

## سوره مبارکه جمعه

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۱ آیه است.

## محتوای سوره جمعه

این سوره، در حقیقت بر دو محور اصلی و اساسی دور می‌زند:

نخست، توجه به توحید و صفات خدا و هدف از بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و مسأله معاد.

و دیگری برنامه سازنده نماز جمعه و بعضی از خصوصیات این عبادت بزرگ.

ولی، با نظر دیگر می‌توان محتوای این سوره را در چند بخش خلاصه کرد.

۱- تسبیح عمومی موجودات.

۲- هدف بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از نظر تعلیم و تربیت.

۳- هشدار به مؤمنان که از اصول آئین حق منحرف نشوند، آن گونه که یهود منحرف شدند.

۴- اشاره‌ای به قانون عمومی مرگ، که دریچه‌ای است به سوی عالم بقاء.

۵- دستور مؤکد برای انجام فریضه نماز جمعه، و تعطیل کسب وکار، برای شرکت در آن.

\* \* \*

## فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، روایات بسیاری وارد شده، چه مستقلًا و یا در ضمن نمازهای یومیه.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله و علیه و آله و سلم) می‌خوانیم: وَ مَنْ قَرَا سُورَةَ الْجُمُعَةِ أَعْطِيَ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بِعَدَدِ مَنْ

أَتَى الْجُمُعَةَ وَ بِعَدَدِ مَنْ لَمْ يَأْتِهَا فِي أَمْصَارِ الْمُسْلِمِينَ: «هر کس سوره جمعه را بخواند، خداوند به تعداد کسانی که

در نماز جمعه شرکت می کنند و کسانی که شرکت نمی کنند، در تمام بلاد مسلمین، به او ده حسنہ می بخشد».¹

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است در شب جمعه، سوره

«جمعه» و «سَبِّحِ اسْمِ رَبِّكَ الْأَعْلَى» را بخواند، و در ظهر جمعه، سوره «جمعه» و «منافقون» را، و هرگاه چنین

کند، گوئی عمل رسوا الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را انجام داده، و پاداش و ثوابش بر خدا بهشت است».²

مخصوصاً تأکید زیادی روی این مطلب شده که، سوره «جمعه» و «منافقون» را در نماز جمعه، بخوانند.

و در بعضی از این روایات آمده: حتی الامکان آن را ترک نکنند.³

و با این که عدول از سوره «توحید» و «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» به سوره های دیگر در قرائت نماز، جائز نیست، این

مسئله در خصوص نماز جمعه، استثناء شده است، و عدول از آنها به سوره «جمعه» و «منافقون» جایز، بلکه

مستحب شمرده است.

و اینها همه، نشانه اهمیت فوق العاده این سوره قرآن مجید است.

\* \* \*

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، آغاز سوره «جمعه» - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۲۰

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«١» يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

«٢» هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأَمْمَيْنَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتَلَوَّ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ

قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

«٣» وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

«٤» ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است همواره تسبیح خدا می گویند، خداوندی که مالک و حاکم است و از

هر عیب و نقصی مبرا، و عزیز و حکیم است!

۲ - او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها می خواند

و آنها را تزکیه می کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد و مسلمًا پیش از آن در گمراهی آشکاری

بودند!

۳ - و (همچنین) رسول است بر گروه دیگری که هنوز به آنها ملحق نشده اند؛ و او عزیز و حکیم است!

۴ - این فضل خدادست که به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد؛ و خداوند صاحب فضل عظیم است!

این سوره نیز، با تسبیح و تقدیس پروردگار شروع می شود، و به قسمتی از صفات جمال و جلال و اسماء حسنای

او اشاره می کند که، در حقیقت مقدمه ای است برای بحث های آینده.

می فرماید: «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است پیوسته تسبیح خدا می گویند و با زبان حال و قال او را از

تمام نقایص و عیوب پاک می شمرند» (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ).

«همان خداوندی که مالک و حاکم است، و از هر عیب و نقصی مبرا است» (الْمَلِكِ الْقَدُّوسِ).

«خداوندی که عزیز و حکیم است» (الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

و به این ترتیب، نخست، بر «مالکیت و حاکمیت» و پس از آن، «منزه بودن او از هرگونه ظلم، ستم و نقص» تأکید

می کند؛ زیرا با توجه به مظالم بی حساب ملوک و شاهان، واژه «ملک» تداعی معانی نامقدسی می کند که، با

کلمه «قدوس» همه شستشو می شود.

و از طرفی، روی «قدرت» و «علم» که دو رکن اصلی حکومت است، تکیه نموده، و چنان که خواهیم دید، این

صفات ارتباط نزدیکی به بحث های آینده این سوره دارد، و نشان می دهد، انتخاب اوصاف حق، در آیات مختلف

قرآن، روی حساب، نظم و رابطه خاصی است.

درباره تسبیح عمومی موجودات جهان، قبلًا بحث های مشروحی داشته ایم.<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

۱- تفسیر «نمونه»، جلد ۱۲، ذیل آیه ۴۴ سوره «اسراء»، و ذیل آیه ۴۱ سوره «نور» (جلد ۱۴، صفحه ۴۹۷).

بعد از این اشاره کوتاه و پرمعنی به مسأله توحید و صفات خدا، به مسأله بعثت پیامبر اسلام<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> و هدف

از این رسالت بزرگ، که در ارتباط با عزیز، حکیم و قدوس بودن خداوند است، پرداخته چنین می گوید: «او کسی

است که در میان درس نخوانده ها رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند» (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي

الْأَمْمَيْنَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتَلَوَّا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ).

و در پرتو این تلاوت «آنها را از هرگونه شرک، کفر، انحراف و فساد پاک و پاکیزه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد»

(وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ).

چرا که «آنان پیش از آن به طور مسلم در ضلال مبین و گمراهی آشکاری بودند» (وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ

مُبِين).

جالب این که: بعثت پیامبر اسلام<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> را با آن ویژگی هایی که جز از طریق اعجاز نمی توان تفسیر کرد،

نشانه عظمت خدا و دلیل بر وجود او گرفته، می گوید: خداوند همان کسی است که چنین پیامبری را مبعوث کرد،

و چنین شاهکاری را در آفرینش به وجود آورد!

«آمیین» جمع «آمی» به معنی «درس نخوانده» است منسوب به «ام» (مادر) یعنی: مکتبی جز مکتب دامان

مادرش را ندیده است.

و بعضی آن را به معنی «اهل مکه» دانسته اند؛ زیرا «ام القری» (مادر آبادی ها) می نامیدند، ولی این

احتمال بعيد به نظر می رسد؛ چرا که نه پیامبر اسلام<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> تنها مبعوث به اهل «مکه» بود، و نه سوره

«جمعه» در «مکه» نازل شده است.

بعضی از مفسران نیز، آن را به معنی «امت عرب» در مقابل «یهود» و دیگران تفسیر کرده اند، و آیه ۷۵ سوره

«آل عمران» را شاهد بر این معنی می دانند که می گوید: قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأَمْيَّنَ سَبِيلٌ: «یهود گفتند ما در

برابر امیین (غیر یهود) مسؤول نیستیم».

اگر این تفسیر را هم بپذیریم، به خاطر آن است که «یهود» خود را اهل کتاب و با سواد می دانستند و امت عرب

را بی سواد و درس نخوانده.

بنابراین، تفسیر اول از همه مناسب تر است.<sup>(۱)</sup>

قابل توجه این که، می گوید: پیامبر اسلام از میان همین گروه و همین قشر درس نخوانده، برخاسته تا عظمت

رسالت او را روشن سازد، و دلیلی باشد بر حقانیت او؛ چرا که کتابی مثل قرآن با این محتوای عمیق و عظیم، و

فرهنگی چون فرهنگ اسلام، محال است زائیده فکر بشر باشد، آن هم بشری که نه خود درس خوانده، و نه در

محیط علم و دانش پرورش یافته است.

این نوری است که از ظلمت برخاسته، و باغ سرسیزی است که، از دل کویر سر برآورده، و این خود معجزه ای

است آشکار، و سندی است روشن بر حقانیت او.

در آیه فوق، هدف این بعثت را در سه امر خلاصه کرده که، یکی جنبه مقدماتی دارد و آن «تلاؤت آیات الهی»

است، و دو امر دیگر یعنی «تهدیب و تزکیه نفوس» و «تعلیم کتاب و حکمت» دو هدف بزرگ نهائی را تشکیل

می دهد.

آری، این پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است که، انسان ها را هم در زمینه علم و دانش، و هم اخلاق و عمل، پرورش

۱- درباره معنی «افقی» شرح بیشتری ذیل آیه ۱۵۷ سوره «اعراف» آورده ایم (به جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۰۰ مراجعه فرمائید).

دهد، تا به وسیله این دو بال، بر اوج آسمان سعادت پرواز کنند، و مسیر الی الله را پیش گیرند، و به مقام قرب او نائل شوند.

این نکته نیز، شایان توجه است که: در بعضی از آیات قرآن، «تزکیه» مقدم بر «تعلیم» و در بعضی، «تعلیم» مقدم بر «تزکیه» شمرده شده، یعنی از چهار مورد، سه مورد «تریبیت» مقدم بر «تعلیم» مقدم است، و در یک مورد «تعلیم» بر «تریبیت» مقدم.

این تعبیر، ضمن این که نشان می دهد این دو امر در یکدیگر تأثیر متقابل دارند (اخلاق) زائیده «علم» است همان گونه که «علم» زائیده «اخلاق» است) اصالت تربیت را مشخص می سازد، البته، منظور علوم حقیقی است، نه اصطلاحی در لباس علم.

فرق میان «کتاب» و «حکمت» ممکن است این باشد که: اولی اشاره به قرآن و دومی به سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تعلیمات اوست که، «سنّت» نام دارد.

و نیز ممکن است «کتاب» اشاره به اصل دستورات اسلام باشد، و «حکمت» اشاره به فلسفه و اسرار آن. این نکته نیز قابل توجه است که: «حکمت» در اصل، به معنی منع کردن به قصد اصلاح است، و لجام مرکب را از این جهت «حکمه» (بر وزن صدقه) گویند که، او را منع و مهار کرده، و در مسیر صحیح قرار می دهد.

بنابراین، مفهوم آن دلائل عقلی است، و از اینجا روشن می شود که، ذکر کتاب و حکمت پشت سر یکدیگر، می تواند اشاره به دو سرچشمہ بزرگ شناخت، یعنی «وحی» و «عقل» بوده باشد، یا به تعبیر دیگر، احکام آسمانی و تعلیمات اسلام، در عین این که از وحی الهی سرچشمہ می گیرد، با ترازوی عقل قابل سنجش و درک می باشد (منظور کلیات احکام است).

و اما «ضلال مُبین» (گمراهی آشکار) که در ذیل آیه، به عنوان سابقه قوم عرب بیان شده، اشاره سربرسته و

پرمعنایی است به عصر جاهلیت که، گمراهی بر سراسر جامعه آنها حکم فرما بود، چه گمراهی از این بدتر و

آشکارتر که: بت هائی را که از سنگ و چوب با دست خود می تراشیدند، پرستش می کردند و در مشکلات خود،

به این موجودات بی شعور پناه می بردند.

دختران خود را با دست خویش زنده به گور می کردند، سهل است، به این عمل، فخر و مباھات نیز می کردند که،

نگذار迪م ناموسمان دست بیگانگان بیفتند!.

مراسم نماز و نیایش آنها کف زدن و سوت کشیدن در کنار خانه کعبه بود، و حتی زنان به صورت برهنه مادرزاد بر

گرد خانه خدا طواف می کردند و آن را عبادت می شمردند!

انواع خرافات و موهمات بر افکار آنها حاکم بود، و جنگ و خونریزی و غارتگری، مایه مباھاتشان.

زن در میان آنها متاع بی ارزشی بود که، حتی روی آن قمار می زدند! و از ساده ترین حقوق انسانی محروم بود.

کینه ها و عداوت ها را پدران به ارث به فرزندانشان منتقل می کردند، و به همین دلیل، خونریزی و کشت و

کشتار، یک امر عادی محسوب می شد.

آری، پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) آمد و آنها را از این ضلال مبین، به برکت کتاب و حکمت نجات داد، تعلیم داد و تربیت

نمود، و به راستی نفوذ در چنین جامعه گمراهی، خود یکی از دلائل عظمت اسلام و معجزه آشکار پیامبر بزرگ ما

است.

اما از آنجا که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ) تنها مبعوث به این قوم «امی» نبود، بلکه دعوتش همه جهانیان را دربر

می گرفت، در آیه بعد می افزاید: «او مبعوث به گروه دیگری از مؤمنان نیز هست که هنوز ملحق به اینها

نشده اند» (وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَا يَلْحَقُوا بِهِمْ).<sup>(۱)</sup>

اقوام دیگری که بعد از یاران پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ) پا به عرصه وجود گذارند، در مکتب تعلیم و تربیت

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) پرورش یافتنند، و از سرچشمہ زلال قرآن و سنت محمدی (صلی الله علیه وآلہ) سیراب گشتند، آری،

آنها نیز مشمول این دعوت بزرگ بودند.

به این ترتیب، آیه فوق تمام اقوامی را که بعد از صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به وجود آمدند، از عرب و عجم شامل

می شود.

در حدیثی می خوانیم: هنگامی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) این آیه را تلاوت فرمود، سؤال کردند: اینها کیانند؟

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) دست خود را بر شانه سلمان گذارد، و فرمود: لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ فِي الْثُّرَيَا لَنَالَّتُهُ رِجَالٌ مِنْ

هُؤُلَاءِ: «اگر ایمان در ثریا (ستاره دوردستی که در این زمینه ضرب المثل است) باشد، مردانی از این گروه

(ایرانیان) به آن دست می یابند».<sup>(۲)</sup>

واز آنجا که همه این امور، از قدرت و حکمت خداوند سرچشمہ می گیرد، در پایان آیه می فرماید: «او عزیز و

حکیم است» (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

۱ - «آخَرِينَ» عطف بر «أَمَمِينَ» است و ضمیر «مِنْهُمْ» به «مُؤْمِنِينَ» بر می گردد که از لا به لای کلام استفاده می شود.

بعضی نیز احتمال داده اند که عطف بر ضمیر «يَعْلَمُهُمْ» بوده باشد، ولی معنی اول مناسب تر است.

۲ - این حدیث را «طبرسی» در «مجمع البیان»، «علامه طباطبائی» در «المیزان» و «سیوطی» در «در المنشور»، «زمخشی» در «کشاف»، «قرطبی» در

تفسیرش و «مراغی» در تفسیر خود، و «سید قطب» در «فی ظلال»، ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند و در اصل از «صحیح بخاری» گرفته شده.

سپس، به این نعمت بزرگ، یعنی بعثت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و برنامه تعلیم و تربیت او اشاره کرده،

می افزاید: «اين فضل خدا است که به هر کس بخواهد و لايق ببیند می بخشد، و خداوند صاحب فضل عظيم

است» (ذلک فضل الله یوٰتیه مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ).

در حقیقت، این آیه، همانند آیه ۱۶۴ سوره «آل عمران» است که می گوید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيْهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» و همه چيز آن، تقریباً شبيه آيات مورد بحث است.

بعضی نیز احتمال داده اند: ذلک فضل الله: «اين فضل الهی است» اشاره به اصل مقام نبوت باشد که، خداوند اين

مقام را به هر کس که شایسته بداند می دهد.

ولی، تفسیر اول، مناسب تر است، هر چند جمع میان هر دو نیز ممکن است، که هم رهبری پیامبر (صلی الله علیه و آله)

برای امت فضل الهی است و هم مقام نبوت برای شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله).

ناگفته پیدا است، تعبير: مَنْ يَشَاءُ: «هر کس را بخواهد» مفهومش اين نیست که خدا بی حساب، فضل و مرحمت

خود را به کسی می دهد، بلکه مشیت در اينجا توأم با حکمت است، همان گونه که توصیف خداوند را به عزیز و

حکیم، در نخستین آیه سوره، اين مطلب را روشن ساخته.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز در تشریح این فضل بزرگ الهی می فرماید: فَأَنْظُرُوهَا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، حِينَ

بَعْثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَ جَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ الْفَتَاهُمْ، كَيْفَ نَشَرَتِ النِّعَمَةُ عَلَيْهِمْ جَنَاحَ كَرَامَتِهَا، وَ

أَسَّالَتْ لَهُمْ جَدَائِلَ نَعِيمِهَا، وَ التَّفَّتِ الْمِلَّهُ بِهِمْ فِي عَوَادِ بَرَكَتِهَا فَأَصْبَحُوا فِي نِعَمَتِهَا غَرِيقِينَ، وَ فِي خُضْرَةِ عَيْشِهَا

فَكِهِيْنَ:

«به نعمت های خداوند بر این امت بنگرید! در آن زمان که رسولش را به سوی آنها مبعوث کرد ، اطاعت آنها را به

آئینش جلب کرد، و با دعوتش آنها را متخد ساخت، بنگرید چگونه این نعمت بزرگ پر و بال کرامت خود را بر آنها

گسترد، نهرهای مواهب خویش را به سوی آنان جاری ساخت، و آئین حق با تمام برکاتش، آنها را در برگرفت، آنها

در میان نعمت هایش غرقند، و در زندگانی خرمش شادمانند».<sup>(۱)</sup>

نکته:

فضل الهی روی حساب است

در حدیثی آمده است: جمعی از فقرای امت، خدمت رسول خدا<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> رسیده عرض کردند: ای رسول خدا!

تروتمندان اموالی برای انفاق دارند و ما چیزی نداریم، وسیله ای برای حج دارند و ما نداریم، و امکانات برای آزاد

کردن بردهگان دارند و ما نداریم .

پیامبر<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> فرمود: هر کسی صد بار «تکبیر» بگوید، افضل است از آزاد کردن یک برده، کسی که صد بار

«تسبيح خدا» بگوید، افضل است از این که یک صد اسب را برای جهاد زین و لجام کند، و کسی که صد بار «لا إله

إِلَّا اللَّهُ» بگوید، عملش از تمام مردم در آن روز برتر است، مگر این که کسی بیشتر بگوید .

این سخن به گوش اغنياء رسید، آنها نیز به سراغ این اذکار رفتند، فقرای امت، خدمت پیامبر<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> رسیده

عرض کردند: سخن شما به گوش اینها رسیده و آنها نیز مشغول ذکر شده اند! پیامبر<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> فرمود: ذلک

فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ: «این فضل الهی است به هر کس بخواهد می دهد» (اشاره به این که این برای امثال شما

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصده).

است که، اشتیاق انفاق دارید و وسیله آن را در اختیار ندارید، و اما برای آنها که ثروتمندند، راه وصول به فضل

الهی، از طریق انفاق از ثروت هایشان است).<sup>(۱)</sup>

این حدیث نیز، شاهد سخنی است که، در بالا گفتیم که فضل الهی روی حساب حکیمانه است.

\* \* \*

«۵» مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَاهُ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُهَا كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ

اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

«۶» قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ رَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أُولَيَاءُ اللَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

«۷» وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

«۸» قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيْكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُبَيَّنُنَّكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

ترجمه :

۵- کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند، مانند درازگوشی هستند که کتاب هائی حمل می کند، (اما چیزی از آن نمی فهمد). گروهی که آیات خدا را انکار کردند مثال بدی دارند، و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند !

۶- بگو: «ای یهودیان! اگر گمان می کنید که ( فقط ) شما دوستان خدائید نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید

اگر راست می گوئید (تا به لقای محبوبیتان برسید)»!

۷- ولی آنان هرگز تمنای مرگ نمی کنند به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده اند؛ و خداوند ظالمان را به خوبی می شناسد !

۸- بگو: «این مرگی که از آن فرار می کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می شوید؛ آنگاه شما را از آنچه انجام می دادید خبر می دهد»!

تفسیر:

چار پائی بر او کتابی چند!

در بعضی از روایات آمده است: یهود می گفتند: اگر محمد به رسالت مبعوث شده، رسالتش شامل حال ما نیست،

لذا نخستین آیه مورد بحث به آنها گوشزد می کند: اگر کتاب آسمانی خود را دقیقاً خوانده و عمل می کردید، این

سخن را نمی گفتید؛ چرا که بشارت ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ) در آن آمده است.

می فرماید: «کسانی که تورات بر آنها نازل شد، مکلف به آن گشتند ولی حق آن را اداء ننمودند و به آیاتش عمل

نکردند، همانند درازگوشی هستند که کتاب هائی بر پشت خود حمل می کند» (مَثَلُ الَّذِينَ حَمَلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ

يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا).

او از کتاب، چیزی جز سنگینی احساس نمی کند، و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد، یا

کتاب هائی که دقیق ترین اسرار آفرینش و مفیدترین برنامه های زندگی در آن است.

این قوم از خود راضی، که تنها به نام «تورات» یا تلاوت آن قناعت کردند، بی آنکه اندیشه در محتوای آن داشته

باشد و عمل کنند، همانند همین حیوانی هستند که در حماقت، نادانی ضرب المثل و مشهور خاص و عام است.

این، گویاترین مثالی است که، برای عالم بی عمل می توان بیان کرد که، سنگینی مسئولیت علم را بر دوش دارد،

بی آن که از برکات آن بهره گیرد، افرادی که با الفاظ قرآن سر و کار دارند، ولی از محتوا و برنامه عملی آن

بی خبرند (و چه بسیارند این افراد در بین صفوف مسلمین) مشمول همین آیه اند.

این احتمال نیز وجود دارد که: یهود با شنیدن آیات نخستین این سوره و مانند آن که، از موهبت بعثت پیامبر

(صلی الله علیه وآلہ) سخن می گوید، گفته باشند:

ما نیز اهل کتابیم، و مفتخر به بعثت حضرت موسی کلیم<sup>(علیه السلام)</sup> هستیم، قرآن در پاسخ آنها می گوید: چه

فائده؟ که دستورهای «تورات» را زیر پا نهادید و آن را در زندگی خود هرگز پیاده نکردید.

ولی، به هر حال هشداری است به همه مسلمانان که، مراقب باشند، سرنوشتی همچون «یهود» پیدا نکنند، این

فضل عظیم الهی که شامل حال آنها شده، و این قرآن مجید که بر آنها نازل گردیده، برای این نیست که تنها در

خانه‌ها خاک بخورد، یا به عنوان «تعویذ چشم زخم» حمایل کنند، یا برای حفظ از حوادث به هنگام سفر از زیر

آن رد شوند، یا برای میمنت و شگون خانه جدید، همراه «آئینه» و «جاروب»! به خانه تازه بفرستند، و تا این حد

آن را تنزل دهند، و یا آخرین همت آنها، تلاش و کوشش برای تجوید، تلاوت زیبا، ترتیل و حفظ آن باشد، و در

زندگی فردی و اجتماعی کمترین انعکاسی نداشته باشد و در عقیده و عمل، از آن اثری به چشم نخورد.

و در ادامه این مثل، می افزاید: «قومی که آیات الهی را تکذیب کردند مسلماً مثال بدی دارند» (بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ).

چگونه آنها تشبيه به «حمار حامل اسفار» نشوند؟ در حالی که، نه تنها با عمل، که با زبان هم آیات الهی را انکار

کردند، چنان که در آیه ۸۷ سوره «بقره» درباره همین قوم «یهود» می خوانیم :أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوِي

أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرُّتُمْ فَقَرِيقًا كَذَبْتُمْ وَ فَرِيقًا ثَفْتُلَوْنَ:

«آیا هر زمان پیامبری بر خلاف هوای نفس شما آمد، در برابر او تکبر کردید، گروهی را تکذیب نمودید، و گروهی

را به قتل رساندید؟!

و در پایان آیه، در یک جمله کوتاه و پرمتنی می فرماید: «خداؤند قوم ستمگر را هدایت نمی کند»؟ (وَ اللَّهُ

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ).

درست است که، هدایت، کار خدا است، اما زمینه، لازم دارد، و زمینه آن که روح حق طلبی و حق جوئی است،

باید از ناحیه خود انسان ها فراهم شود، و ستمگران از این مرحله دورند.

\* \* \*

گفتیم: یهود خود را امتی برگزیده، و به اصطلاح، تافته ای جدا بافته می دانستند، حتی گاهی ادعا می کردند:

پسران خدا هستند! و گاه خود را دوستان خاص خداوند قلمداد می کردند، چنان که در آیه ۱۸ سوره «مائده»

آمده است: وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ:

«یهود و نصارا گفتند ما پسران خدا و دوستان خاص او هستیم». (هر چند منظورشان فرزندان مجازی باشد).

قرآن، در مقابل این بلندپروازی های بی دلیل، آن هم از ناحیه گروهی که حامل کتاب الهی بودند، اما عامل به آن

نبودند، می گوید: «به آنها بگو ای یهودیان اگر گمان می کنید شما دوستان خدا غیر از مردم هستید پس آرزوی

مرگ کنید اگر راست می گوئید» (قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ رَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أُولَيَاءُ اللَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ

كُنْتُمْ صَادِقِينَ<sup>(۱)</sup>.

چرا که، دوست، همیشه مشتاق لقای دوست است، و می دانیم که، لقای معنوی پروردگار، در قیامت رخ می دهد،

هنگامی که حجاب های عالم دنیا کنار رفت، و غبارهای شهوت و هوس ها فرو نشست، پرده ها برداشته می شود،

و انسان با چشم دل، جمال دل آرای محبوب را می بیند، و بر بساط قربش گام می نهد، و به مصدقاق «فی مقعد

صدق عند مليک مقتدر» به حریم دوست راه می یابد.

اگر شما راست می گوئید و دوست خاص او هستید، پس، چرا این قدر به زندگی دنیا چسبیده اید؟!

---

۱- «مِنْ دُونِ النَّاسِ» به گفته بعضی از مفسران، حال برای اسم «آن» است، و به گفته بعضی دیگر صفت است برای «أولیاء».

چرا این قدر از مرگ وحشت دارید؟ این دلیل بر این است که، شما در این ادعای خود صادق نیستید.

قرآن، همین معنی را به تعبیر دیگری در سوره «بقره» آیه ۹۶ بازگو کرده است، می‌گوید: وَ لَتَجِدُنَّهُمْ أَحْرَصَ

النَّاسَ عَلَى حَيَاةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوْمًا أَحَدُهُمْ لَوْ يَعْمَرُ أَلْفَ سَنَةً وَ مَا هُوَ بِمُزَحْزِحٍ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ

بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ:

«آنها را حريص ترين مردم بر زندگي اين دنيا می يابي، حتى حريص تراز مشركان، تا آنجا که هر يك از آنها

دوست دارد هزار سال عمر کند، در حالی که اين عمر طولاني او را از عذاب الهي باز نخواهد داشت و خداوند به

اعمال آنها بینا است!»

\* \* \*

و پس از آن به دليل اصلی وحشت آنها از مرگ، اشاره کرده، می‌افزاید: «آنها هرگز آرزوی مرگ نمی‌کنند به

(خاطر اعمالي که از پيش فرستاده اند) (وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ).

ولي «خداوند ظالمان را به خوبی می‌شناسد» (وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ).

در حقیقت، ترس انسان از مرگ، به خاطر يکي از دو عامل است: يا به زندگي بعد از مرگ ايمان ندارد، و مرگ را

هيولاي فنا و نيسsti و ظلمتکده عدم می‌پندارد، و طبیعی است که انسان از نیستی و عدم بگریزد.

و يا اين که، به جهان پس از مرگ معتقد است، اما بروonde اعمال خود را چنان تاریک و سیاه می‌بیند که، از حضور

در آن دادگاه بزرگ، سخت بیمناک است.

واز آنجا که «يهود» معتقد به معاد و جهان پس از مرگ بودند، طبعاً علت وحشت آنها از مرگ، عامل دوم بود.

تعبير به «ظالمین» مفهوم وسیعی دارد که، تمام اعمال ناروای يهود، از كشنن پیامبران بزرگ الهي گرفته، تا

نسبت های ناروا به آنها و غصب حقوق و چپاول اموال و غارت سرمايه های مردم، و آلوده بودن به انواع مفاسد اخلاقی.

\* \* \*

ولی، مسلمًاً این وحشت و اضطراب، مشکلی را حل نمی کند، مرگ، شتری است که بر در خانه همه خوابیده است، لذا قرآن می گوید: «ای پیامبر! به آنها بگو این مرگی را که از آن فرار می کنید، سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد» (قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيْكُمْ).

«سپس به سوی کسی که از پنهان و آشکار با خبر است بردہ می شوید و شما را از آنچه انجام می دادید، خبر می دهد» (ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيَبْيَنُّكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

قانون مرگ، از عمومی ترین و گسترده ترین قوانین این عالم است، انبیاء بزرگ الهی و فرشتگان مقربین، همه می میرند، و جز ذات پاک خداوند در این جهان باقی نمی ماند، «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانِ \* وَ يَبْقَى وَ جُهَنَّمُ ذُو الْجَلَالِ وَ الْأَكْرَامِ».<sup>(۱)</sup>

هم، مرگ از قوانین مسلم این عالم است، و هم، حضور در دادگاه عدل خدا و حسابرسی اعمال و هم، خداوند از تمام اعمال بندگان دقیقاً آگاه است.

بنابراین، تنها راه برای پایان دادن به این وحشت، پاک سازی اعمال، و شستشوی دل از آلودگی گناه می باشد که،

هر کس حسابش پاک است، از محاسبه اش چه باک؟

تنها در این صورت است که، علی وار می توان گفت: هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتِيَا وَ الَّتِيِّ وَ اللَّهِ لَأَنْ أُبَيْ طَالِبٌ آنُسُ بِالْمَوْتِ مِنْ

الْطَّفْلِ بِشَدْيِ أَمْهِ:

«هیهات بعد از آن همه جنگ ها و حوادث، به خدا سوگند علاقه فرزند ابو طالب به مرگ از علاقه طفل به پستان

مادرش بیشتر است»!<sup>(۱)</sup>

و به هنگامی که، فرق مبارکش با ضربه «أَشْقَى الْخَرِيرِينَ» از هم شکافته شد، خروشی برآورده فرمود: فُزْتُ وَ رَبْ

الْكَعْبَةِ: «بِهِ پَروردَگَارِ كَعْبَهِ پَيْرَوْزِ شَدَمِ وَ نَجَاتِ يَافْتَمِ»

\* \* \*

نکته ها:

۱- عالم بی عمل؟

بدون شک تحصیل علم، مشکلات فراوانی دارد، ولی، این مشکلات هر قدر باشد، در برابر برکات حاصل از علم،

ناچیز است، بیچارگی انسان روزی خواهد بود که، زحمت تحصیل علم را بر خود هموار کند، اما چیزی از برکاتش

عائد او نشود، درست بسان چهارپائی است که، سنگینی یک بار کتاب را به پشت خود احساس می کند، بی آن

که از محتوای آن بهره گیرد.

در بعضی از تعبیرات، عالم بی عمل به: شجر بلا ثمر: «درخت بی میوه» یا سحاب بلا مطر: «ابر بی باران» تشبیه

شده یا شمعی که می سوزد و اطراف خود را روشن می کند، ولی خودش از بین می رود، یا چهارپائی که به

«طاحونه» (آسیاب) می بندند، دائماً زحمت می کشد، طی طریق می کند، اما چون به دور خود می گردد، هرگز

راهی را طی نمی کند و به جائی نمی رسد و مانند این تشبیهات که، هر کدام بیانگر گوشه ای از سرنوشت شوم

عالیم بی عمل است.

در روایات اسلامی نیز، در نکوهش این گونه عالمان، تعبیرات تکان دهنده ای آمده است:

از جمله: از رسول خدا<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> نقل شده که فرمود: «هر کس علمش افزوده شود، ولی بر هدایتش نیفزايد،

این علم، جز دوری از خدا، برای او، حاصلی ندارد» (مَنْ إِزْدَادَ عِلْمًا وَ لَمْ يَزْدَدْ هُدًىٰ لَمْ يَزْدَدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا).<sup>(۱)</sup>

در جای دیگر از امیر مؤمنان علی<sup>(علیہ السلام)</sup> می خوانیم: «علم، با عمل توأم است، هر کس چیزی را می داند، باید

به آن عمل کند و علم، فریاد می زند و عمل را دعوت می کند، اگر به او پاسخ مثبت نداد، از آنجا کوچ می کند»:

(الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ، فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ، وَ الْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَاهَهُ وَ إِلَّا إِرْتَحِلَ عَنْهُ).<sup>(۲)</sup>

اصولاً، از بعضی از روایات استفاده می شود که، عالم بی عمل، شایسته نام «عالیم» نیست، رسول خدا<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup>

می فرماید: «لَا يَكُونُ الْمَرءُ عَالِمًا حَتَّىٰ يَكُونُ بِعِلْمِهِ عَامِلًا».<sup>(۳)</sup>

واز این بالاتر آن که: او تمام مسئولیت عالم را بر دوش می کشد، بی آن که از مزایای علم بهره مند باشد، لذا در

حدیثی از امیر مؤمنان علی<sup>(علیہ السلام)</sup> می خوانیم که ضمن خطبه ای بر فراز منبر فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِذَا عَلِمْتُمْ فَاعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، إِنَّ الْعَالَمَ الْعَالِمَ بِغَيْرِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَاجِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ عَنْ

۱- «محجة البيضاء»، جلد ۱، صفحات ۱۲۵ و ۱۲۶

۲- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۳۶۶

۳- «أصول کافی»، جلد ۱، صفحه ۴۵

جَهْلِهِ بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَالْحَسْرَةَ أَدْوَم:

«ای مردم! هنگامی که چیزی را دانستید، عمل کنید تا هدایت یابید، زیرا عالمی که بر خلاف علمش عمل

می کند، مانند جاہل سرگردانی است که، هرگز از جهلهش هشیار نمی شود، بلکه، من حجت را بر چنین عالمی

بزرگ تر، و حسرت را پایدارتر می بینم». <sup>(۱)</sup>

و بدون شک، وجود چنین عالم و دانشمندی، بزرگ ترین بلا برای یک جامعه محسوب می شود، و سرنوشت

مردمی که عالمشان چنین باشد، سرنوشت خطرناکی است که به گفته شاعر

وَرَاعِي الشَّاءَ يَحْمِي الدُّبْ بَعْنَهَا  
فَكَيْفَ إِذَا الرُّعَاهُ لَهَا ذِئَابٌ!

«شیان، گوسفندان را از چنگال گرگ نجات می دهد \* اما وای به حال گوسفندانی که شبانشان گرگان باشند»

\* \* \*

۲- چرا از مرگ بترسم؟

معمولًاً غالب مردم، از مرگ می ترسند، تنها گروه اندکی هستند که بر چهره مرگ، لبخند می زنند، و آن را

تنگ تنگ در آغوش می فشارند، دلقی رنگ رنگ را می دهند و جانی جاودان می گیرند.

اما، ببینیم چرا مرگ و مظاهر آن، و حتی نام آن، برای گروهی، دردآور است؟ دلیل عمدۀ اش، این است که، به

زندگی بعد از مرگ، ایمان ندارند، و یا اگر ایمان دارند، این ایمان به صورت یک باور عمیق در نیامده و بر افکار و

عواطف آنها حاکم نشده است.

وحشت انسان از فناء و نیستی، طبیعی است، انسان، حتی از تاریکی شب می ترسد؛ چرا که ظلمت، نیستی نور

است، و گاه از مرده نیز می ترسد؛ چرا که آن هم در مسیر فنا قرار گرفته.

اما، اگر انسان با تمام وجودش باور کند: «دنيا، زندان مؤمن، و بهشت کافر است» (الدُّنيا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ).<sup>(۱)</sup>

اگر، باور کند: این جسم خاکی، قفسی است برای مرغ روح او، که وقتی این قفس شکست، آزاد می شود، و به

هوای کوی دوست پر و بال می زند.

اگر، باور کند «حجاب چهره جان می شود غبار تنش» مسلمًا در آرزوی آن دم است که، از این چهره، پرده

برفکند.

اگر، باور کند مرغ باغ ملکوت است و از عالم خاک نیست، و تنها «دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنش»؟

آدی، اگر دیدگاه انسان درباره مرگ چنین باشد، هرگز از مرگ وحشت نمی کند، در عین این که زندگی را برای

پیمودن مسیر تکامل خواهان است.

لذا، در حدیث «عاشورا» می خوانیم: هر قدر حلقه محاصره دشمن تنگ تر و فشار دشمن بر حسین<sup>(علیه السلام)</sup> و

یارانش بیشتر می شد، چهره های آنها برافروخته تر و شکوفاتر می گشت، و حتی پیرمردان اصحابش، صبح

«عاشورا» خندان بودند، وقتی از آنها سؤال می شد: چرا؟ می گفتند: برای این که ساعاتی دیگر، شربت شهادت

می نوشیم و حور العین را در آغوش می گیریم!<sup>(۲)</sup>

علت دیگر برای ترس از مرگ، دلبستگی بیش از حد به دنیا است؛ چرا که مرگ، میان او و محبوبش جدائی

۱- «سفينة البحار»، جلد ۱، صفحه ۶۰۳

۲- «مقتل الحسين مقرم»، صفحه ۲۶۳

می افکند ، و دل کندن از آن همه امکاناتی که برای زندگی مرفه و پر عیش و نوش فراهم ساخته، برای او طاقت فرسا است.

عامل سوم، خالی بودن ستون حسنات و پر بودن ستون سیئات نامه عمل است.

در حدیثی می خوانیم: کسی خدمت پیامبر آمده عرض کرد: یا رسول الله<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> من چرا مرگ را دوست نمی دارم؟

فرمود: آیا ثروتی داری؟

عرض کرد: آری.

فرمود: چیزی از آن را پیش از خود فرستاده ای؟

عرض کرد: نه.

فرمود: به همین دلیل است که مرگ را دوست نداری (چون نامه اعمالت از حسنات خالی است).<sup>(۱)</sup>

دیگری نزد «ابودر» آمد و همین سؤال را کرد که، ما چرا از مرگ متنفریم؟!

فرمود: لَا تَكُونْ عَمَرْتُمُ الدُّنْيَا، وَ خَرِبْتُمُ الْآخِرَةَ فَتَكْرُهُونَ أَنْ تَنْتَقِلُوا مِنْ عُمْرَانٍ إِلَى خَرَابٍ:

«برای این که شما دنیا را آباد کرده اید، و آخرتتان را ویران، طبیعی است که دوست ندارید از نقطه آبادی به نقطه

ویرانی منتقل شوید». <sup>(۲)</sup>

\* \* \*

«۹» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِي لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعُوا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ

تَعْلَمُونَ

«۱۰» فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَأَنْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَإِذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

«۱۱» وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرٌ

الرَّازِقِينَ

ترجمه :

۹- ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته شود، به سوی ذکر خدا بستایید و

خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می دانستید !

۱۰- و هنگامی که نماز پایان گرفت (شما آزادید) در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا بطلبیید، و خدا را بسیار

یاد کنید شاید رستگار شوید !

۱۱- هنگامی که آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تو را

ایستاده به حال خود رها می کنند؛ بگو: «آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است، و خداوند بهترین

روزی دهنده‌گان است!»

شأن نزول:

در شأن نزول این آیات، یا خصوص آیه «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً» روایات مختلفی نقل شده که، همه آنها از این معنی خبر

می دهد: در یکی از سال ها که مردم «مدینه» گرفتار خشکسالی، گرسنگی و افزایش نرخ اجناس شده بودند،

«دحیه» با کاروانی از «شام» فرا رسید و با خود مواد غذائی آورده بود، و این در روز «جمعه» بود و پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup>

مشغول خطبه «نماز جمعه»، طبق معمول، برای اعلام ورود کاروان طبل زدند و حتی بعضی دیگر آلات موسیقی را

نواختند، مردم، با سرعت خود را به بازار رساندند.

مسلمانانی که در مسجد برای نماز اجتماع کرده بودند، خطبه را رها کرده و برای تأمین نیازهای خود به سوی بازار

شتافتند، تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی ماندند (آیه نازل شد و آنها را سخت مذمت کرد) پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup>

فرمود: اگر این گروه اندک هم می رفته از آسمان سنگ بر آنها می بارید.<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

تفسیر:

بزرگترین اجتماع عبادی سیاسی هفته

در آیات گذشته، بحث های فشرده ای پیرامون توحید، نبوت، معاد، و نیز مذمت «یهود» دنیاپرست آمده بود،

آیات مورد بحث، به گفتگو پیرامون یکی از مهم ترین وظائف اسلامی، که در تقویت پایه های ایمان تأثیر فوق

العاده دارد، و از یک نظر، هدف اصلی سوره را تشکیل می دهد، یعنی نماز جمعه و بعضی از احکام آن می پردازد.

نخست، همه مسلمانان را مخاطب قرار داده، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که برای نماز

روز جمعه اذان گفته می شود، به سوی ذکر خدا (خطبه و نماز) بستایید و خرید و فروش را رها کنید، این برای

شما بهتر است اگر می دانستید» (یا أُيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا

الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

«نُودِي» از ماده «نداء» به معنی «بانگ برآوردن» است، و در اینجا به معنی «اذان» است؛ زیرا در اسلام، ندائی

برای نماز، جز اذان نداریم، چنان که در آیه ۵۸ سوره «مائده» نیز می خوانیم: و إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا

هُرُواً وَ لَعِبًا ذِلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ:

«هنگامی که مردم را به سوی نماز می خوانید (و اذان می گوئید) آن را به مسخره و بازی می گیرند، این به خاطر

آن است که آنها قومی هستند بی عقل.»

به این ترتیب، هنگامی که صدای اذان «نماز جمعه» بلند می شود، مردم موظفند کسب و کار را رها کرده، به سوی

نماز، که مهم ترین یاد خدا است، بستابند.

جمله «ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ...» اشاره به این است که: اقامه نماز جمعه و ترک کسب و کار در این موقع، منافع مهمی

برای مسلمانان در بردارد، اگر درست پیرامون آن بیندیشند، و گرن، خداوند، از همگان بی نیاز و بر همه مشفق

است.

این جمله، یک اشاره اجمالی به فلسفه و منافع نماز جمعه است که، به خواست خدا در بحث نکات از آن بحث

خواهیم کرد.

البته، ترک خرید و فروش، مفهوم وسیعی دارد که، هر کار مزاحمتی را شامل می شود.

اما، این که چرا روز «جمعه» را به این نام نامیده اند؟ به خاطر اجتماع مردم در این روز برای نماز است، و این

مسئله، تاریخچه ای دارد که در بحث نکات خواهد آمد.

قابل توجه این که: در بعضی از روایات اسلامی، در مورد نمازهای روزانه آمده است: إِذَا أَقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَلَا تَأْتُوهَا وَ

أَنْتُمْ تَسْعَوْنَ وَ أَتُوهَا وَ أَنْتُمْ تَمْشُونَ وَ عَلَيْكُمُ السَّكِينَةُ:

«هنگامی که نماز (نمازهای یومیه) برپا شود برای شرکت در نماز ندوید، و با آرامش گام بردارید».<sup>(۱)</sup>

ولی، در مورد نماز جمعه آیه فوق می‌گوید: «فَاسْعُوا» (بشتایید) و این، دلیل بر اهمیت فوق العاده نماز جمعه است.

منظور از «ذِكْرُ اللَّهِ» در درجه اول، «نماز» است، ولی، می‌دانیم که خطبه‌های نماز جمعه هم که آمیخته با ذکر خدا

است، در حقیقت، بخشی از نماز جمعه است، بنابراین، باید برای شرکت در آن نیز تسريع کرد.

\* \* \*

در آیه بعد، می‌افزاید: «هنگامی که نماز پایان گیرد شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید، و خدا را بسیار یاد نمائید تا رستگار شوید» (فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَأَنْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَإذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ).

گرچه، جمله «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» (فضل خدا را طلب کنید) یا تعبیرات مشابه آن، در قرآن مجید، شاید غالباً به معنی طلب روزی و کسب و تجارت آمده است.

ولی، روشن است مفهوم این جمله گسترده است و کسب و کار، یکی از مصادیق آن است، لذا، بعضی آن را به معنی عیادت مریض، و زیارت مؤمن، یا تحصیل علم و دانش تفسیر کرده اند، هر چند منحصر به اینها نیز نمی‌باشد.

ناگفته بپیدا است، امر به «انتشار در زمین» و «طلب روزی» امر وجوبی نیست، بلکه به اصطلاح «امر بعد از حظر و نهی» است، و دلیل بر جواز می‌باشد، اما بعضی از این تعبیر، چنین استفاده کرده اند که، تحصیل روزی بعد از نماز جمعه، مطلوبیت و برکتی دارد، و در حدیثی آمده است که، پیامبر بعد از نماز جمعه سری به بازار می‌زد.

جمله «وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا» اشاره به ياد خدا است، در برابر آن همه نعمت هائي که به انسان ارزاني داشته.

و بعضی «ذکر» را در اینجا به معنی «فکر» تفسیر کرده اند، آنچنان که در حدیث آمده: **تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِّنْ عِبَادَةٍ**

سننه: «یک ساعت اندیشیدن از یک سال عبادت بهتر است». <sup>(۱)</sup>

بعضی نیز، آن را به مسأله توجه به خدا در بازارها، به هنگام معاملات و عدم انحراف از اصول حق و عدالت تفسیر

کرده اند.

ولی، روشن است آيه، مفهوم گسترده ای دارد که، همه اينها را در بر می گيرد، اين نيز مسلم است که، روح

«ذکر»، «فکر» است، و ذکر بی فکر لقلقه زبانی بیش نیست، و آنچه مایه فلاح و رستگاری است، همان ذکر

آميخته با تفکر در جميع حالات است.

اصولاً، ادامه «ذکر» سبب می شود که، ياد خدا در اعماق جان انسان رسوخ کند و ريشه هاي غفلت و بي خبری را

که عامل اصلی هرگونه گناه است، بسوزاند، و انسان را در مسیر فلاح و رستگاري قرار دهد و حقیقت «لَعَلَّكُمْ

تُفْلِحُونَ» حاصل کردد.

\* \* \*

در آخرین آيه مورد بحث، کسانی که پیغمبر اکرم (صلی الله عليه وآلہ وسلم) را به هنگام نماز جمعه رها کردند و برای خرید از

قافله تازه وارد به بازار شتافتند، شدیداً مورد ملامت قرار داده، می گويد: «هنگامی که تجارت يا لهوی را ببینند

پراکنده می شوند و به سوی آن می روند، و تو را ایستاده (در حالی که خطبه نماز جمعه می خوانی) رها می

کنند» (و إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا).

«به آنها بگو آنچه نزد خدا است از لھو و تجارت بهتر است و خداوند بهترین روزی دهنده‌گان است» (قُلْ مَا عِنْدَ

(اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الْمُهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ).

ثواب و پاداش الهی، و برکاتی که از حضور در نماز جمعه، شنیدن مواعظ و اندرزهای پیامبر (صلی الله علیہ وآلہ) و تربیت

معنوی و روحانی عائد شما می‌شود، قابل مقایسه با هیچ چیز دیگر نیست، و اگر از این می‌ترسید که، روزی شما

بریده شود، اشتباہ می‌کنید، خداوند بهترین روزی دهنده‌گان است.

تعبیر به «لھو» اشاره به طبل و سایر آلات لھوی است که، به هنگام ورود قافله تازه به «مدینه» می‌زدند، که هم

نوعی اخبار و اعلام بود، و هم وسیله‌ای برای سرگرمی و تبلیغ کالا، همان گونه که در دنیا امروز نیز در

فروشگاه‌هایی که به سبک غرب است نیز، نمونه آن دیده می‌شود.

تعبیر به «انْفَضُوا» به معنی پراکنده شدن و انصراف از نماز جماعت، و روی آوردن به کاروان است که در شأن نزول

گفته شد، هنگامی که کاروان «دھیه» وارد «مدینه» شد (او هنوز اسلام را اختیار نکرده بود) با صدای طبل و سایر

آلات لھو، مردم را به بازار فراخواند، مردم «مدینه» حتی مسلمانانی که در مسجد مشغول استماع خطبه نماز

جمعه پیامبر (صلی الله علیہ وآلہ) بودند، به سوی او شتافتند، و تنها سیزده نفر، و به روایتی کمتر، در مسجد باقی ماندند.

ضمیر «إِلَيْهَا» به تجارت بازمی‌گردد، یعنی به سوی «مال التجارۃ» شتافتند، این، به خاطر آن است که، لھو، هدف

اصلی آنها نبود، بلکه، مقدمه‌ای بود برای اعلام ورود کاروان و یا سرگرمی و تبلیغ کالا در کنار آن.

تعبیر به «قائِمًا» نشان می‌دهد که، پیامبر (صلی الله علیہ وآلہ) ایستاده، خطبه نماز جمعه را می‌خواند، چنان که در

حدیثی از «جابر بن سمره» نقل شده: «هَرَكَ زَرْسُولُ خَدَا (صلی الله علیہ وآلہ) رَا در حَالِ خَطْبَةِ نَسْتَهْ نَدِيدَمْ وَ هَرَ كَسْ

بگوید نشسته خطبه می خواند، تکذیبش کنید».<sup>(۱)</sup>

و نیز روایت شده: از «عبدالله بن مسعود» پرسیدند: «آیا پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> ایستاده خطبه می خواند؟» گفت:

مگر نشنیده ای که خداوند می گوید: وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا: «تو را در حالی که ایستاده بودی رها کردند»؟<sup>(۲)</sup>

در تفسیر «در المنشور» آمده است: اولین کسی که نشسته، خطبه نماز جمعه را خواند، «معاویه» بود!<sup>(۳)</sup>

\* \* \*

## نکته ها:

### ۱- نخستین نماز جمعه در اسلام

در بعضی از روایات اسلامی آمده است: مسلمانان «مدینه»، پیش از آن که پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> هجرت کند، با

یکدیگر صحبت کرده گفتند: «يهود» در یک روز هفته اجتماع می کنند (روز شنبه) و «نصاری» نیز روزی برای

اجتماع دارند (یکشنبه) خوبست ما هم روزی قرار دهیم، در آن روز جمع شویم، ذکر خدا گوئیم و شکر او را به جا

آوریم، آنها روز قبل از شنبه را که در آن زمان «یوم العروبه» نامیده می شد، برای این هدف برگزیدند، و به سراغ

«اسعد بن زراره» (یکی از بزرگان مدینه) رفتند، او نماز را به صورت جماعت با آنها به جا آورد و به آنها اندرز داد،

و آن روز، «روز جمعه» نامیده شد؛ زیرا روز اجتماع مسلمین بود.

«اسعد» دستور داد: گوسفندی را ذبح کردند، نهار و شام همگی از همان یک گوسفند بود؛ چرا که تعداد

مسلمانان در آن روز، بسیار کم بود...

۱ و ۲- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۲۸۶

۳- تفسیر «در المنشور»، جلد ۶، صفحه ۲۲۲ - این روایت را مفسران دیگر مانند «آلوسی» در «روح المعانی» و «قرطبی» در تفسیرش نقل کرده اند.

و این نخستین جموعه‌ای بود که در اسلام تشکیل شد.

اما، اولین جموعه‌ای که رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> با اصحابش تشکیل دادند، هنگامی بود که به «مدینه» هجرت

کرد، آن حضرت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول هنگام ظهر وارد «مدینه» شد، چهار روز در «قبا» ماندند و

مسجد «قبا» را بنیان نهادند، سپس روز «جموعه» به سوی «مدینه» حرکت کرد، (فاصله میان «قبا» و «مدینه»

بسیار کم است، و امروز «قبا» یکی از محله‌های داخل «مدینه» است)، به هنگام نماز جموعه، به محله «بنی سالم»

رسید، و مراسم نماز جموعه را در آنجا برپا داشت، و این اولین نماز جموعه‌ای بود که رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله و سلم)</sup>

در اسلام به جا آورد، خطبه‌ای هم در این نماز جموعه خواند که، اولین خطبه حضرت در «مدینه» بود.<sup>(۱)</sup>

یکی از محدثان از «عبدالرحمن بن کعب» نقل کرده: پدرم هر وقت صدای اذان جموعه را می‌شنید، بر «اسعد بن

زراره» رحمت می‌فرستاد، هنگامی که دلیل این مطلب را جویا شدم، گفت: به خاطر آن است: او نخستین کسی

بود که نماز جموعه را با ما به جا آورد.

گفتم: آن روز چند نفر بودید؟ گفت: فقط چهل نفر!<sup>(۲)</sup>

\* \* \*

## -۲- اهمیت نماز جموعه

بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسلامی، قبل از هر چیز، آیات همین سوره است، که به همه مسلمانان و

اهل ایمان دستور می‌دهد: به محض شنیدن اذان جموعه، به سوی آن بستابند، و هرگونه کسب و کار و برنامه

مزاحم را ترک گویند، تا آنجا که اگر در سالی که مردم گرفتار کمبود مواد غذائی هستند، کاروانی بیاید و نیازهای

۱- «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۲۸۶

۲- «روح المعانی»، جلد ۲۸، صفحه ۸۸

آنها را با خود داشته باشد، به سراغ آن نروند، و برنامه نماز جمعه را ادامه دهند.

در احادیث اسلامی نیز، تأکیدهای فراوانی در این زمینه وارد شده است، از جمله: در خطبه ای که موافق و

مخالف، آن را از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآلہ) نقل کرده اند آمده: **إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْجُمُعَةُ**

**فَمَنْ تَرَكَهَا فِي حَيَاةِ أُوْ بَعْدَ مَوْتِي اسْتِخْفَافًا بِهَا أَوْ جَحْودًا لَهَا فَلَا جَمَعَ اللَّهُ شَمْلَهُ، وَ لَا بَارَكَ لَهُ فِي أُمْرِهِ، أَلَا وَ لَا**

**صَلَاةَ لَهُ، أَلَا وَ لَا زَكَاةَ لَهُ، أَلَا وَ لَا حَجَّ لَهُ، أَلَا وَ لَا صَوْمَ لَهُ، أَلَا وَ لَا بِرَّ لَهُ حَتَّى يَتُوبَ:**

«خداؤند نماز جمعه را بر شما واجب کرده، هر کس آن را در حیات من یا بعد از وفات من، از روی استخفاف یا

انکار ترک کند، خداوند او را پریشان کند، و به کار او برکت ندهد، بدانید، نماز او قبول نمی شود، بدانید، زکات او

قبول نمی شود، بدانید، حج او قبول نمی شود، بدانید، اعمال نیک او قبول نخواهد شد، تا از این کار توبه کند»!<sup>(۱)</sup>

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: **صَلَاةُ الْجُمُعَةِ فَرِيضَةٌ، وَ الْإِجْتِمَاعُ إِلَيْهَا فَرِيضَةٌ مَعَ الْإِمَامِ، فَإِنْ**

**تَرَكَ رَجُلٌ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ ثَلَاثَ جُمُعٍ فَقَدْ تَرَكَ ثَلَاثَ فَرِيضَةً، وَ لَا يَدْعُ ثَلَاثَ فَرِيضَةً مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ إِلَّا مُنَافِقٌ:**

«نماز جمعه فریضه است و اجتماع برای آن با امام (معصوم) فریضه است، هر گاه مردی بدون عذر، سه جمعه را

ترک گوید، فریضه را ترک گفته و کسی سه فریضه را بدون علت ترک نمی گوید، مگر منافق». <sup>(۲)</sup>

و در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) می خوانیم: **مَنْ أَتَى الْجُمُعَةَ إِيمَانًا وَ احْتِسَابًا أَسْتَأْنَفَ الْعَمَلَ: «كَسِي**

که از روی ایمان و برای خدا در نماز جمعه شرکت کند، گناهان او بخشووده خواهد شد، و برنامه عملش را از نو آغاز

می کند».<sup>(۳)</sup>

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۷، باب «وجوب صلوٰۃ الجمعة»، حدیث ۲۸

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۵، صفحه ۴، حدیث ۸

۳- همان مدرک، صفحه ۱۰

روايات در این زمینه بسیار است، که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد، در اینجا با اشاره به یک حدیث دیگر، این

بحث را پایان می‌دهیم.

کسی خدمت رسول خدا<sup>(صلی الله علیه وآلہ) آمد، عرض کرد: یا رسول اللہ! من بارها آماده حج شده ام اما توفیق نصیبم</sup>

نشده، فرمود: عَلَيْكَ بِالْجُمُعَةِ فَإِنَّهَا حَجُّ الْمَسَاكِينَ: «بر تو باد به نماز جمعه که حج مستمندان است» (اشارة به این

که بسیاری از برکات کنگره عظیم اسلامی حج، در اجتماع نماز جمعه وجود دارد).<sup>(۱)</sup>

البته، باید توجه داشت: مذمت های شدیدی که در مورد ترك نماز جمعه آمده است و تارکان جمعه در ردیف

منافقان شمرده شده اند، در صورتی است که نماز جمعه واجب عینی باشد، یعنی در زمان حضور امام معصوم و

مبسوط الید، و اما در زمان غیبت، بنا بر این که واجب مخیر باشد (تخییر میان نماز جمعه و نماز ظهر) و از روی

استخفاف و انکار انجام نگیرد، مشمول این مذمت ها نخواهد شد، هر چند عظمت نماز جمعه و اهمیت فوق العاده

آن در این حال نیز، محفوظ است (توضیح بیشتر درباره این مسأله را در کتب فقهی باید مطالعه کرد).

\* \* \*

### ۳- فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه

نماز جمعه، قبل از هر چیز، یک عبادت بزرگ دسته جمعی است، و اثر عمومی عبادات را که تلطیف روح و جان، و

شستن دل از آلدگی های گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب می باشد، در بردارد، به خصوص این که، مقدمتاً دو

خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ، اندرزها و امر به تقوا و پرهیزگاری است.

و اما، از نظر اجتماعی و سیاسی، یک کنگره عظیم هفتگی است که، بعد از کنگره سالانه حج، بزرگ ترین کنگره

اسلامی می باشد، و به همین دلیل، در روایتی که قبلًاً از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کردیم، آمده بود: جمعه،

حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند.

در حقیقت اسلام، به سه اجتماع بزرگ اهمیت می دهد:

اجتماعات روزانه که در نماز جماعت حاصل می شود.

اجتماع هفتگی که در مراسم نماز جموعه است.

و اجتماع سالانه که در کنار خانه خدا انجام می گیرد، نقش نماز جموعه، در این میان بسیار مهم است، به خصوص

این که یکی از برنامه های خطیب، در خطبه نماز جموعه، ذکر مسائل مهم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است، و به

این ترتیب، این اجتماع عظیم و پرشکوه، می تواند منشأ برکات زیر شود:

الف: آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی.

ب: ایجاد همبستگی و انسجام هر چه بیشتر در میان صفوف مسلمین، به گونه ای که دشمنان را به وحشت افکند

و پشت آنها را بلرزاند.

ج: تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای توده مردم مسلمان.

د: جلب همکاری برای حل مشکلات عمومی.

به همین دلیل، همیشه دشمنان اسلام، از یک نماز جموعه جامع الشرائط که دستورهای اسلامی دقیقاً در آن

رعایت شود، بیم داشته اند.

و نیز، به همین دلیل، نماز جموعه، همیشه به عنوان یک اهرم نیرومند سیاسی در دست حکومت ها بوده است،

منتها حکومت های عدل، همچون حکومت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از آن بهترین بهره برداری ها را به نفع

اسلام، و حکومت های جور، همانند «بنی امیه» از آن سوء استفاده برای تحکیم پایه های قدرت خود می کردند.

در طول تاریخ، مواردی را مشاهده می کنیم که، هر کس می خواست، بر ضد حکومتی قیام کند، نخست از شرکت

در نماز جمعه او خودداری می کرد، چنان که در داستان «عاشورا» می خوانیم: گروهی از شیعیان در خانه

«سلیمان بن صرد خزاعی» جمع شدند، و نامه ای خدمت امام حسین<sup>(علیه السلام)</sup> از «کوفه» فرستادند، در نامه آمده

بود: «نعمان بن بشیر» والی «بنی امیه» بر «کوفه»، منزوی شده، ما در نماز جمعه او شرکت نمی کنیم، و چنانچه

بدانیم شما به سوی ما حرکت کرده اید، او را از «کوفه» بیرون خواهیم کرد.<sup>(۱)</sup>

در «صحیفه سجادیه» از امام سجاد علی بن الحسین<sup>(علیهم السلام)</sup> می خوانیم:

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَ أَصْفَيَائِكَ وَ مَوَاضِعِ أَمْنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدِ ابْتَزُوهَا:

«خداؤند!! این (اشاره به نماز جمعه و عید قربان) مقامی است که مخصوص خلفاء، برگزیدگان و امناء بلندپایه تو

است که ویژه آنها نمودی، و (خلفای جور بنی امیه) آن را به زور از اولیای حق گرفته و غصب کرده اند».<sup>(۲)</sup>

گاه، می شود، دشمنان اسلام یک هفته تمام، شبانه روز تبلیغات مسموم می کنند، ولی با یک خطبه نماز جمعه و

مراسم پرشکوه و حیات بخش آن، همه خنثی می شود، روح تازه ای در کالبدها دمیده، و خون تازه ای در عروق

به حرکت در می آید.

توجه به این نکته که، طبق فقه شیعه، در محدوده یک فرسخ در یک فرسخ، بیش از یک نماز جمعه جائز نیست و

حتی کسانی که در دو فرسخی (تقریباً ۱۱ کیلومتری) از محل انعقاد جمعه قرار دارند در آن نماز شرکت می کنند.

۱- «بحار الانوار»، جلد ۴۴، صفحه ۳۳۳

۲- «صحیفه سجادیه»، دعای ۴۸

روشن می سازد که، عملاً در هر شهر کوچک یا بزرگ و حومه آن، یک نماز جمعه بیشتر منعقد نخواهد شد،

بنابراین، اجتماعی چنین، عظیم ترین اجتماع آن منطقه را تشکیل می دهد.

اما، با نهایت تأسف، این مراسم عبادی سیاسی که می تواند مبدأ حرکت عظیمی در جوامع اسلامی گردد، به خاطر

نفوذ حکومت های فاسد در آن، در بعضی کشورهای اسلامی، چنان بی روح و بی رمق شده است که، عملاً هیچ

اثر مثبتی از آن گرفته نمی شود و شکل یک برنامه تشریفاتی به خود گرفته، و به راستی، این از سرمایه های

عظیمی است که برای از دست رفتن آن، باید گیریه کرد.

مهمنم ترین نماز جمعه سال، نماز جمعه ای است که قبل از رفتن به «عرفات» در «مکه» انجام می گیرد، تمام حجاج

خانه خدا از سراسر جهان در آن شرکت دارند، که نماینده واقعی تمام قشرهای مسلمین در کره زمین هستند،

سزاوار است برای تهییه خطبه چنین نماز حساسی، عده زیادی از دانشمندان، هفته ها و ماه ها مطالعه کنند و

محصول آن را در آن روز حساس و خطبه تاریخی بر مسلمانان عرضه نمایند و مسلماً می توانند به برکت آن،

آگاهی زیادی به جامعه اسلامی داده و مشکلات مهمی را حل کنند.

اما، با نهایت تأسف، در این ایام، دیده می شود، مسائل بسیار پیش پا افتاده و مطالبی که تقریباً همه از آن آگاهی

دارند مطرح می شود، و از مسائل اصولی ابداً خبری نیست؟

آیا برای از دست رفتن چنین فرصت های بزرگ و سرمایه های عظیم نباید گریست؟! و برای دگرگون ساختن آن،

نباشد به پا خاست؟!

#### ۴- آداب نماز جمعه و محتوای خطبه ها

نماز جمعه (با وجود شرائط لازم) بر مردان بالغ و سالم که قدرت بر شرکت در نماز را دارند واجب است، بر

مسافران و پیرمردان واجب نیست، هر چند حضور در نماز جمعه، برای مسافر جائز است، همچنین زن ها نیز

می توانند در نماز جمعه شرکت کنند، هر چند بر آنها واجب نیست.

کمترین عددی که نماز جمعه با آن منعقد می شود، پنج نفر از مردان است.

نماز جمعه دو رکعت است و جای نماز ظهر را می گیرد، و دو خطبه ای که قبل از نماز جمعه خوانده می شود، در

حقیقت به جای دو رکعت دیگر محسوب می شود.

نماز جمعه، همانند نماز صبح است و مستحب است حمد و سوره را در آن بلند بخوانند و نیز مستحب است سوره

«جمعه» را در رکعت اول و سوره «منافقین» را در رکعت دوم قرائت کنند.

در نماز جمعه دو قنوت مستحب است، یکی قبل از رکوع رکعت اول و دیگر بعد از رکوع رکعت دوم.

خواندن دو خطبه قبل از نماز جمعه واجب است، همان گونه که ایستادن خطیب به هنگام ایراد خطبه نیز واجب

می باشد، شخصی که خطبه می خواند حتماً باید همان امام نماز جمعه باشد.

خطیب، باید صدای خود را چنان بلند کند که، مردم صدای او را بشنوند، تا محتوای خطبه به گوش همکان برسد.

به هنگام ایراد خطبه، باید خاموش بود، به سخنان خطیب گوش داد، و رویه روی خطیب نشست.

شايسنه است خطيب، مردي فصيح، بلبع، آگاه به اوضاع و احوال مسلمين، با خبر از مصالح جامعه اسلامي،

شجاع، صريح اللهجه، و قاطع در اظهار حق باشد. اعمال و رفتار او سبب تأثير و نفوذ کلامش گردد، و زندگي او،

مردم را به ياد خدا بياندازد.

شایسته است پاکیزه ترین لباس در تن بپوشد، خود را خوشبو کند، و با وقار و سکینه گام بردارد، و هنگامی که بر

فراز منبر جای گرفت، به مردم سلام کند، و رو به روی آنان بایستد، و بر شمشیر، یا کمان یا عصا تکیه کند،

نخست بر منبر بنشینند، تا اذان تمام شود، و بعد از فراغت از اذان، شروع به خطبه کند.

محتوای خطبه نخست، حمد خدا و درود بر پیامبر است (احتیاط این است که این قسمت به زبان عربی باشد ولی

بقیه به زبان مستمعین خوانده می شود) سپس، مردم را به تقوای الهی توصیه کند، و یکی از سور کوتاه قرآن را

بخواند، و این امر را در هر دو خطبه رعایت کند، و در خطبه دوم بعد از درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) دعا بر ائمه

مسلمین کند، و برای مؤمنین و مؤمنات استغفار نماید.

و شایسته است در ضمن خطبه، مسائل مهمی که با دین و دنیا مسلمین ارتباط دارد، مطرح کند، و آنچه مورد

نیاز مسلمین در داخل و خارج کشورهای اسلامی و در داخل و خارج آن منطقه می باشد، مورد بحث قرار دهد، و

مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دینی را با در نظر گرفتن اولویت ها مطرح نماید، به مردم آگاهی بخشد و

آنها را از توطئه های دشمنان با خبر بسازد، برنامه های کوتاه مدت و دراز مدت برای حفظ جامعه اسلامی و خنثی

کردن نقشه های مخالفان، به آنها گوشزد کند.

خلاصه، خطیب باید بسیار هوشیار، بیدار، اهل فکر و مطالعه در مسائل اسلامی باشد، و از موقعیت این مراسم

بزرگ، حداقل استفاده را برای پیشبرد اهداف اسلام و مسلمین بنماید.<sup>(۱)</sup>

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) می خوانیم:

۱- البته در خصوصیات و جزئیات احکام نماز جمعه و خطبه ها اختلافات جزئی در فتاوی فقهاء می باشد و آنچه در بالا ذکر شد عصاره ای از فتاوی مختلف

إِنَّمَا جَعَلْتُ الْخُطْبَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِأَنَّ الْجُمُعَةَ مَشْهُدٌ عَامٌ، فَأَرَادَ أَنْ يَكُونَ لِلْأَمِيرِ سَبَبٌ إِلَى مَوْعِظَتِهِمْ، وَ تَرْغِيْبِهِمْ فِي

الطَّاغِيَةِ، وَ تَرْهِيْبِهِمْ مِنَ الْمَعْصِيَةِ، وَ تَوْقِيْفِهِمْ عَلَى مَا أَرَادَ مِنْ مَصْلَحَةِ دِيْنِهِمْ وَ دُنْيَاهُمْ، وَ يُخْبِرُهُمْ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنَ

الآفَاقِ مِنَ الْأَهْوَالِ الَّتِي لَهُمْ فِيهَا الْمَضَرُّ وَ الْمَنْفَعُ، وَ إِنَّمَا جَعَلْتُ خُطْبَتِي لِيَكُونَ وَاحِدَةً لِلثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَ التَّمْجِيدِ وَ

وَ التَّقْدِيسِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْأُخْرَى لِلْحَوَائِجِ وَ الْإِعْذَارِ وَ الدُّعَاءِ وَ لِمَا يُرِيدُ أَنْ يُعْلَمَهُمْ مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ مَا فِيهِ

الصَّالِحُ وَ الْفَسَادُ:

«خطبه، برای این در روز جمعه تشریع شده است که، نماز جمعه یک برنامه عمومی است، خداوند می خواهد به

امیر مسلمین امکان دهد تا مردم را موعظه کند، به اطاعت ترغیب نماید، از معصیت الهی بترساند و آنها را از

آنچه مصلحت دین و دنیايشان است آگاه سازد، و اخبار و حوادث مهمی که از نقاط مختلف به او می رسد و در

سود، زیان و سرنوشت آنها مؤثر است به اطلاعشان برساند... و دو خطبه قرار داده شده، تا در یکی حمد و ثنا و

تمجید و تقدیس الهی کنند، و در دیگری نیازها و هشدارها و دعاها را قرار دهند، و اوامر و نواهی و دستوراتی که

به اصلاح و فساد جامعه اسلامی در ارتباط است، به آنها اعلام دارند».<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

## ۵- شرائط وجوب نماز جمعه

در این که امام جمعه مانند هر امام جماعت دیگر باید عادل باشد، تردیدی نیست، ولی سخن در این است که،

شرطی افزون بر این دارد، یا نه؟

جماعی معتقدند: این نماز از وظائف امام معصوم، یا نماینده خاص او است، و به تعبیر دیگر، مربوط به زمان حضور

امام معصوم (علیه السلام) است.

در حالی که، بسیاری از محققین معتقدند: این شرط وجوب عینی نماز جمعه است، ولی برای وجوب تخيیری، این

شرط، لازم نیست و در زمان غیبت نیز می‌توان نماز جمعه را بربپا داشت و جانشین نماز ظهر می‌شود، و حق همین است، بلکه، هر گاه حکومت اسلامی با شرایط آن، از طرف نایب عام امام<sup>(علیه السلام)</sup> تشکیل گردد، احتیاط این

است که، امام جمعه منصوب از طرف او باشد، و مسلمانان در نماز جمعه شرکت کنند.

در این زمینه و در مسائل دیگر مربوط به نماز جمعه، سخن بسیار است که، ذکر همه آنها از حوصله یک بحث

تفسیری خارج، و باید آنها را در کتب فقه و حدیث جستجو کرد.<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

خداؤندا! به ما توفیقی مرحومت فرما که از این شعائر بزرگ اسلامی برای تربیت نفوس و نجات مسلمین از چنگال

دشمنان، حداکثر بهره برداری را بنماییم!

پروردگار! ما را از کسانی قرار ده که مشتاق لقای تو باشیم و از مرگ نهراسیم!

بارالها! نعمت ایمان و تعلیم و تربیت انبیاء را هرگز از ما سلب نفرما!

آمِینَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره جمعه

\* \* \*

۱- مرحوم «علامه مجلسی» در «بحار الانوار»، جلد ۸۹ و ۹۰ را به این مسئله مهم و سایر ویژگی های جمعه پرداخته است.

## سوره مبارکه منافقون

این سوره، در «مدينه» نازل شده و دارای ۱۱ آيه است.

### محتواي سوره منافقون

سوره «منافقون» از سوره های پر محتوا است که، محور اصلی بحث های آن را مسائل حساس مربوط به «منافقان»

تشكيل می دهد، ولی در ذيل سوره، آياتی به عنوان اندرز به مسلمانان در زمينه های مختلف نيز آمده است.

روي هم رفته، می توان محتواي آن را در چهار بخش خلاصه كرد:

۱- نشانه های منافقان، که خود شامل چندين قسمت حساس است.

۲- بر حذر داشتن مؤمنان از توطئه های منافقان، و لزوم مراقبت دائم در اين زمينه.

۳- هشدار به مؤمنان، که مواهب مادي دنيا آنها را از ذكر خداوند غافل نکند.

۴- توصيه به انفاق در راه خدا، و بهره گيري از اموال، پيش از آن که مرگ فرارسد و آتش حسرت به جان انسان

بيفتند.

دليل نام گذاري اين سوره به «منافقون» نيز ناگفته پيدا است.

قابل توجه اين که: طبق آنچه در تفسير سوره «جمعه» گفتيم، يکي از آداب نماز جمعه اين است که، در ركعت

اول، سوره «جمعه»، و در ركعت دوم، سوره «منافقون» خوانده شود، تا مسلمانان همه هفته در اين مراسم بزرگ

عبادی سياسي، توطئه های منافقان را مجدداً به خاطر بياورند و دائماً مراقب تحريک ها، تخریب ها و نقشه های

شوم آنها باشند.

## فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآلہ) آمده است: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْمُنَافِقِينَ بَرِئَ مِنَ النُّفَاقِ: «کسی که

سوره منافقون را بخواند از هرگونه نفاق پاک می شود». <sup>(۱)</sup>

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است در شب جمعه سوره جمعه و

سبح اسم ربک الاعلی بخواند، و در نماز ظهر جمعه، سوره جمعه و منافقون را»، سپس افزود: فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ

فَكَانَمَا يَعْمَلُ بِعَمَلِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآلہ) وَ كَانَ جَزَاؤُهُ وَ تَوَابَةُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةُ:

«هنگامی که چنین کند، گوئی عمل رسول خدا را انجام داده و جزا و پاداشش بر خدا بهشت است». <sup>(۲)</sup>

کراراً، بعد از ذکر فضائل سوره، گفته ایم: این فضائل و آثار مهم، نمی تواند تنها نتیجه تلاوت خالی از اندیشه و

عمل باشد، روایات فوق نیز شاهد این سخن است؛ چرا که هرگز خواندن این سوره، بی آن که برنامه زندگی بر آن

تطبیق شود روح نفاق را از انسان بیرون نمی برد.

\* \* \*

۱- «جمع البیان»، آغاز سوره «منافقون».

۲- «ثواب الاعمال»، مطابق «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۳۱.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«۱» إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهُدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهُدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ

«۲» اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَاحًا فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

«۳» ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

«۴» وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَآنَّهُمْ خُشْبٌ مُسَنَّدٌ يَخْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمْ

الْعَدُوُّ فَأَحْذَرُهُمْ قاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنِّي يُؤْفَكُونَ

ترجمه :

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱- هنگامی که منافقان نزد تو می آیند می گویند: «ما شهادت می دهیم که تو یقیناً رسول خدائی!» خداوند

می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند (و به گفته خود ایمان ندارند).

۲- آنها سوگندهایشان را سپر ساخته اند تا مردم را از راه خدا بازدارند، و کارهای بسیار بدی انجام می دهند !

۳- این به خاطر آن است که نخست ایمان آوردهند سپس کافر شدند؛ از این رو بر دل های آنان مهر نهاده شده، و

حقیقت را درک نمی کنند !

۴- هنگامی که آنها را می بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد؛ و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می دهی؛ اما گوئی چوب های خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده اند! هر فریادی

بلند شود بر ضد خود می پنداشند؛ آنها دشمنان تو هستند، از آنان برهنگار باش! خدا آنها را بکشد، چگونه از حق

منحرف می شوند؟!

### تفسیر:

قبل از ورود در تفسیر این آیات، ذکر مقدمه ای لازم به نظر می رسد، و آن این که؛ مسأله نفاق و منافقان در

اسلام، از زمانی مطرح شد که، پیامبر (صلی الله علیہ وآلہ) به «مدینه» هجرت فرمود، پایه های اسلام قوی، و پیروزی آن

آشکار شد، و گرنه در «مکه» تقریباً منافقی وجود نداشت؛ زیرا مخالفان قدر تمدن، هر چه می خواستند آشکارا بر

ضد اسلام می گفتند، و انجام می دادند، از کسی پروا نداشتند و نیازی به کارهای منافقانه نبود.

اما، هنگامی که نفوذ و گسترش اسلام در ««مدینه»» دشمنان را در ضعف و ناتوانی قرار داد، دیگر اظهار مخالفت

به طور آشکار، مشکل، و گاه غیر ممکن بود، لذا دشمنان شکست خورده، برای ادامه برنامه های تخریبی خود،

تغییر چهره داده، ظاهراً به صفوں مسلمانان پیوستند، ولی، در خفا به اعمال خود ادامه می دادند.

اصولاً، طبیعت هر انقلابی چنین است که، بعد از پیروزی چشمگیر، با صفوں منافقان روبرو خواهد شد، و دشمنان

سرسخت دیروز، به صورت عوامل نفوذی امروز، در لباس دوستان ظاهری، جلوه گر می شوند، و از اینجا است که

می توان فهمید، چرا این همه آیات، مربوط به منافقین در «مدینه» نازل شده نه در «مکه».

این نکته نیز قابل توجه است که: مسأله نفاق و منافقان، مخصوص به عصر پیامبر (صلی الله علیہ وآلہ) نبود، بلکه هر

جامعه ای - مخصوصاً جو اعم انتقالابی - با آن رو به رو هستند، به همین دلیل، باید تحلیل ها و موشکافی های

قرآن را روی این مسأله، نه به عنوان یک مسأله تاریخی، بلکه به عنوان یک مسأله مورد نیاز فعلی، مورد بررسی

دقیق قرار داد، و از آن برای مبارزه با روح نفاق و خطوط منافقین در جوامع اسلامی امروز، الهام گرفت.

و نیز باید نشانه‌های آنها را که قرآن به طور گسترده بازگو کرده است، دقیقاً شناخت، و از طریق این نشانه‌ها، به

خطوط و نقشه‌های آنها پی برد.

نکته مهم دیگر این که: خطر منافقان برای هر جامعه، از خطر هر دشمنی بیشتر است؛ چرا که از یکسو، شناخت

آنها غالباً آسان نیست، و از سوی دیگر، دشمنان داخلی هستند، و گاه، چنان در تار و پود جامعه نفوذ می‌کنند

که، جدا ساختن آنها کار بسیار مشکلی است و از سوی سوم، روابط مختلف آنها با سایر اعضاء جامعه، کار مبارزه

با آنها را دشوار می‌سازد.

به همین دلیل، اسلام در طول تاریخ خود، بیشترین ضربه را از منافقان خورد، و نیز به همین دلیل، قرآن

سخت ترین حملات خود را متوجه منافقان ساخته و آن قدر که آنها را کوبیده، هیچ دشمنی را نکوبیده است.

با توجه به این مقدمه، به تفسیر آیات باز می‌گردیم:

\* \* \*

نخستین سخنی را که قرآن در اینجا درباره منافقان مطرح می‌کند، همان اظهار ایمان دروغین آنها است، که پایه

اصلی نفاق را تشکیل می‌دهد، می‌فرماید: «هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند می‌گویند: ما شهادت می‌دهیم

که حتماً تو رسول خدائی!» (إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ).<sup>(۱)</sup>

سپس، قرآن می‌افزاید: «خداؤند می‌داند که تو فرستاده او هستی، ولی خداوند گواهی می‌دهد که منافقان

---

۱در اینجا «إن» به صورت مكسور ذکر شده، این به خاطر آن است که لام تأکید بر سر خبر آمده و در چنین صورتی در تقدیر، مقدم است (البيان فی غريب اعراب القرآن).

دروغگو هستند» (وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهُدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ).

و از اینجا نخستین نشانه نفاق، روشن می شود و آن دوگانگی ظاهر و باطن است که، با زبان مؤکداً اظهار ایمان

می کنند، ولی، در دل آنها مطلقاً خبری از ایمان نیست، این دروغ گوئی و کذب، این دوگانگی درون و برون، محور

اصلی نفاق را تشکیل می دهد.

قابل توجه این که: صدق و کذب بر دو گونه است، «صدق و کذب خبری»، «صدق و کذب مخبری».

در قسم اول، معیار، موافق و مخالف واقع بودن است در حالی که، در قسم دوم، موافقت و مخالفت با اعتقاد،

مطرح می باشد، به این معنی که، اگر انسان، خبری می دهد که مطابق با واقع است، ولی بر خلاف عقیده او، آن را

کذب (مخبری) می نامیم، و اگر موافق عقیده او است، صدق.

روی این حساب، شهادت منافقان به رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآلہ) از نظر اخبار، هرگز کذب نبود، یک

واقعیت بود. ولی، از نظر گوینده و مخبر، چون بر خلاف عقیده آنها بود، کذب محسوب می شد، لذا قرآن

می گوید: تو پیغمبر خدا هستی اما اینها دروغ می گویند!

به تعبیر دیگر: منافقان نمی خواستند، خبر از رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بدهند، بلکه، می خواستند از اعتقاد

خود به نبوت او خبر دهند، و مسلماً در این خبر دروغ گو بودند.

این نکته نیز، قابل توجه است که، آنها در شهادت خود، انواع تأکیدها را به کار بردنده<sup>(۱)</sup> و خداوند نیز با قاطعیت، با

همان لحن، آنها را تکذیب می کند، اشاره به این که در برابر آن قاطعیت، چنین قاطعیتی لازم است.

---

۱- استفاده از «جمله اسمیه» و همچنین «إن» و «لام تأکید».

ذکر این نکته نیز در اینجا لازم است که، «منافق» در اصل از ماده «نَفْقَةٌ» (بر وزن نفح) به معنی نفوذ و پیشروی است، و «نَفَقَةٌ» (بر وزن شفق) به معنی کانال‌ها و نقب‌هایی است که زیر زمین می‌زنند، تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند.

بعضی از مفسران گفته اند: بسیاری از حیوانات مانند: موش صحرائی، روباه و سوسما، برای لانه خود دو سوراخ قرار می‌دهند: یکی آشکار، که از آن وارد و خارج می‌شوند، و دیگری پنهانی، که اگر احساس خطری کنند از آن می‌گریزند، این سوراخ پنهانی را «نافقاء» گویند.<sup>(۱)</sup>

و به این ترتیب، «منافق» کسی است که: طریقی مرموز و مخفیانه برای خود برگزیده، تا با مخفی کاری و پنهان کاری، در جامعه نفوذ کند، و به هنگام خطر، از طریق دیگر فرار نماید.

\* \* \*

آیه بعد، به دومین نشانه آنها پرداخته، چنین می‌گویند: «آنها سوگندها یشان را سپر ساخته اند، تا مردم را از راه خدا بازدارند» (اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَاحًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ).

«آنها کارهای بسیار بدی انجام می‌دهند» (إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). چرا که در ظاهر، ابراز ایمان می‌کنند، و در باطن، کفر می‌ورزند، و در طریق هدایت مردم به آئین حق، ایجاد مانع می‌نمایند، و چه عملی از این بدتر و زشت تر؟.

جُنَاحًا از ماده «جَنَّةٌ» (بر وزن فَنٌ) در اصل، به معنی پنهان کردن چیزی از حس است، و «جَنٌّ» (بر وزن سن) به

خاطر این که موجودی است ناپیدا، این واژه بر او اطلاق می شود، و از آنجا که «سپر» انسان را از ضربات اسلحه

دشمن، مستور می دارد، در لغت عرب به آن، «جَنَّةٌ» گفته می شود، و باغ های پر درخت را نیز به خاطر مستور

شدن زمین هایشان، «جَنَّتٌ» می گویند.

به هر حال، این یکی از آثار نفاق است، که خود را در زیر پوششی از نام مقدس خداوند، و سوگندهای غلاظ و

شداد، قرار می دهند، تا چهره واقعی خویش را مکتوم دارند، عواطف مردم را به سوی خود جلب کرده، و از این

طريق به اغفال آنها بپردازنده و «صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللهِ» کنند.

این تعبیر، ضمناً نشان می دهد: آنها دائماً با مؤمنان در حال جنگ و ستیزند، و هرگز نباید فریب این ظاهرسازی و

چرب زبانی آنها را خورد، زیرا انتخاب سپر، مخصوص میدان های نبرد است.

درست است که در بعضی از مواقع، انسان چاره ای جز سوگند ندارد، و یا لااقل سوگند کمک به بیان اهمیت

موضوع مورد نظر می کند، ولی، نه سوگند دروغ، و نه سوگند برای هر چیز و هر کار، که این شیوه منافقان است.

در آیه ۷۴ سوره «توبه» می خوانیم: يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةً الْكُفْرِ: «آنها به خدا سوگند یاد می کنند

که (سخنان زننده در غیاب پیامبر) نگفته اند، در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته اند».

تفسران برای جمله «صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ» دو معنی ذکر کرده اند:

نخست، اعراض از راه خدا و دیگر بازداشتمن دیگران از این راه، گرچه، جمع میان هر دو معنی در آیه مورد بحث،

امکان پذیر است، ولی، با توجه به توسل آنها به سوگندهای دروغ، معنی دوم، مناسب تر به نظر می رسد؛ چرا که

هدف از این سوگندها، اغفال دیگران است.

یک جا «مسجد ضرار» بر پا می کنند، و هنگامی که از آنها سؤال می شد، هدفتان چیست؟ سوگند یاد می کنند

که: جز هدف خیر ندارند!<sup>(۱)</sup>

در جای دیگر، برای شرکت در جنگ هائی که فاصله آن نزدیک و احتمال غنائم در آن زیاد است، اظهار آمادگی

می کنند، ولی برای شرکت در میدان «تبوک» که پر از مشکلات است، هزار عذر و بهانه می آورند و سوگند یاد

می کنند: اگر توانائی می داشتیم، همراه شما حرکت می کردیم!<sup>(۲)</sup>

آنها، نه فقط برای مردم سوگند دروغین یاد می کنند، بلکه همان گونه که در آیه ۱۸ سوره «مجادله» آمده، در

عرصه محشر نیز، در پیشگاه خداوند متولسل به سوگند دروغ می شوند! و این نشان می دهد: این عمل جزء بافت

وجودشان شده است، که حتی در عرصه محشر و در پیشگاه خدا نیز، دست بردار نیستند!.

\* \* \*

آیه بعد، به علت اصلی این گونه اعمال ناروا پرداخته، می افزايد: «این به خاطر آن است که آنها نخست ایمان

آوردن، سپس کافر شدند، و لذا بر دلهاي آنها مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی کنند» (ذلک بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ

(كَفَرُوا فَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ).

جمعی از مفسران معتقدند: منظور از این ایمان در اینجا، ایمان ظاهری است، در حالی که در باطن، کافر بودند.

ولی، ظاهر آیه نشان می دهد: آنها در آغاز، حقیقتاً مؤمن شدند، و بعد از آن که طعم ایمان را چشیدند و

نشانه های حقانیت اسلام و قرآن را دیدند، راه کفر را پیش گرفتند، اما کفری توأم با نفاق، نه آشکارا و با صراحة،

و همین سبب شد که، خدا حسّ تشخیص را از آنها سلب کند، و از درک حقائق محروم بمانند؛ زیرا اگر از اول حق

۱- توبه، آیه ۱۰۷.

۲- توبه، آیه ۴۲.

را تشخیص نداده بودند، عذری داشتند، اما بعد از تشخیص حق و ایمان آوردن، اگر به آن پشت پا بزنند، خداوند

توفيق را از آنها سلب می کند.

در حقیقت، منافقان دو گروهی از اول، ایمانشان صوری و ظاهری بوده، و گروه دیگر، در آغاز ایمان

حقیقی داشته اند، سپس راه ارتداد و نفاق را پیش گرفته اند، ظاهر آیه مورد بحث، گروه دوم را می گوید.

در حقیقت، این آیه، شبیه آیه ۷۴ سوره «توبه» است که می گوید: وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ: «آنها پس از اسلام کافر

شدند.».

به هر حال، این سومین نشانه، از نشانه های آنها است که، از درک حقائق روشن غالباً محرومند، و ناگفته پیدا

است: این هرگز منتهی به جبر نمی شود؛ چرا که مقدمات آن را خودشان فراهم کرده اند.

\* \* \*

سپس، نشانه های بیشتری را از آنها ارائه داده، می گوید: «هنگامی که آنها را می بینی جسم و قیافه آنان تو را در

شگفتی فرو می برد» (وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ).

ظاهری آراسته و قیافه هائی جالب دارند.

علاوه بر این، چنان شیرین و جذاب سخن می گویند که، «وقتی حرف می زند تو نیز به سخنانشان گوش فرا

می دهی! (وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ).

جائی که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ وسلم) ظاهرآ تحت تأثیر جذابیت سخنان آنها قرار گیرد، تکلیف دیگران روشن است.

این، از نظر ظاهر، و اما از نظر باطن «گوئی چوب های خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده است» (كَانُوهِمْ

خُشْبٌ مُّسَنَّدٌ).

اجسامی بی روح، صورت هائی بی معنی و هیکل هائی تو خالی دارند، نه از خود استقلالی، نه در درون نور و

صفائی، و نه اراده و تصمیم محکم و ایمانی دارند، درست همچون چوب های خشک تکیه زده بر دیوار!

بعضی از مفسران روایت کرده اند: «عبدالله بن ابی» سرکرده منافقان، مردی درشت اندام، خوش قیافه، فصیح و

چرب زبان بود، هنگامی که با گروهی از یارانش وارد مجلس رسول خدا<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> می شد، اصحاب از ظاهر آنها

تعجب می کردند، و به سخنانشان گوش فرا می دادند، ولی آنها (به خاطر غرور و نخوتی که داشتند) کنار دیوار

رفته و به آن تکیه کرده، و مجلس را تحت تأثیر قیافه و سخنان خود قرار می دادند،<sup>(۱)</sup> و آیه ناظر به حال آنها

است.

و می افزاید: آنها چنان تو خالی، فاقد توکل بر خدا و اعتماد بر نفس هستند که «هر فریادی از هر جا بلند شود آن

را بر ضد خود می پندارند» (يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ).

ترس و وحشتی عجیب، همیشه بر قلب و جان آنها حکم فرما است، و یک حالت سوء ظن و بدینی جانکاه،

سرتاسر روح آنها را فرا گرفته، و به حکم «الخائن خائف» از همه چیز، حتی از سایه خود می ترسند، و این است

نشانه دیگری از نشانه های منافقان.

و در پایان آیه، به پیامبر<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> هشدار می دهد: «اینها دشمنان واقعی تواند از آنها بر حذر باش» (فَهُمُ الْغُدُوُّ

فَاحذَرُهُمْ).

سپس می گوید: «خدا آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند»؟! (قاتَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ).

روشن است این تعبیر، اخبار نیست، بلکه به صورت نفرین است، و برای مذمت، سرزنش و تحقیر این گروه، ذکر

شده، شبیه تعبیرات روزمره‌ای که انسان‌ها درباره یکدیگر دارند، که قرآن با زبان خود مردم، با آنها سخن

می‌گوید:

به این ترتیب، در آیه مورد بحث، نشانه‌های دیگری از منافقان مطرح شده، از جمله: وضع فریبنده ظاهری توأم با

حالی بودن درون، همچنین، ترس و وحشت و بد گمانی نسبت به هر چیز و هر حادثه.

\* \* \*

«۵» وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤْسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصْدُونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

«۶» سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفِرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

«۷» هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ

الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ

«۸» يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزَّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ

لَا يَعْلَمُونَ

ترجمه :

۵- هنگامی که به آنان گفته شود: «بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند!» سرهای خود را (از روی کبر و

غرور) تکان می دهند؛ و آنها را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند!

۶- برای آنها تفاوت نمی کند، خواه استغفار برایشان کنی یا نکنی، هرگز خداوند آنان را نمی بخشد؛ زیرا خداوند

قوم فاسق را هدایت نمی کند!

۷- آنها کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند» (غافل

از این که ) خزانه آسمان ها و زمین از آن خدادست، ولی منافقان نمی فهمند!

۸- آنها می گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند!» در حالی که عزت مخصوص خدا

و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند!

## شأن نزول:

برای آیات فوق، شأن نزول مفصلی در کتب تاریخ و حدیث و تفسیر آمده است، که خلاصه آن چنین است: بعد از

غزوه «بنی المصطلق» (جنگی که در سال ششم هجرت در سرزمین «قدید» واقع شد).

دو نفر از مسلمانان، یکی از طایفه «انصار» و دیگری از «مهاجران» به هنگام گرفتن آب از چاه با هم اختلاف پیدا

کردند، یکی قبیله «انصار» را به یاری خود طلبید، و دیگری «مهاجران» را، یک نفر از مهاجران به یاری دوستش

آمد، و «عبدالله بن ابی» که از سرکرده‌های معروف منافقان بود، به یاری مرد انصاری شتافت، و مشاجره لفظی

شدیدی در میان آن دو درگرفت.

«عبدالله بن ابی»، سخت خشمگین شد، و در حالی که جمعی از قومش نزد او بودند گفت: «ما این گروه مهاجران

را پناه دادیم و کمک کردیم اما کار ما شبیه ضرب المثل معروفی است که می‌گویید: سَمِّنْ كَلْبَكَ يَأْكُلْكَ!» «سگت

را فربه کن تا تو را بخورد! وَ اللَّهِ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ» «به خدا سوگند اگر به

«مدینه» بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد» و منظورش از عزیزان، خود و اتباعش بود، و از ذلیلان

مهاجران.

سپس، رو به اطرافیانش کرده گفت: این نتیجه کاری است که شما بر سر خودتان آوردید، این گروه را در شهر

خود جای دادید، و اموالتان را با آنها قسمت کردید، هرگاه باقیمانده غذای خودتان را به مثل این مرد (اشاره به

مرد مهاجری که طرف دعوی بود) نمی‌دادید، بر گردن شما سوار نمی‌شدند، از سرزمین شما می‌رفتند، و به

قبائل خود ملحق می‌شدند!

در اینجا «زید بن ارقم» که در آن وقت جوانی نوخاسته بود، رو به «عبدالله بن ابی» کرده گفت: به خدا سوگند!

ذلیل و قلیل تؤی! و محمد<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> در عزت الهی و محبت مسلمین است، و به خدا قسم! من بعد از این تو را

دوست ندارم، «عبدالله» صدا زد: خاموش باش! تو باید بازی کنی ای کودک! «زید بن ارقم» خدمت رسول خدا

<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> آمد و ماجرا را نقل کرد.

پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> کسی را به سراغ «عبدالله» فرستاد، فرمود: این چیست که برای من نقل کرده اند؟

«عبدالله» گفت: به خدائی که کتاب آسمانی بر تو نازل کرده، من چیزی نگفتم! «زید» دروغ می گوید.

جمعی از انصار که حاضر بودند، عرض کردند: ای رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> «عبدالله» بزرگ ما است، سخن کودکی

از کودکان را بر ضد او نپذیر، پیامبر عذر آنها را پذیرفت، در اینجا طائفه انصار «زید بن ارقم» را ملامت کردند.

پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> دستور حرکت داد، یکی از بزرگان «انصار» به نام «اسید» خدمتش آمده عرض کرد: ای رسول

خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی، فرمود: بله، آیا نشنیدی رفیقتان «عبدالله» چه گفت؟ او گفته است: هر

گاه به «مدینه» بازگردد، عزیزان، ذلیلان را خارج خواهند کرد.

«اسید» عرض کرد: تو ای رسول خدا! اگر اراده کنی او را بیرون خواهی راند، و الله تو عزیزی و او ذلیل است،

سپس عرض کرد: يا رسول الله! با او مدارا کنید.

سخنان «عبدالله بن ابی» به گوش فرزندش رسید، خدمت رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> آمده عرض کرد: شنیده ام

می خواهید پدرم را به قتل برسانید، اگر چنین است به خود من دستور دهید، سرش را جدا کرده برای شما

می آورم! زیرا مردم می دانند کسی نسبت به پدر و مادرش از من نیکوکارتر نیست، از این می ترسم دیگری او را

به قتل برساند، و من نتوانم بعد از آن به قاتل پدرم نگاه کنم، و خدای ناکرده او را به قتل برسانم و مؤمنی را کشته

باشم و به دوزخ بروم!.

پیغمبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود مسأله کشتن پدرت مطرح نیست، مادامی که او با ما است با او مدارا و نیکی کن.

پس از آن پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) دستور داد: تمام آن روز و تمام شب را لشکریان به راه ادامه دهند، فردا هنگامی

که آفتاب بر آمد، دستور توقف داد، لشکریان بسیار خسته شده بودند همین که سر بر زمین گذاشتند به خواب

عمیقی فرو رفتند (و هدف پیغمبر این بود که مردم ماجرای دیروز و حرف «عبدالله بن ابی» را فراموش کنند...).

سرانجام پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) وارد «مدينه» شد، «زید بن ارقم» می گوید: من از شدت اندوه و شرم، در خانه ماندم

و بیرون نیامدم، در این هنگام سوره «منافقین» نازل شد، «زید» را تصدیق، و «عبدالله» را تکذیب کرد،

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) گوش زید را گرفت و فرمود: ای جوان! خداوند سخن تو را تصدیق کرد، همچنین آنچه را به

گوش شنیده بودی و در قلب حفظ نموده بودی، خداوند آیاتی از قرآن را درباره آنچه تو گفته بودی نازل کرد.

در این هنگام، «عبدالله ابی» نزدیک «مدينه» رسیده بود، وقتی خواست وارد شهر شود پرسش آمد و راه را بر

پدر بست، گفت: وای بر تو! چه می کنی؟

پرسش گفت: به خدا سوگند جز به اجازه رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) نمی توانی وارد «مدينه» شوی و امروز

می فهمی عزیز و ذلیل کیست؟!!

«عبدالله» شکایت پرسش را خدمت رسول خدا فرستاد، پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به پرسش پیغام داد: بگذار پدرت

داخل شهر شود، فرزندش گفت: حالا که اجازه رسول خدا آمد مانعی ندارد.

«عبدالله» وارد شهر شد، اما چند روزی بیشتر نگذشت که بیمار گشت و از دنیا رفت! (و شاید دق مرگ شد)

هنگامی که این آیات نازل شد، و دروغ «عبدالله» ظاهر گشت، بعضی به او گفتند: آیات شدیدی درباره تو نازل

شده خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) برو تا برای تو استغفار کند، «عبدالله» سرش را تکان داد گفت: به من گفتید:

ایمان بیاور، آوردم، گفتید: زکات بدء، دادم، چیزی باقی نماند که بگوئید برای محمد (صلی الله علیه وآلہ) سجده کن! و

در اینجا آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا» نازل گردید.<sup>(۱)</sup>

تفسیر:

نشانه های دیگری از منافقان

این آیات، همچنان ادامه بیان اعمال منافقان و نشانه های گوناگون آنها است، می فرماید: «هنگامی که به آنها

گفته شود: بیائید تا رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) برای شما استغفار کند، سرهای خود را از روی استهزا و کبر و غرور

تکان می دهند و مشاهده می کنی از سخنان تو اعراض کرده، تکبر ورزند» (وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرُ لَكُمْ

رَسُولُ اللَّهِ لَوْلَا رُؤْسَهُمْ وَرَأْيَتُهُمْ يَصْدُونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ).

آری، در برابر لغزش هائی که از آنها سرمی زند و فرصت توبه و جبران آن را دارند، کبر و غرور به آنان اجازه

نمی دهد که در مقام جبران برآیند، نمونه بارز این مطلب، همان «عبدالله بن أبي» بود، که ماجرای عجیب او را در

شأن نزول خواندیم.

هنگامی که آن سخن بسیار زشت و ناروا را درباره پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) و مؤمنان مهاجر گفت: که وقتی به «مدینه»

بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد، و آیات قرآن نازل شد، و سخت او را نکوهش نمود، و به او

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث - «کامل ابن اثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۹۲ - «سیره ابن هشام»، جلد ۳، صفحه ۳۰۲ (با کمی تفاوت)

پیشنهاد کردن: نزد رسول خدا<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> برود تا برای او از درگاه خداوند آمرزش بطلبد، سخن ناروای دیگری

گفت که حاصلش این بود: گفتید: ایمان بیاورم، آوردم، گفتید: زکات بده، دادم، چیزی نمانده که بگوئید: برای

محمد<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> سجده کن!

روشن است روح اسلام، تسلیم در برابر حق است، و کبر و غرور، همیشه مانع این تسلیم است، به همین دلیل،

یکی از نشانه های منافقان، بلکه یکی از انگیزه های نفاق را، همین خودخواهی و خود برتریبینی و غرور می توان

. شمرد.

«لَوْ» از ماده «لی» در اصل به معنی «تابیدن طناب» است، و به همین مناسبت، به معنی برگرداندن سر و یا تکان

دادن سر، نیز آمده است.

«يَصُدُّونَ» چنان که قبلاً نیز گفتیم، در دو معنی به کار می رود: «منع کردن» و «اعراض نمودن» و مناسب آیه

مورد بحث، معنی دوم، و مناسب آیه گذشته، معنی اول است.

\* \* \*

در آیه بعد، برای رفع هرگونه ابهام در این زمینه، می افزاید: به فرض که آنها نزد تو بیایند و برای آنها استغفار

کنی، زمینه آمرزش در آنها وجود ندارد بنابراین «تفاوتشی نمی کند برای آنها استغفار کنی یا نکنی، هرگز خداوند

آنها را نمی بخشد»! (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفِرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ).

دلیل آن هم این است: «خداوند، قوم فاسق را هدایت نمی کند» (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ).

و به تعبیر دیگر، استغفار پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> علت تامه برای آمرزش نیست، بلکه مقتضی است، و تنها در صورتی

اثر می گذارد که، زمینه مساعد و قابلیت لازم فراهم شود، اگر به راستی آنها توبه کنند، تغییر مسیر دهند، از

مرکب کبر و غرور پیاده شوند و سر تسليم در مقابل حق فرود آورند، استغفار پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) و شفاعت او

مسلمان مؤثر است، و در غیر این صورت، کمترین اثری نخواهد داشت.

شبیه همین معنی در آیه ۸۰ سوره «توبه» نیز آمده است که درباره گروه دیگری از منافقان می گوید: **إِسْتَغْفِرُ لَهُمْ**

**أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ**

الفاسقین:

«چه برای آنها استغفار کنی، و چه نکنی، تأثیری ندارد، حتی اگر هفتاد بار برای آنها، استغفار کنی خداوند آنها را

نمی بخشد؛ چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند و خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند».

روشن است عدد هفتاد، عدد تکثیر است، یعنی هر قدر هم برای آنها استغفار کنی، سودی ندارد.

این نکته نیز معلوم است، منظور از «فاسق» هرگونه گناهکاری نیست؛ چرا که پیغمبر (صلی الله علیه وآلہ) برای نجات

گناهکاران آمده، بلکه، منظور آن دسته از گناهکاران است که، در گناه اصرار می ورزند و لجاجت دارند، و در برابر

حق مستکبرند.

\* \* \*

پس آنگاه به یکی از گفته های بسیار زشت آنها که روشن ترین گواه نفاق آنها محسوب می شود، اشاره کرده،

می فرماید: «آنها همان کسانی هستند که می گویند: به افرادی که نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) هستند انفاق

نکنید، و از اموال و امکانات خود در اختیار آنها قرار ندهیم، تا پراکنده شوند» (**هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ**

**عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا**).  
عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا).

«غافل از این که تمام خزان آسمان ها و زمین از آن خدا است ولی منافقان درک نمی کنند» (وَ لِلّهِ خَزَائِنُ

السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ).

این بینواها نمی دانند، هر کس هر چه دارد از خدا دارد، و همه بندگان از خوان گسترده او روزی می خورند، اگر

«انصار» می توانند به «مهاجران» پناه دهند، و آنها را در اموال خود سهیم کنند، این بزرگ ترین افتخاری است

که نصیبشان شده، نه تنها نباید منتی بگذارند، که، باید خدا را بر این توفیق بزرگ شکر گویند، ولی، همان گونه

که در شأن نزول خواندیم، منافقان «مدینه» منطق دیگری داشتند.

\* \* \*

سپس، به یکی دیگر از نفرت انگیز ترین سخنان آنها اشاره کرده، می افزاید: «آنها می گویند: اگر به مدینه

بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند»! (يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعْزَمِنْهَا الْأَذْلَلَ).

این، همان گفتاری است که از دهان آلوده «عبدالله بن ابی» خارج شد، و منظورش این بود: ما ساکنان «مدینه»،

رسول الله (صلی الله علیہ وآلہ) و مؤمنان مهاجر را بیرون می کنیم، و مراد از بازگشت به «مدینه»، بازگشت از غزوه «بنی

المصطلق» بود، که مشروحاً در شأن نزول به آن اشاره شد.

درست است که این سخن از یک نفر صادر شد، ولی چون همه منافقان همین خط و مشی را داشتند، قرآن به

صورت جمعی از آن تعبیر می کند و می فرماید: «يَقُولُونَ...» (آنها می گویند...).

لذا قرآن پاسخ دندان شکنی به آنان داده، می گوید: «عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان

نمی دانند» (وَ لِلّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ).

تنها منافقان «مدینه» نبودند که این سخن را در برابر مؤمنان مهاجر گفتند، بلکه، قبل از آنها نیز سران «قریش»

در «مکه» می گفتند: اگر این گروه اندک مسلمان فقیر را در محاصره اقتصادی قرار دهیم، یا از «مکه» بیرونشان

کنیم، مطلب تمام است!

امروز نیز، دولت های استعماری، به پندار این که خزان آسمان و زمین را در اختیار دارند، می گویند: ملت هائی

را که در برابر ما تسليم نمی شوند، باید در محاصره اقتصادی قرار داد تا بر سر عقل آیند و تسليم شوند!

این کوردلان تاریخ، که شیوه آنها، دیروز و امروز یکسان بوده و هست، خبر ندارند که با یک اشاره خداوند، تمام

ثروت ها و امکاناتشان بر باد می رود، و عزت پوشالی آنها دستخوش فنا می گردد.

به هر حال، این طرز تفکر (خود را عزیز دانستن و دیگران ذلیل، و خود را ولی نعمت و دیگران محتاج شمردن)

یک تفکر منافقانه است، که از غرور و تکبر از یکسو، و گمان استقلال در برابر خدا از سوی دیگر، ناشی می شود،

اگر آنها به حقیقت عبودیت آشنا بودند، و مالکیت خدا را بر همه چیز مسلم می دانستند، هرگز گرفتار این

اشتباهات خطرناک نمی شدند.

قابل توجه این که: در آیه قبل در مورد منافقان تعبیر به: لا يَفْقَهُون: «نمی فهمند» آمده، و در اینجا: لا يَعْلَمُون:

«نمی دانند»، این تفاوت تعبیر، ممکن است برای پرهیز از تکرار، که مخالف فصاحت است بوده باشد، و نیز ممکن

است از این جهت باشد که، در ک مسأله مالکیت خداوند نسبت به تمام خزان آسمان ها و زمین، مطلب

پیچیده تری است که، احتیاج به دقت و فهم بیشتری دارد، در حالی که اختصاص عزت به خدا و پیامبر و مؤمنان

بر کسی مخفی نیست.

۱- ده نشانه نفاق!

از مجموع آیات فوق، نشانه های متعددی برای منافقان، استفاده می شود، که در یک جمع بندی می توان، آن را

در ده نشانه، خلاصه کرد:

۱- دروغ گوئی صريح و آشکار - (وَاللَّهُ يَسْهُدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ).

۲- استفاده از سوگندهای دروغین برای گمراه ساختن مردم - (اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَاحًا).

۳- عدم درک واقعیات، بر اثر رها کردن آئین حق، بعد از شناخت آن - (لَا يَفْقَهُونَ).

۴- داشتن ظاهری آراسته و زبانی چرب، علی رغم تهی بودن درون و باطن - (وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ).

۵- بیهودگی در جامعه و عدم انعطاف در مقابل حق، همچون یک قطعه چوب خشک - (كَانُوهِمْ خُشْبُ مَسَنَدًا).

۶- بدگمانی، ترس و وحشت از هر حادثه و هر چیز، به خاطر خائن بودن - (يَخْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ).

۷- حق را به باد سخريه و استهzae گرفتن - (لَوْا رُؤْسَهُمْ).

۸- فسق و گناه - (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ).

۹- خود را مالک همه چیز دانستن، و دیگران را محتاج به خود پنداشتن - (هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ

عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا).

۱۰- خود را عزیز و دیگران را ذلیل، تصور کردن - (لَيَخْرُجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلُّ).

بدون شک، نشانه های منافق منحصر به اينها نیست، و از آيات دیگر قرآن، روایات اسلامی و «نهج البلاغه» نیز،

نشانه های متعدد دیگری برای آنها استفاده می شود، حتی در معاشرت های روزمره می توان به اوصاف و

ویژگی های دیگری از آنها پی برد، ولی، آنچه در آیات این سوره آمده، قسمت مهم و قابل توجهی از این اوصاف است.

در «نهج البلاغه» خطبه ای مخصوص توصیف منافقان است، در قسمتی از آن خطبه چنین آمده است:  
ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم و از منافقان برحذر می دارم؛ چرا که آنها گمراه و  
گمراه کننده اند، خطاکار و غلط اندازند.

هر روز به رنگ تازه ای درمی آیند، و به قیافه ها و زبان های مختلف خودنمائی می کنند.  
از هر وسیله ای برای فریفتن و درهم شکستن شما بپره می گیرند و در هر کمین گاهی به کمین شما نشسته اند.  
بدباطن و خوش ظاهرند، پیوسته، مخفیانه برای فریب مردم گام برمی دارند، و از بیراهه ها حرکت می کنند.

گفتارشان به ظاهر شفابخش، اما کردارشان، دردی است درمان ناپذیر.  
بر رفاه و آسایش مردم، حسد می ورزند، و اگر کسی گرفتار بالائی شود خوشحالند.

همواره امیدواران را مأیوس می کنند و همه جا آیه یأس می خوانند.  
آنها در هر راهی، کشته ای دارند! و برای نفوذ در هر دلی، راهی! و برای هر مصیبتی، اشک ساختگی می ریزند!  
مدح و ثنا به یکدیگر، قرض می دهند، و از یکدیگر انتظار پاداش دارند.

در تقاضاهای خود اصرار می ورزند، و در ملامت، پرده دری می کنند، و هر گاه حکمی کنند، از حد تجاوز می نمایند.

در برابر هر حقی، باطلی ساخته، و در مقابل هر دلیلی، شببه ای، برای هر زنده ای، عامل مرگی، برای هر دری،  
کلیدی، و برای هر شبی، چراغی تهیه دیده اند!

برای رسیدن به مطامع خویش، گرمی بازار خود و فروختن کالا به گران ترین قیمت، تخم یأس در دل ها  
می پاشند.

باطل خود را شبیه حق جلوه می دهند، و در توصیف ها، راه فریب پیش می گیرند.

طریق وصول به خواسته خود را آسان، و طریق خروج از دامشان را تنگ و پر پیچ و خم جلوه می دهند.

آنها دار و دسته شیطان و شراره های آتش دوزخند! همان گونه که خداوند فرموده: **أولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ**

**حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ**: «آنها حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیانکارند»!<sup>(۱)</sup>

در این خطبه غرا به اوصاف زیادی از آنها اشاره شده که بحث های گذشته را تکمیل می کند.

\* \* \*

## ۲- خطر منافقان

همان گونه که در مقدمه این بحث گفتیم، منافقان خطرناک ترین افراد هر اجتماعند؛ چرا که:

**اولاً** – در درون جامعه ها زندگی می کنند و از تمام اسرار باخبرند.

**ثانیاً** – شناختن آنها همیشه کار آسانی نیست، گاه خود را چنان در لباس دوست نشان می دهند که انسان باور نمی کند.

**ثالثاً** – چون چهره اصلی آنها برای بسیاری از مردم ناشناخته است، درگیری مستقیم و مبارزه صریح با آنها کار مشکلی است.

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۱۹۴ (از ذکر متن خطبه برای رعایت اختصار صرف نظر شد).

رابعاً – آنها پیوندهای مختلفی با مؤمنان دارند (پیوندهای سببی و نسبی و غیر اینها) و وجود همین پیوندها،

مبارزه با آنها را پیچیده تر می سازد.

خامساً – آنها از پشت، خنجر می زنند و ضرباتشان غافل گیرانه است .

این جهات و جهات دیگری سبب می شود که، آنها ضایعات جبران ناپذیری برای جوامع به بار آورند، و به همین

دلیل، برای دفع شر آنها، باید برنامه ریزی دقیق و وسیعی داشت .

در حدیثی آمده است که پیامبر فرمود :**إِنَّى لَا أَخَافُ عَلَى أَمْتَى مُؤْمِنًا وَ لَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ، وَ**

**أَمَّا الْمُشْرِكُ فَيُخْزِنُهُ اللَّهُ بِشَرِّكِهِ، وَ لَكِنَّى أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ عَالِمٍ الْلِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ:**

«من بر امتم نه از مؤمنان بیمناکم و نه از مشرکان، اما مؤمن ایمانش مانع ضرر او است، و اما مشرک خداوند او را

به خاطر شرکش رسوا می کند، ولی من از منافق بر شما می ترسم که از زبانش علم می ریزد (و در قلیش کفر و

جهل است) سخنانی می گوید که برای شما دلپذیر است، اما اعمالی (در خفا) انجام می دهد که زشت و بد

است». (۱)-(۲).

کوتاه سخن این که: کمتر گروهی است که قرآن درباره آنها، این همه بحث کرده باشد، و نشانه ها و اعمال و

خطرات آنها را بازگو نموده باشد، این سرمایه گزاری وسیع قرآن در این باره، دلیل بر خطر فوق العاده منافقان

است.

\* \* \*

۱- «سفينة البحار»، جلد ۲، صفحه ۶۰۶، ماده «نفق» – شبیه همین معنی در «نهج البلاغه»، نامه ۲۷ نیز آمده است.

۲- درباره منافقان، بحث های مشروح دیگری در جلد اول، ذیل آیات ۸ تا ۱۶ «بقره» در جلد ۸، ذیل آیات ۶۰ تا ۸۵ سوره «توبه»، صفحات ۱۹ تا ۷۲ و در جلد

۱۷، ذیل آیات ۱۲ تا ۱۷ سوره «احزاب»، صفحات ۴۲۸ تا ۲۳۲ و در جلد هفتم، ذیل آیات ۴۳ تا ۴۵ سوره «توبه»، صفحات ۴۵۶ تا ۴۵۶ داشته ایم.

در طول زندگی، طوفان هائی می وزد، و امواج خروشانی پدیدار می گردد.

مؤمنان با استفاده از نیروی ایمان و توکل، و نقشه های صحیح، گاه جنگ و گریز، و گاه حمله های پی درپی، آنها

را از سر می گذرانند و پیروز می شوند، اما منافق یکدنده و لجوچ می ایستد تا می شکند، در حدیثی (از پیغمبر

گرامی اسلام) آمده: **مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الزَّرْعِ لَا تَزَالُ الرِّيحُ تَمِيلُهُ، وَ لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ يُصِيبُهُ الْبَلَاءُ، وَ مَثَلُ الْمُنَافِقِ**

**كَمَثَلِ شَجَرَةِ الْأَرْزِ لَا تَهْتَزُّ حَتَّى تُسْتَحْصَدُ:**

«مؤمن همچون ساقه های زراعت است، بادها او را می خواباند اما بعداً به پا می خیزد و پیوسته حوادث سخت و

بالها را تحمل کرده از سر می گذراند، اما منافق همانند درخت صنوبر است نرمشی از خود نشان نمی دهد و

می ایستد تا از ریشه کنده شود»<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

#### ۴- عزّت مخصوص خدا و دوستان او است

گرچه در فارسی روزمره «عزت» به معنی احترام و آبرو یا گران بها بودن است، ولی در لغت عرب چنین نیست،

«عزت» به معنی قدرت شکست ناپذیر است، قابل توجه این که: در آیات فوق و در آیه ۱۰ سوره «فاطر»، «عزت»

منحصرآ از آن خدا شمرده شده، و در آیات مورد بحث، می افزاید: «واز آن رسول او و مؤمنان است»؛ چرا که

اولیاء و دوستان خدا نیز، پرتوی از عزت او را دارند و به او متکی هستند.

به همین دلیل، در روایات اسلامی روی این مسأله تأکید شده است، که مؤمن نباید وسائل ذلت خود را فراهم

۱- «صحیح مسلم»، جلد ۴، صفحه ۲۱۶۳، باب «مثُل المؤمن كالزرع» - شبیه همین مضمون با کمی تفاوت در تفسیر «روح البیان»، جلد ۹، صفحه ۵۳۳ نیز آمده است.

سازد، خدا خواسته او عزیز باشد، او هم برای حفظ این عزت، باید بکوشد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر همین آیه و لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ می خوانیم: فَالْمُؤْمِنُ يَكُونُ

عَزِيزًا وَ لَا يَكُونُ ذَلِيلًا... إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعَزُّ مِنَ الْجَبَلِ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ بِالْمَعَاوِلِ، وَ الْمُؤْمِنَ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ:

«مؤمن عزیز است و ذلیل نخواهد بود، مؤمن از کوه محکم تر و پر صلابت تر است چرا که کوه را با کلنگ ها

ممکن است قطعه کرد ولی چیزی از دین مؤمن هرگز کنده نمی شود». <sup>(۱)</sup>

در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم: لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذَلِّ نَفْسَهُ قِيلَ لَهُ وَ كَيْفَ يُذَلِّ نَفْسَهُ قَالَ يَتَعَرَّضُ

لِمَا لَا يُطِيقُ!

«سزاوار نیست مؤمن خود را ذلیل کند، سؤال شد چگونه خود را ذلیل می کند؟! فرمود: به سراغ کاری می رود که

از او ساخته نیست» <sup>(۲)</sup>

و در حدیث سومی از آن حضرت آمده است: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوَضَّأَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يُفَوَّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُذَلِّ

نَفْسَهُ أَلَمْ يَرَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَاهُنَا «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» وَ الْمُؤْمِنُ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ عَزِيزًا وَ

لَا يَكُونَ ذَلِيلًا:

«خداؤند همه کارهای مؤمن را به او واگذار کرده جز این که به او اجازه نداده است خود را ذلیل و خوار کند، مگر

نمی بینی خداوند در این باره فرموده: عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، سزاوار است مؤمن همیشه

۱- «کافی»، جلد ۵، صفحه ۶۳، حدیث ۱

۲- «کافی»، جلد ۵، صفحه ۶۳، حدیث ۴

عزیز باشد، و ذلیل نباشد».<sup>(۱)</sup>

در این زمینه ذیل آیه ۱۰ سوره «فاطر» (جلد ۱۸، صفحه ۱۹۷) بحث دیگری داشته ایم.

\* \* \*

«٩» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أُولَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

«١٠» وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخْرَتْنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَدَّقَ وَ أَكُنْ

مِنَ الصَّالِحِينَ

«١١» وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَ اللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ترجمه :

۹- ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند! و کسانی که چنین کنند،

زیانکارانند!

۱۰- از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آن که مرگ یکی از شما فرا رسد و بگوید: «پروردگار!! چرا

(مرگ) مرا مدت کمی به تأخیر نینداختی تا (در راه خدا) صدقه دهم و از صالحان باشم»؟!

۱۱- خداوند هرگز مرگ کسی را هنگامی که اجلش فرا رسد به تأخیر نمی اندازد، و خداوند به آنچه انجام

می دهید آگاه است!

تفسیر:

اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکنند!

از آنجا که یکی از عوامل مهم نفاق، حبّ دنیا، و علاقه افراطی به اموال و فرزندان است، در این آیات که آخرین

آیات سوره «منافقون» است، مؤمنان را از چنین علاقه افراطی باز می دارد و می گوید: «ای کسانی که ایمان

آورده اید اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ).

«وَ آنَهَا كَه چنین کنند زیانکاراند» (وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ).

درست است که اموال و اولاد از موهب‌اللهی هستند، ولی، تا آنجا که از آنها در راه خدا و برای نیل به سعادت،

کمک گرفته شود، اما، اگر علاقه افراطی به آنها، سدّی در میان انسان و خدا ایجاد کند، بزرگ ترین بلا محسوب

می‌شوند، و چنان که در داستان منافقین در آیات گذشته دیدیم، یکی از عوامل انحراف آنها، همین حبّ‌دنیا

بود.

در حدیثی از امام باقر<sup>(علیه السلام)</sup> این معنی به روشن ترین وجهی ترسیم شده است، آنجا که می‌فرماید: ما ذِبْانِ

ضارِیانِ فِی غَنَمَ لَیْسَ لَهَا راعٍ، هَذَا فِی أَوْلَاهَا وَ هَذَا فِی آخِرِهَا بِأَسْرَعَ فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَ الشَّرَفِ فِی دِینِ الْمُؤْمِنِ:

«دو گرگ درنده در یک گله بی چوپان که یکی در اول گله و دیگری در آخر آن باشد، آن قدر ضرر نمی‌زنند، که

مال پرستی و جاه طلبی به دین مؤمن ضرر می‌رسانند»!<sup>(۱)</sup>

در این که منظور از ذکر خدا در اینجا چیست؟ مفسران احتمالات زیادی ذکر کرده اند:

بعضی آن را به نمازهای پنجگانه.

و بعضی به شکر نعمت و صبر بر بلا و رضای به قضا.

و بعضی به حج و زکات و تلاوت قرآن.

---

۱- «أصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۳۱۵، باب «حبّ الدنيا»، حدیث ۳

و بعضی به تمام فرائض تفسیر کرده اند، ولی، روشن است: ذکر خدا، معنی وسیعی دارد که، همه اینها و غیر اینها

را شامل می شود، بنابراین تفسیر به امور فوق، از قبیل ذکر مصداق های روشن است.

تعییر به: خاسِرون: «زیانکاران» به خاطر آن است که، حبّ دنیا چنان انسان را سرگرم می کند که سرمایه های

وجودی خویش را در راه لذات ناپایدار، و گاهی، در اوهام و پندارها، صرف می کند و با دست خالی از این دنیا

می رود، در حالی که، با داشتن سرمایه های بزرگ، برای زندگی جاویدانش کاری نکرده است.

\* \* \*

و به دنبال این اخطار شدید به مؤمنان، دستور انفاق در راه خدا را صادر کرده، می فرماید: «از آنچه به شما روزی

داده ایم انفاق کنید پیش از آن که مرگ یکی از شما فرا رسد و بگوید: پروردگار! چرا مرگ مرا مدت کمی به

تاخیر نینداختی تا انفاق کنم و از صالحان باشم؟! (وَأَنْفَقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولُ

رَبِّ لَوْلَا أَخْرَجْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَاصْدَقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ).<sup>(۱)</sup>

گرچه، بعضی امر به انفاق را در اینجا به معنی وجوب تعجیل در ادائی زکات تفسیر کرده اند، ولی روشن است:

منظور آیه، هر گونه انفاق واجب و مستحب را که وسیله نجات انسان در آخرت است، شامل می شود.

جالب این که: در ذیل آیه، می گوید: «من انفاق کنم و از صالحان شوم» این تعییر، بیانگر تاثیر عمیق انفاق در

صالح بودن انسان است، گرچه بعضی، صالح بودن را در اینجا به معنی انجام مراسم حج تفسیر کرده اند و در

بعضی از روایات نیز، صریحاً آمده، ولی اینها نیز از قبیل ذکر مصداق روشن است.

---

۱- در آیه فوق «اصدَقَ» منصوب است و «أَكُنْ» مجزوم است در حالی که عطف بر یکدیگر می باشند، این به خاطر آن است که «أَكُنْ» عطف بر محل «اصدَقَ»

است و در تقدير چنین است: «إِنَّ أَخْرَجْتَنِي أَصَدَقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ».

جمله «مِنْ قَبْلِ أُنْ يَأْتِيَ أَحَدٌ كُمُ الْمَوْتُ» اشاره به قرار گرفتن انسان در آستانه مرگ و ظاهر شدن علائم آن است؛

زیرا این سخن را انسان بعد از مرگ نمی گوید، بلکه در آستانه مرگ می گوید.

تعبیر به: مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ: «از آنچه به شما روزی داده ایم» علاوه بر این که منحصر به اموال نیست، بلکه تمام

مواهب را دربر می گیرد، بیانگر این حقیقت است که: همه اینها از ناحیه دیگری است و «چند روزی این امانت نزد

ما است»، بنابراین، بخل ورزیدن چه معنی دارد؟

بسیارند کسانی که وقتی چشم بروز خی پیدا می کنند، خود را در آخرین لحظات زندگی و در آستانه قیامت

می بینند، پرده های غفلت و بی خبری از جلو چشمان آنها کنار می رود، و می بینند باید اموال و سرمایه ها را

بگذارند و بروند، بی آن که بتوانند از آن توشه ای برای این سفر طولانی برگیرند، پشیمان می شوند، آتش حسرت

به جانشان می افتد، و تقاضای بازگشت به زندگی می کنند، هر چند بازگشتن، کوتاه و گذرا باشد، تا جبران کنند،

ولی، دست رد بر سینه آنها گذارده می شود؛ چرا که سنت الهی است: این راه، بازگشت ندارد!

\* \* \*

لذا در آخرین آیه، با قاطعیت تمام، می فرماید: «خداوند هرگز مرگ کسی را، هنگامی که اجلس فرا رسد، به

تأخیر نمی اندازد» (وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا).

حتی یک ساعت، پس و پیش در کار نیست، چنان که در آیات دیگر قرآن نیز، به آن اشاره شده است، در آیه ۳۴

سوره «اعراف» می خوانیم: فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ: «هنگامی که مرگ آنها فرا رسد، نه

یک ساعت پیشی می گیرند نه یک ساعت، تأخیر می کنند».

و سرانجام آیه را با این جمله پایان می دهد: «خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است» (وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا

تَعْمَلُونَ).

و همه آنها را برای پاداش و کیفر، ثبت کرده و در برابر همه آنها به شما جزا می دهد.

\* \* \*

## نکته ها:

### ۱- راه غلبه بر نگرانی ها

در حالات عالم بزرگ، «شیخ عبداللہ شوستری» که از معاصرین مرحوم «علامه مجلسی» است نوشه اند:

فرزندی داشت که بسیار مورد علاقه او بود، این فرزند، سخت بیمار شد، پدرش مرحوم «شیخ عبداللہ»، هنگامی

که برای اداء نماز جمعه به مسجد آمد، پریشان بود، هنگامی که طبق دستور اسلامی، سوره «منافقون» را در

ركعت دوم تلاوت کرد و به این آیه رسید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أُمُوالُكُمْ وَ لَا أُولَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ: «ای

كسانی که ایمان آورده اید اموال و فرزندان شما نباید شما را از یاد خدا غافل کند»، چندین بار آیه را تکرار کرد

(تکرار آیات قرآن در نماز جایز است) هنگامی که از نماز فراغت یافت، بعضی از یاران از علت این تکرار سؤال

کردند، فرمود: هنگامی که به این آیه رسیدم، به یاد فرزندم افتادم و با تکرار آن، به مبارزه با نفس خود برخاستم،

آنچنان مبارزه کردم که فرض کردم فرزندم مرده، و جنازه اش در برابر من است، و من از خدا غافل نیستم، آنگاه

بود که دیگر آیه را تکرار نکردم!<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

۱- «سفينة البحار»، جلد ۲، صفحه ۱۳۱، ماده «عبد» - این عالم بزرگوار که در علوم مختلف، صاحب نظر، و صاحب اثر است، در شب بیست و ششم ماه محرم سال ۱۰۲۱، نزدیک صبح بعد از ادای نماز شب بدروود حیات گفت، مرحوم «سید داماد» با جمعی از علماء بر او نماز خواندند.

## ۲- نفاق «اعتقادی» و «عملی»

«نفاق» معنی وسیعی دارد، که هرگونه دوگانگی ظاهر و باطن را در بر می‌گیرد، مصدق بارز آن، «نفاق عقیدتی»

است، که آیات «منافقون» معمولاً ناظر به آن است و آن مربوط به کسانی است که در ظاهر اظهار ایمان می‌کنند،

ولی در دل شرک و کفر، پنهان می‌دارند

اما «نفاق عملی» در مورد کسانی است که اعتقاد باطنی آنها اسلام است، ولی اعمالی بر خلاف این تعهد باطنی

انجام می‌دهند که دوگانگی چهره درون و برون را نشان می‌دهد، مانند: پیمان شکنی، دروغ و خیانت در امانت،

لذا در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام<sup>(۱)</sup> آمده است: **ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا، وَ إِنْ صَامَ وَ صَلَّى، وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ: مَنْ إِذَا أُتْتِمِنَ خَانَ، وَ إِذَا حَدَثَ كَذِبَ، وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ:**

**زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ: مَنْ إِذَا أُتْتِمِنَ خَانَ، وَ إِذَا حَدَثَ كَذِبَ، وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ:**

«سه چیز است در هر کس باشد منافق است، هر چند نماز بخواند، روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند: کسی که

در امانت خیانت کند، به هنگام سخن گفتن دروغ گوید، و هر گاه وعده ای دهد، تخلف نماید».<sup>(۲)</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا<sup>(۳)</sup> می‌خوانیم: ما زادَ خُشُوعَ الْجَسَدِ عَلَى مَا فِي الْقَلْبِ فَهُوَ عِنْدَنَا نِفَاقُ:

«هر مقدار خشوع ظاهر بر آنچه در قلب است، افزون گردد او در نزد ما نفاق است».

و در جای دیگر از امام علی بن الحسین<sup>(۴)</sup> می‌خوانیم: **إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهَى وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي:**

«منافق، نهی از منکر می‌کند، اما خود، آن را ترک نمی‌گوید، و امر به معروف می‌کند اما خودش انجام نمی

دهد».

۱- «سفينة البحار»، جلد ۲، صفحه ۶۰۵ - «کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۹۰

۲- «أصول کافی»، جلد ۲، باب «صفة النفاق»، حدیث ۶

۳- همان مدرک، حدیث ۳

و از شعب مهم نفاق عملی، شرک و ریاکاری است، که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.

\* \* \*

خداؤندا! دامنه نفاق، وسیع و گسترده است و جز به لطف و مرحومت راه نجات از آن نیست، ما را در این راه

پر پیچ و خم باری فرما!

پروردگار!! ما را از کسانی قرار ده که به هنگام وداع با دنیا در آتش حسرت نمی سوزند و تقاضای بازگشت

نمی کنند!

بارالها! خزانه آسمان ها و زمین از آن تو است، و عزت مخصوص تو و اولیاء تو است، ما را به برکت ایمان، عزیز

دار، و از خزانه بی پایان نصیبی مرحمت کن!

آمِینَ يا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره منافقون

\* \* \*

## سوره مبارکه تغابن

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۸ آیه است.

### محتوای سوره تغابن

در این که این سوره در «مدینه» نازل شده یا در «مکه»؟ در میان مفسران، سخت مورد گفتگو است، هر چند

مشهور «مدنی» بودن آن است، در حالی که بعضی آن را کلاً، «مکی»، و بعضی، تنها سه آیه آخر را «مدنی» دانسته، و باقی را، «مکی» می دانند.

البته، لحن آیات اخیر این سوره، با سوره های «مدنی» هماهنگ است، ولی صدر آن، با سوره های «مکی» موافق

تر است، اما به هر حال، ما مجموع آن را طبق مشهور، «مدنی»، تلقی می کنیم.

«ابو عبدالله زنجانی» در کتاب نفیس «تاریخ القرآن»، از «فهرست ابن ندیم»، نقل می کند: سوره «تغابن» بیست و

سومین سوره ای است که در «مدینه» نازل شده، و با توجه به این که سوره های «مدنی» کلاً ۲۸ سوره است، لذا

باید گفت: این سوره از آخرین سوره هائی است که بر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) نازل شده است.<sup>(۱)</sup>

از نظر محتوا، این سوره را می توان به چند بخش تقسیم کرد:

۱- آغاز سوره از توحید، صفات و افعال خدا بحث می کند.

۲- به دنبال آن، با استفاده از علم خداوند، به مردم هشدار می دهد: مراقب اعمال پنهان و آشکار خود باشند، و

سرنوشت اقوام پیشین را فراموش نکنند.

۳- در بخش دیگری از سوره، سخن از معاد است.

و این که روز قیامت روز «تغابن» و مغبون شدن گروهی، و برنده شدن گروهی دیگر است (نام سوره نیز از همین معنی گرفته شده).

۴- در بخشی دیگر، دستور به اطاعت خدا و پیامبر<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> داده و پایه های اصل نبوت را تحکیم می بخشد.

۵- آخرین بخش سوره، مردم را به انفاق در راه خدا تشویق می کند، از این که فریفته اموال، اولاد و همسران

شوند، بر حذر می دارد، و سوره را با نام و صفات خدا پایان می دهد، همان گونه که آغاز کرده بود.

\* \* \*

### فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از رسول خدا<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ التَّغَابِنِ دُفِعَ عَنْهُ مَوْتُ الْفُجُّاءِ: «هر کس سوره

تغابن را بخواند مرگ ناگهانی از او دفع می شود». <sup>(۱)</sup>

و در حدیثی از امام صادق<sup>(علیه السلام)</sup> می خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ التَّغَابِنِ فِي فَرِيضَتِهِ، كَانَتْ شَفِيعَةً لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ

شَاهِدٌ عَدْلٌ عِنْدَ مَنْ يُجِيزُ شَهَادَتَهَا ثُمَّ لَا تُفَارِقُهُ حَتَّى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ:

«کسی که سوره تغابن را در نماز فریضه ای بخواند روز قیامت شفیع او خواهد شد، و شاهد عادلی است در نزد

کسی که شفاعت او را اجازه می دهد، سپس از او جدا نمی شود تا داخل بهشت گردد». <sup>(۲)</sup>

بدیهی است، این تلاوت، باید توأم با اندیشه باشد، اندیشه ای که محتوای آن را در عمل منعکس کند، تا این همه

آثار و برکات بر آن مترتب گردد.

\* \* \*

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱) يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

۲) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

۳) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ صَوَرَكُمْ فَأَخْسَنَ صُورَكُمْ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ

۴) يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُسِرِّعُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصَّدُورِ

۵) أَلَمْ يَأْتِكُمْ بِنَبَأِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلٍ فَذَاقُوا وَبَالَّا أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

۶) ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشِّرْ يَهُدُونَا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوا وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

ترجمه :

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱- آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است برای خدا تسبيح می گويند؛ مالکيت و حکومت از آن اوست و

ستاييش از آن او؛ و او بر همه چيز تواناست!

۲- او کسي است که شما را آفرید (و به شما آزادی و اختيار داد)؛ گروهي از شما کافري و گروهي مؤمن؛ و

خداؤند به آنچه انجام می دهيد بیناست!

۳- آسمان ها و زمین را به حق آفرید؛ و شما را (در عالم جنین) تصوير کرد، تصويری زيبا و دلپذير؛ و سرانجام

(همه) به سوي اوست.

۴- آنچه را در آسمان ها و زمین است می داند، و از آنچه پنهان يا آشكار می کنيد با خبر است؛ و خداوند از

آنچه در درون سینه هاست آگاه است.

۵- آیا خبر کسانی که پیش از این کافر شدند به شما نرسیده است؟ آنها طعم کیفر گناهان بزرگ خود را

چشیدند؛ و عذاب دردنگ برای آنهاست!

۶- این به خاطر آن است که رسولان آنها با دلائل روشن به سragشان آمدند، ولی آنها گفتند: «آیا بشری می خواهد ما را هدایت کند؟! پس کافر شدند و روی برگردانند؛ و خدا بی نیاز بود، و خدا غنی و شایسته ستایش است.

تفسیر:

او از اسرار نهفته درون سینه ها آگاه است

این سوره نیز، با تسبیح خداوند آغاز می شود، خداوندی که مالک و حاکم بر کل جهان هستی، و قادر بر همه چیز است، می فرماید: «آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح می گویند» (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ).

آنگاه می افزاید: «مالکیت و حاکمیت از آن او است» (لَهُ الْمُلْكُ).

«و (به همین دلیل) تمام حمد و ستایش نیز به ذات پاک او برمی گردد» (وَ لَهُ الْحَمْدُ).

«و او بر هر چیز توانا است» (وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

چون کراراً درباره تسبیح عمومی موجودات جهان، سخن گفته ایم و تفسیرهای متعددی که برای این موضوع بیان شده آورده ایم، نیاز به تکرار نیست.

این تسبیح و حمد، در حقیقت لازمه قدرت او بر همه چیز، و مالکیت او نسبت به هر چیز است؛ زیرا تمام اوصاف جمال و جلالش، در این دو امر نهفته است.

\* \* \*

پس از آن، به امر خلقت و آفرینش که لازمه قدرت است اشاره کرده، می فرماید: «او کسی است که شما را آفرید» (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ).

و به شما نعمت آزادی و اختیار داد، لذا «گروهی از شما کافر و گروهی مؤمن شدند» (فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ).<sup>(۱)</sup> و به این ترتیب، بازار امتحان و آزمایش الهی داغ شد و در این میان «خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بینا است» (وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).

\* \* \*

سپس، مسأله «خلقت» را با توضیح بیشتر، و با اشاره به هدف آفرینش در آیه بعد ادامه داده، می فرماید: «خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید» (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ).

هم در آفرینش آن، نظام حق و دقیقی است، و هم دارای هدف حکیمانه و مصالح حقی است، چنان که در آیه ۲۷ سوره «ص» نیز فرمود: وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بِاطِّلَالٍ ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا: «ما آسمان و زمین و آنچه را در میان این دو است بیهوده نیافریدیم، این گمان کافران است».

بعد از آن به آفرینش «انسان» پرداخته، و ما را از «سیر آفاقی» به «سیر انسانی» دعوت کرده، می افزاید: «شما را

---

۱- ذکر «فاء» تغیری در اینجا از این جهت نیست که ایمان و کفر نیز مخلوق خدا است، بلکه از این جهت است که به دنبال خلقت، به انسان آزادی اراده داده، و لازمه آن پیدایش دو گروه مؤمن و کافر است

تصویر کرد، تصویری زیبا و دلپذیر» (وَ صَوَرَ كُمْ فَأَحْسَنَ صُورَ كُمْ).

به انسان، ظاهری آراسته، و باطنی پیراسته، عقلی فروزان و خردی نیرومند داد، و از آنچه در کل جهان هستی

است، نمونه هائی در وجود او آفرید، آن چنان که «عالی کبیر» در این «جرم صغیر» خلاصه شده است.

ولی، همان گونه که در پایان آیه می فرماید: «سرانجام بازگشت همه چیز به سوی او است» (وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ).

آری، انسان که جزئی از مجموعه عالم هستی است، از نظر آفرینش، با هدفدار بودن کل جهان هماهنگ است، از

پست ترین مراحل، شروع به حرکت کرده، به سوی بی نهایت، که وجود بی پایان حق و قرب به خدا است، پیش

می رود.

تعییر به: فَأَحْسَنَ صُورَ كُمْ: «صورت شما را نیکو آفرید» هم صورت ظاهر را شامل می شود، و هم صورت باطن را،

هم از نظر جسم، و هم از نظر جان، و به راستی، یک نظر اجمالی در آفرینش جسم و جان انسان، نشان می دهد:

زیباترین پدیده عالم هستی او است، و خدا در آفرینش این موجود، قدرت نمائی عجیبی کرده و سنگ تمام

گذارده است!

\* \* \*

و از آنجا که، انسان برای هدف بزرگی آفریده شده، باید دائمًا تحت مراقبت پروردگار باشد، پروردگاری که، از

درون و برون او باخبر است، لذا در آیه بعد می فرماید: «خداوند، آنچه را در آسمان ها و زمین است می داند، و از

آنچه شما پنهان یا آشکار می کنید باخبر است، و از عقائد و نیاتی که در درون سینه ها است، آگاه است» (يَعْلَمُ

ما فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُسِرِّعُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ).

این آیه، ترسیمی است از علم بی پایان خداوند، در سه مرحله:

نخست علم او نسبت به تمامی موجودات آسمان‌ها و زمین.

پس از آن علم او به همه اعمال انسان‌ها و آنچه را پنهان می‌دارند یا آشکار می‌سازند.

و در مرحله سوم، مخصوصاً روی عقائد باطنی و چگونگی نیت‌ها و آنچه بر قلب و جان انسان، حاکم است، تکیه می‌کند.

معرفت به این علم گسترده‌الهی، اثر تربیتی فوق العاده‌ای در انسان دارد، و به او هشدار می‌دهد: هر که باشی و

به هر جا برسی، هر عقیده‌ای در سر و هر نیتی در دل و هر اخلاقی در درون جان تو باشد، همه در پیشگاه علم

بی‌پایان حق آشکار است، مسلماً توجه به این حقیقت، در اصلاح و تربیت انسان فوق العاده مؤثر است، و اینها

تعلیماتی است که انسان را برای وصول به هدف آفرینش و قانون تکامل آماده می‌سازد.

\* \* \*

و از آن نظر که یکی از مؤثرترین وسائل تربیت و طرق انذار، توجه دادن به سرنوشت اقوام و امت‌های پیشین

است، آیه بعد، یک نگاه اجمالی به زندگی آنها افکنده، آنگاه انسان‌ها را مخاطب ساخته، می‌گوید: «آیا خبر

کافرانی که قبل از شما بودند، به شما نرسیده است که چگونه طعم تلخ گناهان بزرگ خود را چشیدند و در آخرت

نیز عذاب دردناک از آن آنها است؟» (أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأً الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلٍ فَذَاقُوا وَبَالَّأَمْرِ هُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).<sup>(۱)</sup>

شما از کنار شهرهای بلا دیده و ویران شده آنها، در مسیر خود به سوی «شام» و مناطق دیگر عبور می‌کنید،

نتیجه کفر و ظلم و عصیانگری آنها را با چشم می‌بینید، و اخبار آنها را در تاریخ می‌خوانید، همانها که طومار

زندگانیشان با طوفان و سیلاب درهم پیچیده شد، یا صاعقه‌ها، خرمن عمرشان را آتش زد، و یا زلزله‌های

۱- «وَبَال» از ماده «وبَل» و «وابَل» به معنی باران سنگین است و به هر موضوع مهمی که انسان از زیان آن بیمناک است «وَبَال» گفته می‌شود.

ویرانگر، آنها را به کام زمین فرو کشید، و یا تندباد سنگینی، اجسام آنها را چون پر کاه به هر سو پرتاب کرد، این

عذاب دنیای آنها بود، در آخرت نیز، عذاب دردناکی در انتظارشان است.

\* \* \*

در آخرین آیه این فراز به منشأ اصلی این سرنوشت دردناک اشاره کرده، می افزاید: «این به خاطر آن بود که

رسولان آنها با دلائل روشن و معجزات به سراغشان می آمدند ولی آنها از روی کبر و غرور می گفتند: آیا

انسان هائی می خواهند ما را هدایت کنند؟» مگر چنین چیزی ممکن است؟ (ذلِکَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ

بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَّرُ يَهُدُونَا).

و با این منطق پوشالی، به مخالفت با آنها برخاستند «و کافر شدند و از قبول حق سر بر تافتند» (فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوا).

«در حالی که خداوند هم از ایمان آنها بی نیاز بود و هم از طاعاتشان» (وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ).

و اگر آنها را موظف به ایمان، اطاعت و پرهیز از گناه فرمود، تنها برای منفعت خودشان، سعادت و نجاتشان در این

جهان و جهان دیگر بود.

آری «خداوند بی نیاز است و شایسته هرگونه حمد و ستایش» (وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ).

اگر، جمله کائنات کافر شوند، بر دامان کبریائیش گردی نمی نشینند، همان گونه که اگر همه مخلوقات مؤمن و

مطیع فرمان او باشند، چیزی بر جلالش افزوده نمی شود، این مائیم که نیازمند به این برنامه های تربیتی و

سازنده و تکامل بخش هستیم.

تعییر به: وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ: «خداوند بی نیاز بود» آن چنان مطلق است که بی نیازی او از همه چیز، حتی از ایمان و

اطاعت انسان‌ها را بیان می‌کند، تا تصور نشود این همه تأکید و اصرار به خاطر این است که سود این طاعت به خدا باز می‌گردد، او هرگز آفریدگان را نیافرید تا سودی کند، او می‌خواست بر بندگانش جودی کند.

بعضی برای جمله «وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ» تفسیر دیگری ذکر کرده‌اند، و آن این که: خداوند آن قدر آیات، دلائل روشن، موعظه و اندرز کافی برای آنها فرستاد که از غیر آن بی نیاز بود.

\* \* \*

«۷» زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبَغِّثُوا قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتُبَغِّثُنَّ تُمَّ لَتُنَبَّهُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

«۸» فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورُ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ حَبِيرٌ

«۹» يَوْمَ يَجْمِعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفَّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبْدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

«۱۰» وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

### ترجمه :

- ۷- کافران پنداشتند که برانگیخته نمی شوند، بگو: «آری، به خدایم سوگند که برانگیخته می شوید، پس به آنچه عمل می کردید خبر داده می شوید، و این برای خدا آسان است!»
- ۸- حال که چنین است، به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید؛ و بدانید خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.
- ۹- این در زمانی خواهد بود که همه شما را در روز اجتماع گردآوری می کند؛ آن روز روز تغابن است (روز احساس پشیمانی)! و هر کس به خدا ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، گناهان او را می بخشد و او را در باغ هائی از بیهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است وارد می کند، جاودانه در آن می مانند؛ و این پیروزی بزرگ است!
- ۱۰- اما کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند اصحاب دوزخند، جاودانه در آن می مانند، و (سرانجام آنها) سرانجام بدی است!

## روز تغابن و آشکار شدن غبن ها

در تعقیب بحث هائی که در آیات قبل، پیرامون هدف دار بودن آفرینش آمده، در این آیات، مسأله معاد و رستاخیز را که تکمیلی است بر بحث هدف آفرینش انسان، مطرح می کند.

نخست، از ادعای بی دلیل منکران رستاخیز، شروع کرده، می فرماید: «کافران پنداشتند هرگز مبعوث نخواهند شد» (زَعَمَ الظِّنَّ كَفَرُوا أُنْ لَنْ يُبَعَثُوا).

«زَعَمَ» از ماده «زعم» (بر وزن طعم) به معنی سخنی است که احتمال یا یقین دروغ در آن است، و گاه به پندار باطل نیز اطلاق می شود، و در آیه مورد بحث، منظور همان معنی اول است.

از بعضی از کلمات لغویین نیز استفاده می شود: این ماده به معنی اخبار به طور مطلق نیز آمده است.<sup>(۱)</sup> هر چند از موارد استعمال این لغت و کلمات مفسران، استفاده می شود: این واژه با مفهوم دروغ آمیخته است، و لذا گفته اند: «هر چیز کنیه ای دارد و «زعم» کنیه دروغ است».

به هر حال، قرآن در تعقیب این سخن، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد: «بگو: آری، به پروردگارم سوگند همه شما برانگیخته خواهید شد، سپس آنچه را عمل کردید به شما خبر می دهنده، و این برای خداوند آسان است» (قُلْ بَلَى وَ رَبِّي لَتُبَعَّثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّئُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ).

در حقیقت، نخست با لحن قاطع، ادعای بی دلیل منکران قیامت را نفی می کند، لحنی مؤکد و آمیخته با قسم، که

۱- «مجمع البحرين»، ماده «زعم».

حکایت از اعتقاد راسخ گوینده، یعنی پیامبر دارد، سپس با جمله «وَذِلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» بر آن استدلال می‌کند؛ زیرا می‌دانیم مهم ترین شبّهه منکران معاد، این بود که چگونه استخوان‌های پوسیده و خاک شده، به حیات مجدد بازمی‌گردد، آیه فوق می‌گوید: وقتی کار دست خداوند قادر متعال است، مشکلی در میان نخواهد بود؛ چرا که در آغاز، آنها را از عدم به وجود آورد و احیای مردگان نسبت به آن ساده‌تر است، بلکه به عقیده بعضی، همان سوگند «وَرَبِّی» خود اشاره لطیفی به دلیل معاد است؛ زیرا «ربوبیت» خداوند، ایجاب می‌کند این حرکت تکاملی انسان را در محدوده زندگی بی ارزش دنیا، عقیم نگذارد.

به تعبیر دیگر، تا مسئله معاد را نپذیریم، ربوبیت خداوند در مورد انسان و تربیت و تکامل او، مفهوم نخواهد داشت.

بعضی از مفسران، جمله «وَذِلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» را مربوط به خصوص اخبار خداوند از اعمال انسان‌ها در قیامت، که در جمله قبل آمده است می‌دانند، ولی، ظاهر این است: به کل محتوای آیه برمی‌گردد (اصل رستاخیز و فرع آن که مسئله اخبار به اعمال است، اخباری که مقدمه حساب و جزا است).

\* \* \*

در آیه بعد، چنین نتیجه گیری می‌کند: «اکنون که قطعاً معادی در کار است، همه شما به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید» (فَأَمْنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا).

و بدایید «خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است» (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).

به این ترتیب، دستور می‌دهد: خود را برای رستاخیز از طریق ایمان و عمل صالح آماده کنند، ایمان به سه اصل: به «خدا»، «پیامبر» و «قرآن» که اصول دیگر نیز در آن درج است.

تعبیر از قرآن به عنوان «نور» در آیات متعددی وارد شده، و تعبیر به: آن‌گلنا: «نازل کردیم» شاهد دیگری بر آن

است، هر چند در روایات متعددی که از طرق اهلبیت<sup>(علیهم السلام)</sup> به ما رسیده، «نور» در آیه مورد بحث، به وجود

«امام<sup>(علیه السلام)</sup> تفسیر شده، این تفسیر، ممکن است از این نظر باشد که، وجود امام<sup>(علیه السلام)</sup> تجسم عملی کتاب

الله محسوب می‌شود، ولذا، گاه از پیامبر<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> و امام<sup>(علیه السلام)</sup> به قرآن ناطق یاد می‌شود، در ذیل یکی از

این روایات، از امام باقر<sup>(علیه السلام)</sup> می‌خوانیم که درباره امامان می‌گوید: وَهُمُ الَّذِينَ يُنَورُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ: «آنها

کسانی هستند که دلهاي مؤمنان را نور و روشنائی می‌بخشند». <sup>(۱)</sup>

\* \* \*

سومین آیه، به توصیف روز قیامت پرداخته، چنین می‌گوید: «این بعث و نشور، حساب و جزا در روزی خواهد بود

که شما را در آن روز اجتماع، گردآوری می‌کند» (یَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ). <sup>(۲)</sup>

آری، یکی از نام‌های قیامت «یوم الجمع» است که در آیات قرآن با تعبیرهای مختلف، کراراً به آن اشاره شده

است، از جمله در آیات ۴۹ و ۵۰ سوره «واقعه» می‌خوانیم: قُلْ إِنَّ الْأُوَّلِينَ وَالآخِرِينَ \* لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ

مَعْلُومٍ: «بگو تمام اولین و آخرین \* در میعاد روز معینی جمع می‌شوند» و از آن به خوبی استفاده می‌شود که:

رستاخیز همه انسان‌ها در یک روز است.

آنگاه می‌افزاید: «آن روز، روز تغابن است» (ذلک يَوْمُ التَّغَابْنِ)

۱- تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۴۱

۲- «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ» ممکن است متعلق به «لتَبَعَّثُنَّ» یا جمله «لَتَبَيَّبُونَ» یا «خَيْرٌ» بوده باشد، این احتمال نیز داده شده که متعلق به جمله محدودی مانند «اذکر»

باشد، ولی احتمال اخیر بعید به نظر می‌رسد، بلکه مناسب یکی از احتمالات قبل است.

روزی است که «غابن» (برنده) و «مغبون» (بازنده) شناخته می‌شوند، روزی که، روشن می‌شود، چه کسانی در

تجارت خود در عالم دنیا، گرفتار غبن، زیان و خسran شده‌اند؟

روزی است که، جهنمبیان جایگاه خالی خود را در بهشت می‌بینند، و تأسف می‌خورند، و بهشتیان جای خالی

خود را در دوزخ می‌بینند و خوشحال می‌شوند؛ زیرا در حدیث آمده است: هر انسانی جایگاهی در بهشت، و

جایگاهی در دوزخ دارد، هر گاه به بهشت برود، جایگاه دوزخیش به دوزخیان واگذار می‌شود، و هر گاه به جهنم

برواد، جایگاه بهشتیش به بهشتیان<sup>(۱)</sup> و تعبیر به «ارت» در آیات قرآن در این مورد، احتمالاً ناظر به همین مطلب

است.

به این ترتیب، یکی دیگر از نام‌های قیامت «یوم التغابن» روز ظهور غبن هاست.<sup>(۲)</sup>

سپس، به بیان حال مؤمنان در آن روز پرداخته، می‌افزاید: «کسی که ایمان به خدا آورد و عمل صالح انجام دهد،

خداؤند سیئات او را می‌پوشاند و از بین می‌برد، و او را در باغ هائی از بهشت وارد می‌کند که از زیر درختانش

نهوها جاری است، جاودانه تا ابد در آن می‌مانند، و این پیروزی بزرگی است» (وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا

يُكَفَّرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخَلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبْدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

به این ترتیب، هنگامی که دو شرط اصلی، یعنی «ایمان و عمل صالح»، حاصل شود، این مواهب عظیم، پشت سر

آن خواهد بود: «بخشودگی گناهان» که بیش از همه چیز فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد، و بعد از پاک

۱- «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۵۳۲

۲- «تغابن» از باب «تفاعل» است، و معمولاً در مورد کارهایی گفته می‌شود که دو جانبه باشد مانند، تعارض و تراحم و... این معنی در مورد قیامت ممکن است به این ترتیب باشد که تعارض گروه مؤمنان و کافران، نتیجه اش در قیامت ظاهر شود، و در حقیقت روز قیامت، روز ظهور تغابن است.

از بعضی از کلمات اهل لغت نیز استفاده می‌شود که باب «تفاعل» همیشه به این معنی نیست و در اینجا به معنی ظهور غبن است (مفردات راغب، ماده غبن).

شدن از گناه، «ورود به بهشت جاودان»، و نیل به فوز عظیم، بنابراین، همه چیز، بر محور ایمان و عمل صالح دور می‌زند، و سرمایه‌های اصلی همین‌ها است، اینها کسانی هستند که در آن «یوم التغابن» نه تنها مغبون نیستند، که، به پیروزی بزرگ و فوز عظیم رسیده‌اند.

\* \* \*

سپس، می‌افزاید: «اما کسانی که کافر شدند، و آیات ما را تکذیب کردند اصحاب دوزخند و جاودانه در آن می‌مانند، و سرانجام آنها سرانجام بدی است» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ).

در اینجا نیز، عامل بدختی دو چیز شمرده شده است: «کفر» و «تکذیب آیات الهی» که ضد «ایمان» و «عمل صالح» است، و در نتیجه، در آنجا سخن از بهشت جاویدان است، و در اینجا از دوزخ همیشگی، آنجا فوز عظیم است و اینجا بئس المصیر و سرانجام مرگبار!

تنها تفاوتی که در میان بهشتیان و دوزخیان در این دو آیه دیده می‌شود، یکی این است که: در مورد بهشتیان، عفو از گناهان، قبل از هر چیز ذکر شده، که در مورد دوزخیان مطرح نیست. دیگر این که: در آنجا خلود در بهشت با کلمه «أَبْدًا» نیز تأکید شده، ولی، در مورد دوزخیان تنها به مسأله خلود و جاودانگی اکتفا گردیده است.

این تفاوت تعبیر، ممکن است از این جهت باشد که: در میان دوزخیان کافرانی باشند که مسأله ایمان و کفر را به هم آمیخته‌اند و به خاطر ایمانشان سرانجام از عذاب رهائی یابند (و خلود مربوط به همه نیست)، یا اشاره به غلبه

رحمت او بر غصب است.

ولی، بعضی از مفسران معتقدند: «أبداً» در جمله دوم حذف شده، به خاطر این که در جمله اول آمده است.

\* \* \*

«۱۱» مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

«۱۲» وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

«۱۳» اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

ترجمه :

۱۱- هیچ مصیبتی رخ نمی دهد مگر به اذن خدا! و هر کس به خدا ایمان آورده، خداوند قلبش را هدایت می کند؛

و خدا به هر چیز داناست!

۱۲- اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر را؛ و اگر روی گردان شوید، رسول ما جز ابلاغ آشکار وظیفه ای

ندارد!

۱۳- خداوند کسی است که هیچ معبدی جز او نیست، و مؤمنان باید فقط بر او توکل کنند!

تفسیر:

همه مصائب به فرمان او است!

در نخستین آیه مورد بحث، به یک اصل کلی در مورد مصائب و حوادث دردنگ اشاره می کند، شاید از

این جهت که، همیشه وجود مصائب، دستاویزی برای کفار در مورد نفی عدالت در این جهان بوده است، و یا از این

نظر که در راه تحقق ایمان و عمل صالح، همیشه مشکلاتی وجود دارد که بدون مقاومت در برابر آنها، مؤمن به

جائی نمی رسد، و به این ترتیب، رابطه این آیات با آیات گذشته روشن می شود.

نخست می فرماید: «هیچ مصیبتی رخ نمی دهد، مگر به اذن خدا» (ما أصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ).

بدون شک، همه حوادث این عالم به اذن خدا است؛ چرا که به مقتضای «توحید افعالی» در تمام عالم هستی،

چیزی بدون اراده حق تحقق نمی یابد، ولی از آنجا که مصائب همیشه به صورت یک علامت استفهام در اذهان

جای داشته، بالخصوص روی آن تکیه شده است.

البته، منظور از اذن در اینجا همان اراده تکوینی خداوند است، نه اراده تشریعی.

در اینجا سؤال مهمی مطرح است و آن این که: بسیاری از این مصائب به وسیله ظلم ظالuman و اراده جباران رخ

می دهد، و یا این که: خود انسان بر اثر کوتاهی و ندانم کاری، و یا ارتکاب خلاف، گرفتار آن می شود، آیا اینها

همه به اذن خدا است؟!

در پاسخ این سؤال باید گفت: از مجموع آیاتی که درباره مصائب در قرآن مجید آمده است، برمی آید: مصائب بر

دو گونه است:

مصطفی که با طبیعت زندگی انسان سرشته شده، و اراده بشر کمترین تأثیری در آن ندارد، مانند مرگ و میر و

قسمتی از حوادث دردنگ طبیعی.

دوم مصائبی که انسان به نحوی در آن نقشی داشته است.

قرآن درباره دسته اول می گوید: همه به اذن خدا روی می دهد، و درباره قسم دوم می گوید: به خاطر اعمال

خودتان دامانتان را می گیرد!<sup>(۱)</sup>

۱- مراجعه به آیات ۲۲ سوره «حدید» و ۳۰ «آل عمران»، این مطلب را کاملاً روشن می کند، شرح بیشتر در این زمینه در جلد ۲۳، ذیل آیات سوره «حدید» آمده است.

بنابراین، کسی نمی تواند به این بهانه که تمام مصائب از سوی خدا است، در مقابل ظالمان سکوت کرده، به

مبازه برنخیزد، و نیز نمی تواند به این بهانه، دست از مبارزه با بیماری ها، آفات، مبارزه با فقر و جهل بردارد.

البته، در اینجا نکته دیگری نیز وجود دارد و آن این که: حتی در مصائبی که خود انسان در آن نقشی دارد، تأثیر

این اسباب از ناحیه خداوند و به اذن و فرمان او است، که اگر او اراده کند هر سببی بی رنگ و بی اثر می شود.

در دنباله آیه به مؤمنان بشارت می دهد: «هر کس به خدا ایمان آورد، خدا قلبش را هدایت می کند» (آن چنان

که در برابر مصائب زانو نزنند، مأیوس نشود جزع و بیتابی نکند» (وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ)

این هدایت الهی، هنگامی که به سراغ انسان آید در نعمت ها شاکر، در مصیبت ها صابر، و در برابر قضای الهی

تسلیم خواهد بود.

البته، هدایت قلبی، معنی وسیعی دارد که «صبر»، «شکر»، «رضاء»، «تسلیم» و گفتن «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»

هر کدام یکی از شاخه های آن است.

و این که بعضی از مفسران خصوص یکی از این موضوعات را نقل کرده اند، در حقیقت تمام مفهوم آیه نیست،

بلکه بیان مصدق روشن است، و در پایان آیه می فرماید: «خداوند به همه چیز دانا است» (وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

این تعبیر، می تواند اشاره اجمالی به «فلسفه مصائب و بلاها» باشد، که خداوند روی علم و آگاهی بی پایانش برای

تربيت بندگان، اعلام بیدارباش و مبارزه با هرگونه غرور و غفلت، گهگاه در زندگانی آنها مصائبی ایجاد می کند، تا

به خواب فرو نرونده و موقعیت خویش را در دنیا فراموش نکنند، و دست به طغیان و سرکشی نزنند.

\* \* \*

و از آنجا که معرفت مبدأ و معاد که در آیات قبل، پایه ریزی شده، اثر حتمی آن، تلاش در راستای اطاعت خدا و

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) است، در آیه بعد می افزاید: «و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر را» (أطِيعُوا اللَّهَ وَ

أطِيعُوا الرَّسُولَ).

ناگفته پیدا است: اطاعت رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) نیز شعبه ای از اطاعت خداوند است؛ چرا که او از خود چیزی

نمی گوید، و تکرار «أطِيعُوا» در اینجا اشاره به همین است، که این دو در عرض هم نیست، بلکه، یکی از دیگری

سرچشمه می گیرد، از این گذشته، اطاعت خداوند، مربوط به اصول قوانین و تشریع الهی است، و اطاعت رسول،

مربوط به تفسیرها و مسائل اجرائی می باشد، بنابراین، یکی اصل و دیگری فرع است.

سپس، می فرماید: «اگر شما روی گردان شوید و اطاعت نکنید، او هرگز مامور به اجبار شما نیست، وظیفه رسول

ما تنها ابلاغ آشکار است» (فَإِنْ تَوَلَّتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ).<sup>(۱)</sup>

آری، او موظف به رساندن پیام حق است، بعداً سر و کار شما با خدا است، و این تعبیر، یک نوع تهدید جدی و

سریسته است.

\* \* \*

و در آخرین آیه، اشاره به مسأله توحید در عبودیت می کند، که به منزله دلیلی برای وجوب اطاعت است،

می فرماید: «خداوند کسی است که هیچ معبدی جز او نیست» (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ).

«(و چون چنین است، مؤمنان باید فقط بر او تکیه کنند» (وَ عَلَى اللَّهِ فَلِيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ).

غیر از او هیچ کس شایسته عبودیت نیست؛ چرا که مالکیت، قدرت، علم و غنی، همه از آن او است، و دیگران هر

۱- جمله شرطیه «فَإِنْ تَوَلَّتُمْ» جزاء محفوظی دارد و در تقدير چنین است: فَإِنْ تَوَلَّتُمْ فَقَدْ أَدَى وَظِيفَتَهُ - یا - فَإِنْ تَوَلَّتُمْ لَا يَقْهَرُ كُمْ عَلَى الْإِيمَانِ - یا - لاجأسَ عَلَيْهِ وَ مانند آن.

چه دارند، از او دارند، و به همین دلیل، نباید در برابر غیر او سر تسلیم و تعظیم فرود آورند، و نیز به همین دلیل،

برای حل هرگونه مشکل، باید از او مدد گیرند و فقط بر او توکل کنند.

\* \* \*

«۱۴» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأُولَادِكُمْ عَدُوًا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ

غَفُورٌ رَّحِيمٌ

«۱۵» إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأُولَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

«۱۶» فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأطِيعُوا وَأَنْفَقُوا خَيْرًا لِأَنفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

«۱۷» إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفُهُ لَكُمْ وَيَغْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيلٌ

«۱۸» عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ترجمه :

۱۴- ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند، از آنها بر حذر باشید؛ و

اگر عفو کنید و چشم بپوشید و ببخشید، (خدا شما را می بخشد)؛ چرا که خداوند بخشنده و مهربان است!

۱۵- اموال و فرزندانتان فقط وسیله آزمایش شما هستند؛ و خداست که پاداش عظیم نزد اوست!

۱۶- پس تا می توانید تقوای الهی پیشه کنید و گوش دهید و اطاعت نمائید و انفاق کنید که برای شما بهتر است؛

و کسانی که از بخل و حرص خویشتن مصون بمانند رستگارانند!

۱۷- اگر به خدا قرض الحسن دهید، آن را برای شما مضاعف می سازد و شما را می بخشد؛ و خداوند شکر کننده

و بردباز است!

۱۸- او دانای پنهان و آشکار است؛ و او عزیز و حکیم است!

## شأن نزول:

در روایتی از امام باقر<sup>(علیه السلام)</sup> می خوانیم: در مورد آیه «إِنَّ مِنْ أَذْوَاجِكُمْ...» فرمود: منظور این است: وقتی بعضی

از مردان می خواستند هجرت کنند، پسر و همسرش دامن او را گرفته می گفتند: تو را به خدا سوگند هجرت

نکن؛ زیرا اگر بروی ما بعد از تو بی سرپرست خواهیم شد، بعضی می پذیرفتند و می ماندند، آیه فوق نازل شد و

آنها را از قبول این گونه پیشنهادها و اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه ها بر حذر داشت.

اما، بعضی دیگر اعتنا نمی کردند و می رفتند، ولی به خانواده خود می گفتند: به خدا اگر با ما هجرت نکنید و بعداً

در (دار الهجرة) «مدینه» نزد ما آئید، ما مطلقاً به شما اعتنا نخواهیم کرد، ولی به آنها دستور داده شد که هر وقت

خانواده آنها به آنها پیوستند، گذشته را فراموش کنند و جمله «وَإِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ

رجیم» <sup>(۱)</sup> ناظر به همین معنی است.

\* \* \*

## تفسیر:

اموال و فرزنداتان وسیله آزمایش شما هستند

از آنجا که در آیات گذشته، فرمان به اطاعت بی قید و شرط خدا و رسولش آمده بود، و از آنجا که یکی از موانع

مهم این راه، علاقه افراطی به اموال و همسران و فرزندان است در آیات مورد بحث، به مسلمانان در این زمینه

۱- تفسیر «علی بن ابراهیم»، مطابق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۴۲، حدیث ۲۰ – همین معنی به صورت مختصرتری در تفسیر «در المنشور» و تفاسیر

دیگر از «ابن عباس» نقل شده است، ولی هیچ کدام به جامعیت روایت فوق نیست.

هشدار می دهد.

نخست، می گوید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند، از آنها

بر حذر باشید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْواجِكُمْ وَأُولَادِكُمْ عَدُوًا لَكُمْ فَاحذَرُوهُمْ).

نشانه های این عداوت کم نیست .

گاه می خواهید اقدام به کار مثبتی همچون هجرت کنید، دامان شما را می گیرند و مانع این فیض عظیم

می شوند، و گاه انتظار مرگ شما را می کشند تا ثروت شما را تملک کنند، و مانند اینها .

بدون شک، نه همه فرزندان چنینند، و نه همه همسران، و لذا در آیه با تعبیر «من» تبعیضیه، به همین معنی

اشاره می کند، که تنها بعضی از آنها چنین اند، مراقب آنها باشید .

این دشمنی، گاه در لباس دوستی است و به گمان خدمت است، و گاه به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام

می گیرد، و یا به قصد منافع خویشتن .

مهم این است: وقتی انسان بر سر دوراهی قرار می گیرد، که راهی به سوی خدا می رود و راهی به سوی زن و

فرزند، و این دو احیاناً از هم جدا شده اند، باید در تصمیم گیری تردید به خود راه ندهد، رضای حق را بر همه چیز

مقدم بشمارد؛ زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است .

لذا در آیه ۲۳ سوره «توبه» می خوانیم : يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أُولَيَاءَ إِنِ اسْتَحْبُوا الْكُفَرَ

عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ:

«ای کسانی که ایمان آورده اید پدران و برادرانتان را دوستان خود قرار ندهید اگر آنها کفر را بر ایمان مقدم

بشمرند، و هر کس از شما آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است.»

ولی، از آنجا که ممکن است این دستور، بهانه‌ای برای خشونت، انتقام جوئی و افراط از ناحیه پدران و همسران

گردد، بلافاصله در ذیل آیه، برای تعدل آنها می‌فرماید: «و اگر عفو کنید، صرف نظر نمائید و ببخشید خداوند نیز

شما را مشمول عفو و رحمتش قرار می‌دهد؛ چرا که خدا غفور و رحیم است» (وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ

اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ).

بنابراین، اگر آنها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند، و یا بعد از هجرت به شما پیوستند،

آنها را از خود نرانید، عفو و گذشت پیشه کنید، همان طور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند.

در داستان افک «عایشه» در تفسیر سوره «نور» می‌خوانیم: هنگامی که کار شایعه سازان در «مدينه» بالا گرفت،

بعضی از مؤمنان که بستگانشان در صف شایعه سازان بودند سوگند یاد کردند، هرگونه کمک مالی را از آنها قطع

کنند، آیه ۲۲ همان سوره نازل شد و گفت: «آنها که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند، نباید سوگند یاد

کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان، مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند آنها باید عفو کنند و صرف نظر

نمایند»:

أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ : «آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد»؟!

در این که فرق میان «عفو»، «صفح» و «غفران» چیست؟ با توجه به مفهوم لغوی آنها روشن می‌شود که، سلسله

مراتب بخشش گناه را بیان می‌کند؛ زیرا «عفو» به معنی صرف نظر کردن از مجازات است، و «صفح» مرتبه

بالاتری است یعنی ترک هرگونه سرزنش، و «غفران» به معنی پوشاندن گناه و به فراموشی سپردن آن است.

به این ترتیب، افراد با ایمان در عین قاطعیت در حفظ اصول اعتقادی خویش، و عدم تسليیم در مقابل زن و

فرزندانی که آنها را به راه خطای دعوت می کنند، باید تا آنجا که می توانند در تمام مراحل، از محبت و عفو و گذشت دریغ ندارند، که همه اینها وسیله ای است برای تربیت و باز گرداندن آنان به خط اطاعت خداوند.

\* \* \*

در آیه بعد، به یک اصل کلی دیگر در مورد اموال و فرزندان اشاره کرده، می فرماید: «اموال و اولاد شما، وسیله

آزمایش شما هستند» (إِنَّمَا أُمُوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ).

«و اگر در این میدان آزمایش، از عهده برآئید، «اجر و پاداش عظیم نزد خداوند (از آن شما) خواهد بود» (وَ اللَّهُ

عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ).

در آیه گذشته، تنها سخن از عداوت «بعضی» از همسران و فرزندان نسبت به انسان بود، که او را از راه اطاعت

خدا منحرف ساخته، به گناه، و گاهی به کفر می کشانند، ولی، در اینجا سخن از «همه» فرزندان و اموال است، که وسیله آزمایش انسانند.

در واقع، خداوند برای تربیت انسان، دائمًا او را در کوره های داغ امتحان قرار می دهد، و با امور مختلفی او را می آزماید، اما این دو (اموال و فرزندان)، مهم ترین وسائل امتحان او را تشکیل می دهند؛ چرا که جاذبه اموال از یکسو، و عشق و علاقه به فرزندان از سوی دیگر، چنان کشش نیرومندی در انسان ایجاد می کند که، در مواردی که رضای خدا از رضای آنها جدا می شود، انسان سخت در فشار قرار می گیرد.

تعبیر به «إِنَّمَا» که معمولاً برای حصر آورده می شود، نشان می دهد: این دو موضوع، بیش از هر چیز دیگر، وسیله امتحان است، و به همین دلیل، در روایتی از امیر مؤمنان علی (عليه السلام) می خوانیم که فرمود:

لا يقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ» لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمِلٌ عَلَى فِتْنَةٍ، وَلَكِنْ مَنِ اسْتَعَاذَ

فَلَيْسْتَعِدْ مِنْ مُضِلَّاتِ الْفِتْنَ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «وَاعْلَمُوا إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأُولُادُكُمْ فِتْنَةٌ»:

«هیچ کس از شما نگوید خداوندا، از امتحان و آزمایش به تو پناه می برم؛ چرا که هر کس دارای وسیله آزمایشی

است (و حداقل مال و فرزندی دارد و اصولاً طبیعت زندگی دنیا، طبیعت آزمایش و بوته امتحان است) و لکن کسی

که می خواهد به خدا پناه برد، از امتحانات گمراه کننده پناه برد، چه این که خداوند می گوید: «بدانید اموال و

اولاد شما وسیله آزمون است». <sup>(۱)</sup>

همین معنی باختصر تفاوتی در آیه ۲۸ سوره «انفال» دیده می شود (آنچه در ذیل کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام)

و روایت فوق، ذکر شده تعبیری است که در سوره «انفال» آمده است، دقت کنید).

بسیاری از مفسران و محدثان در اینجا نقل کرده اند: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر فراز منبر مشغول خطبه

بود، حسن و حسین (علیهم السلام) که آن روز دو کودک بودند وارد شدند، در حالی که پیراهن های سرخی به تن

داشتند، گاه به هنگام راه رفتن لغزش پیدا کرده می افتادند، همین که چشم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آنها افتاد

خطبه خود را قطع کرده، از منبر فرود آمد، آنها را در بغل گرفت، بر فراز منبر برد، و بر دامان خود نشانید و بعد

فرمود: خداوند عزوجل درست فرموده است که: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأُولُادُكُمْ فِتْنَةٌ» من هنگامی که نظر به این دو

کودک کردم که راه می روند و می لغزنند، شکیباتی نکردم تا گفتارم را قطع نمودم و آنها را برداشتیم، و بعد از آن

به خطبه خود ادامه داد. <sup>(۲)</sup>

باید توجه داشت: «فتنه» و آزمایش، گاه آزمون خیر است، و گاه آزمون شر، و در اینجا می تواند آزمون خیر باشد،

۱- «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۹۳  
۲- «جمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۰۱، ذیل آیات مورد بحث - همین حدیث را «قرطبی» در تفسیر خود و «روح المعانی»، «فی ظلال» و «المیزان» با تفاوت های مختصراً نقل کرده اند.

به این معنی که خدا می خواهد پیامبرش را بیازماید که، به هنگام اشتغال به خطبه، آن هم بر فراز منبر، آیا ممکن

است از حال این دو فرزند که جگر گوشه های زهراء<sup>(علیها السلام)</sup> هستند و هر کدام در آینده مقام والائی خواهد

داشت غافل گردد؟ یا ابهت و شکوه خطبه مانع از ابراز عاطفه و محبت نخواهد گشت؟ و گرن، مسلم است که

پیامبر<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> از یاد خدا و انجام مسئولیت سنگین تبلیغ و هدایت به خاطر محبت فرزندان هرگز غافل

نمی شد.

به هر حال، این عمل پیامبر<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> هشداری بود به همه مسلمانان، تا موقعیت این دو فرزند علی<sup>(علیها السلام)</sup> و

فاطمه<sup>(علیها السلام)</sup> را بشناسند.

لذا، در حدیثی که در منابع معروف اهل سنت نقل شده می خوانیم: «براء ابن عازب» (صحابی معروف) می گوید:

رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلَىٰ عَلَىٰ عَاتِقِ النَّبِيِّ<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> وَ هُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبْهُ<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup>: حسن بن علی را بر شانه

پیامبر<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> دیدم در حالی که می فرمود: خدایا من او را دوست می دارم تو هم او را دوست بدار.<sup>(۱)</sup>

در روایات دیگر آمده: گاه حسین<sup>(علیها السلام)</sup> می آمد و به هنگام سجده بر دوش پیامبر<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> بالا می رفت و

حضرت مانع او نمی شد!<sup>(۲)</sup> و اینها همه بیانگر عظمت مقام این دو امام بزرگ است.

\* \* \*

در سومین آیه، به عنوان نتیجه گیری می فرماید: «اکنون که چنین است تقوای الهی پیشه کنید آن قدر که در

توان دارید، و فرمان های او را بشنوید و اطاعت کنید، و در راه او انفاق نمائید که برای شما بهتر است» (فَاتَّقُوا اللَّهَ

۱- «صحیح مسلم»، جلد ۴، صفحه ۱۸۸۳، باب «فضائل الحسن و الحسين»<sup>(علیهما السلام)</sup>، حدیث ۵۸

۲- «بحار الانوار»، جلد ۴۳، صفحه ۲۹۶، حدیث ۵۷

ما اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعْوَا وَ أطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ).

نخست، دستور به اجتناب از گناهان می دهد (چرا که تقوا بیشتر ناظر به پرهیز از گناه است)، پس از آن، دستور

به اطاعت فرمان و شنیدنی که مقدمه این اطاعت است و از میان طاعات، به خصوص روی مسئله انفاق که از

مهم ترین آزمایش های الهی است تکیه می کند، و سرانجام هم می گوید: سود تمام اینها عائد خود شما

می شود.

بعضی از مفسران «خَيْرًا» را به معنی «مال» تفسیر کرده اند، که وسیله نیل به کارهای مثبت است، همان گونه که

در آیه وصیت نیز به همین معنی آمده است: كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَاصِيَةُ لِلْوَالِدَيْنِ

وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ: «بر شما مقرر شده هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، اگر خیری از خود به یادگار

گذاشته، برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند».<sup>(۱)</sup>

جمعی نیز «خیر» را به معنی گسترده ای تفسیر کرده، و آن را قيد «انفاق» ندانسته، بلکه به کل آیه مربوط

می دانند، و می گویند: منظور این است: اطاعت تمام این اوامر به سود شما است، (این تفسیر مناسب تر به نظر

می رسد).<sup>(۲)</sup>

ذکر این نکته نیز لازم است که: دستور به تقوا به مقدار توانائی، هیچ منافاتی با آیه ۱۰۲ سوره «آل عمران» ندارد

که می گوید: اتَّقُوا اللَّهَ حَقًّا تُقَاتَلُونَ: «آن گونه که حق تقوا و پرهیز کاری است از خدا بپرهیزید» بلکه، این دو مکمل

یکدیگرند؛ چرا که در یکجا می گوید: «تا آنجا که در توان دارید تقوا پیشه کنید» و در جای دیگر می گوید: «حق

۱- بقره، آیه ۱۸۰

۲- بنا بر تفسیر اول «خَيْرًا» مفعول «أَنْفِقُوا» است، و بنا بر تفسیر دوم خبر است برای فعل مقدری و در تقدير چنین است: «یکن خیراً لكم».

تقوا را اداء کنید» مسلم: ادا کردن حق تقوا به مقدار قدرت و توانائی انسان است؛ زیرا تکلیف ما لا یطاق معنی

ندارد، هدف این است که، انسان آخرین کوشش خود را در این طریق به کار گیرد.

بنایر این، کسانی که آیه مورد بحث را ناسخ آیه سوره «آل عمران» دانسته اند در استیاهند.

و در پایان آیه به عنوان تأکیدی بر مسئله انفاق می فرماید: «و آنها که از بخل و حرص خویش مصون بمانند

رستگار و بیرونی» (وَمَنْ يُوقَ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

«شُح» به معنی بخل توانم یا حرص است، و می‌دانیم: این دو صفت رذیله از بزرگترین موانع رستگاری انسان، و

بن، گتر بن، سد، راه انفاق، و کارهای خبر است، اگر انسان دست به دامن لطف الله، زند و ما تمام وجودش، از او تقاضا

کند، و در خودسازی، و تهذیب نفس، بکوشد و از این دو، ذیلۀ نجات باید، سعادت خود را تضمین کرده است.

گرچه، در بعضی از روایات از امام صادق (علیه السلام) آمده است: مَنْ أَدْيَ الزَّكَاةَ فَقَدْ وَقَىْ شُحَّ نَفْسِهِ: «کسی که زکات

را پردازد از بخل و حرص رهائی یافته»<sup>(۱)</sup> ولی، روشن است این یکی از مصداق‌های زنده ترک بخل و حرص است،

نه تمام مفهوم آن.

در حدیث دیگری می‌خوانیم: امام صادق (علیه السلام) از شب تا صبح طواف خانه خدا به جامی آورد و بیوسته

می فرمود: اللهم ق شح نفسي: «خداوند! مرا از حرص و بخل خودم نگاهدار». ۱۰

یکی از بارانش عرض می‌کند: فدایت شوم، امشب غیر از این دعا، دعای دیگری از شما نشنیدم، فرمود: چه چیز

از بخل و حرص نفس مهم تر است در حالی که خداوند می فرماید: «وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ

\* \* \*

سپس، برای تشویق به انفاق و جلوگیری از بخل و شح نفس، می فرماید: «اگر شما به خدا، قرض الحسن دهید،

آن را برای شما مضاعف می سازد، و شما را مشمول آمرزش خویش می گرداند، و خدا شکرگزار و بربار است»

(إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً يُضاعِفُهُ لَكُمْ وَيَغْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ) .

چه تعبیر عجیبی، که بارها در قرآن مجید در مورد «انفاق فی سبیل الله» تکرار شده، خدائی که آفریننده اصل و

فرع وجود ما، و بخشنده تمام نعمت ها، و مالک اصلی همه ملک ها است، از ما وام می طلبد! و در برابر آن وعده

«اجر مضاعف» و آمرزش می دهد، و نیز از ما تشکر می کند، لطف و محبت، بالاتر از این تصور نمی شود، و

بزرگواری و رحمت، فراتر از این ممکن نیست، ما چه هستیم و چه داریم که به او وام دهیم؟ و تازه، چرا این همه

پاداش عظیم بگیریم؟!

اینها همه، نشانه اهمیت مسأله انفاق از یکسو و لطف بی پایان خدا درباره بندگان از سوی دیگر نیست؟

«قرض» در اصل به معنی قطع کردن و بریدن است، و چون با واژه «حسن» همراه شود، اشاره به جدا کردن مال از

خویشتن و دادن آن در راه خیر است.

«يُضاعِفُهُ» از ماده «ضعف» (بر وزن شعر) چنان که قبلًا هم گفته ایم، تنها به معنی دو برابر نیست، بلکه چندین

برابر را نیز شامل می شود، که در مورد «انفاق» تا هفتصد برابر، و بیش از آن، در قرآن آمده است.<sup>(۲)</sup>

ضمناً، جمله: «يَغْفِرُ لَكُمْ» دلیل بر این است که: انفاق، یکی از عوامل آمرزش گناه است.

تعبیر به «شَكُور» که یکی از اوصاف خدا است، دلیل بر این است که: خداوند از بندگانش به وسیله پاداش های

عظیم، تشکر می کند، و «حَلِيم» بودن او، اشاره به مسئله آمرزش گناهان، و عدم تعجیل در عقوبت بندگان است.

\* \* \*

و بالاخره، در آخرین آیه می فرماید: «او آگاه از پنهان و آشکار است و قدرتمند و حکیم است» (عَالِمُ الْغَيْبِ وَ

الشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ).

از اعمال بندگان مخصوصاً انفاق های آنها، در نهان و آشکار، با خبر است، و اگر از آنها تقاضای وامی می کند، نه به

خاطر نیاز و عدم قدرت است، که به خاطر کمال لطف و محبت است، و اگر این همه پاداش در برابر انفاق ها به آنها

وعده می دهد، این نیز مقتضای حکمت او است.

و به این ترتیب، اوصاف پنجگانه خداوند که در این آیه و آیه قبل به آن اشاره شده، همگی نوعی ارتباط با مسئله

انفاق در راه او دارد، ولی توجه به این صفات پنجگانه خداوند، علاوه بر مسئله تشویق به انفاق، انسان را در مسئله

اطاعت پروردگار به طور کلی، و خودداری از هرگونه گناه مصمم تر می کند و به او قوت قلب و نیروی اراده و روح

تقوا می بخشد.

\* \* \*

نکته:

یک حدیث پر معنی

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده است: ما مِنْ مُولُودٍ يُوَلُدُ إِلَّا فِي شَبَابٍ كِرَأْسِهِ مَكْتُوبٌ خَمْسٌ

آیاتِ مِنْ سُورَةِ التَّغَابُنِ:

»هیچ نوزادی متولد نمی شود مگر این که در مشبک های سرش پنج آیه از سوره تغابن نوشته شده«.<sup>(۱)</sup>

ممکن است منظور همین پنج آیه آخر سوره باشد که در مورد اموال و اولاد سخن می گوید، و نوشته شدن این

پنج آیه در شبکه های سر، اشاره به حتمی بودن این مسأله است، یعنی محتوای این آیات درباره همه فرزندان

آدم، بدون استثناء صادق است.

تعبیر به «شبّايك» جمع «شبّاك» بر وزن (خفاش) به معنی (مشبّك) ممکن است اشاره به استخوان های سر

باشد، که قطعات آن در هم فرورفته و یا اشاره به شبکه های مغزی است، و در هر حال، دلیل بر وجود این روحیات

در انسان ها است.

\* \* \*

خداؤندا! ما را در این آزمون بزرگ به اموال، اولاد، و همسر، یاری فرما!

پروردگار!! ما را از بخل و حرص و شح نفس دور دار که هر کس را از آن دور داری اهل نجات و رستگاری است!

بارالها! در روز قیامت روزی که غبن و زیان بندگان گنهکار ظاهر می شود ما را در کنف لطفت از این «تغابن» بر

کنار فرما!

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره تغابن

## سوره مبارکه طلاق

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۲ آیه است.

### محتوای سوره طلاق

مهم ترین مسأله ای که در این سوره مطرح است – چنان که از نامش پیدا است – مسأله «طلاق»، احکام، خصوصیات، و پیامدهای آن است، سپس بحث هائی از مبدأ، معاد، نبوت پیامبر و بشارت و انذار به دنبال آن آمده است.

از این رو، می توان محتوای این سوره را به دو بخش عمدۀ تقسیم کرد:

بخش اول، هفت آیه نخستین سوره است که، پیرامون طلاق و مسائل مربوط به آن سخن می گوید، و به قدری جزئیات این مسأله را در عباراتی کوتاه و پر معنی به طور دقیق و ظریف مطرح ساخته، که انسان با ملاحظه آن، خود را از مطالعه دیگر کاملاً مستغنی می بیند.

بخش دوم، که در حقیقت، انگیزه اجرای بخش اول است، از عظمت خداوند، عظمت مقام رسول او، پاداش صالحان، و مجازات بدکاران، بحث می کند، و مجموعه منسجمی را برای ضمانت اجرای این مسأله مهم اجتماعی، ارائه می دهد، ضمناً این سوره، نام دیگری نیز دارد و آن سوره «نساء فُصرى» (بر وزن و معنی صغیری) در مقابل سوره معروف «نساء» است، که «نساء کبری» می باشد.

## فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر اکرم<sup>(صلی الله علیه وآلہ وسلم)</sup> آمده است: وَ مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الطَّلاقِ ماتَ عَلَى سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ<sup>(صلی الله علیه وآلہ وسلم)</sup>:

«هر کس سوره طلاق را بخواند (و آن را در برنامه های زندگی خود به کار بندد) بر سنت پیامبر از دنیا می رود».<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿١﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لَا

يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَغْلَ اللَّهِ

يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا

ترجمه :

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱- ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید، در زمان عده، آنها را طلاق گوئید و حساب عده را نگه دارید؛ و از (مخالفت فرمان) خدائی که پروردگار شماست بپرهیزید؛ نه شما آنها را از خانه هایشان بیرون کنید و نه آنها (در دوران عده) بیرون روند مگر آن که کار زشت آشکاری انجام دهند؛ این حدود خداست، و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده؛ تو نمی دانی شاید خداوند بعد از این، وضع تازه (و وسیله اصلاحی) فراهم کند!

تفسیر:

شرایط طلاق و جدائی

گفتیم، مهم ترین بحث این سوره، همان بحث طلاق است که، از نخستین آیه آن شروع می شود، روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به عنوان پیشوای بزرگ مسلمانان کرده، سپس یک حکم عمومی را با صیغه جمع، بیان

می کند، می فرماید: «ای پیامبر! هنگامی که خواستید زنان را طلاق دهید آنها را در زمان عده طلاق دهید»

(یا أَيُّهَا النِّسْكِ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ).

این، نخستین حکم از احکام پنجگانه ای است که در این آیه آمده است، و چنان که مفسران از آن استفاده

کرده اند، منظور این است: صیغه طلاق در زمانی اجرا شود که زن از عادت ماهانه پاک شده، و با همسرش نزدیکی

نکرده باشد؛ زیرا طبق آیه ۲۲۸ سوره «بقره» عده طلاق باید به مقدار «ثلاثةٌ قروء» (سه بار پاک شدن) بوده

باشد، و در اینجا تأکید می کند: طلاق باید با آغاز عده همراه گردد، و این تنها در صورتی ممکن است که، طلاق

در حال پاکی بدون آمیزش تحقق یابد، چه این که اگر طلاق در حال حیض واقع شود، آغاز زمان عده از آغاز طلاق

جدا می شود و شروع عده بعد از پاک شدن خواهد بود.

و همچنین، اگر در حال طهارتی باشد که با همسرش نزدیکی کرده، باز جدائی زمان عده از زمان طلاق مسلم

است؛ زیرا چنین پاکی به خاطر آمیزش، دلیلی بر نبودن نطفه در رحم نیست (دقیقت کنید).

به هر حال، این نخستین شرط طلاق است.

در روایات متعددی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآلہ وسلم) نقل شده است: «هر گاه کسی همسرش را در عادت

ماهیانه طلاق دهد باید اعتناء به آن طلاق نکند، و باز گردد تا زن پاک شود، سپس اگر می خواهد او را طلاق دهد،

اقدام کند». <sup>(۱)</sup>

همین معنی در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز به طور مکرر آمده، حتی به عنوان تفسیر آیه ذکر شده است. <sup>(۲)</sup>

۱- این روایات در کتاب «الطلاق» از «صحیح مسلم»، جلد ۲، صفحه ۱۹۰۳ به بعد آمده است.

۲- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۳۴۸، باب «كيفية طلاق العدة».

آنگاه، به دومین حکم که مسأله نگهداشتن حساب عده است، پرداخته می فرماید: «حساب عده را نگه دارید» (وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ).

دقیقاً ملاحظه کنید سه بار زن، ایام پاکی خود را به پایان رساند و عادت ماهیانه ببیند، هنگامی که سومین دوران پاکی پایان یافت، و وارد عادت ماهیانه سوم شد، ایام عده سر آمد و پایان یافته است.

اگر، در این امر دقیق نشود، ممکن است، دوران عده بیش از مقدار لازم محسوب گردد، و ضرر و زیانی متوجه زن شود؛ چرا که او را از ازدواج مجدد بازمی دارد، و اگر کمتر باشد، هدف اصلی از عده که حفظ حریم ازدواج اول، و مسأله عدم انعقاد نطفه است، رعایت نشده.

«احصوا» از ماده «احصاء» به معنی شمارش است و در اصل از «حصی» به معنی «ریگ» گرفته شده؛ زیرا بسیاری از مردم در زمان های قدیم که به خواندن و نوشتن آشنا نبودند، حساب موضوعات مختلف را با ریگ ها نگه می داشتند.

قابل توجه این که: مخاطب به نگهداری حساب عده، مردان هستند، این به خاطر آن است که، مسأله «حق نفقه و مسکن» بر عهده آنها است، و همچنین «حق رجوع» نیز از آن آنان است، و گرن، زنان نیز موظفند که برای روشن شدن تکلیفسان، حساب عده را دقیقاً نگه دارند.

بعد از این دستور، همه مردم را به تقوا و پرهیزگاری دعوت کرده، می فرماید: «از خدائی که پروردگار شما است بپرهیزید» (وَ اَنْقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ).

او پروردگار و مربی شما است، و دستوراتش، ضامن سعادت شما می باشد، بنابراین، فرمان های او را به کار بندید

و از عصیان و نافرمانیش بپرهیزید، مخصوصاً در امر طلاق و نگهداری حساب عده، دقت به خرج دهید.

بعد از آن به «سومین» و «چهارمین» که یکی مربوط به شوهران است و دیگری مربوط به زنان، اشاره کرده

می فرماید: «شما آنها را از خانه هایشان، خارج نسازید، و آنها نیز از خانه ها در دوران عده خارج نشوند»

(لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لَا يَخْرُجُنَّ).

گرچه، بسیاری از بی خبران، این حکم اسلامی را به هنگام طلاق، اصلاً اجرا نمی کنند، و به محض جاری شدن

صیغه طلاق، هم مرد به خود اجازه می دهد زن را بیرون کند، و هم زن خود را آزاد می پنداشد از خانه شوهر خارج

شود و به خانه بستگان بازگردد، ولی، این حکم اسلامی، فلسفه بسیار مهمی دارد؛ زیرا علاوه بر حفظ احترام زن،

غالباً زمینه را برای بازگشت شوهر از طلاق، و تحکیم پیوند زناشوئی، فراهم می سازد.

پشت پا زدن به این حکم مهم اسلامی، که در متن قرآن مجید آمده است سبب می شود بسیاری از طلاق ها به

جدائی دائم منتهی شود، در حالی که اگر این حکم اجرا می شد، غالباً به آشتی و بازگشت مجدد منتهی

می گشت.

اما، از آنجا که گاهی شرائطی فراهم می شود که، نگهداری زن بعد از طلاق در خانه طاقت فرسا است، به دنبال آن

پنجمین حکم را به صورت استثناء اضافه کرده، می گوید: «مگر این که آنها کار زشت آشکاری را انجام دهند»

(إِلَّا أُنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ).

مثلاً آن قدر، ناسازگاری، بدخلقی، و بذبانی با همسر و کسان او کند، که ادامه حضور او در منزل، باعث مشکلات

بیشتر گردد.

این معنی در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت<sup>(علیهم السلام)</sup> نقل شده است، دیده می شود.<sup>(۱)</sup>

البته، منظور هر مخالفت و ناسازگاری جزئی نیست؛ زیرا در مفهوم کلمه «فاحشة» کار زشت مهم افتاده است، به

خصوص این که با وصف «مبینه» نیز توصیف شده است.

این احتمال نیز وجود دارد: منظور از فاحشه «عمل منافی با عفت» باشد، و در روایتی از امام صادق<sup>(علیه السلام)</sup> نیز

نقل شده، و منظور از خارج ساختن در این صورت، بیرون بردن برای اجرای حد و سپس بازگشت به خانه.

اما جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است.

و باز، به دنبال بیان این احکام، به عنوان تأکید می افزاید: «این حدود و مرزهای الهی است، هر کس از حدود الهی

تجاوز کند، به خویشتن ستم کرده» (وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ).

چرا که، این قوانین و مقررات الهی، ضامن مصالح خود مکلفین است، و تجاوز از آن، خواه از ناحیه مرد باشد یا

زن، لطمه به سعادت خود آنان می زند.

و در پایان آیه، ضمن اشاره لطیفی به فلسفه عده، و عدم خروج زنان از خانه و اقامتگاه اصلی، می فرماید: «تو

نمی دانی شاید خداوند بعد از این ماجرا وضع تازه و وسیله اصلاحی فراهم سازد» (لَا تَذَرِي لَعْلَ اللَّهَ يُخْدِثُ بَعْدَ

ذِلِكَ أُمْرًاً).

با گذشتن زمان، طوفان خشم و غضب که غالباً موجب تصمیم های ناگهانی در امر طلاق و جدائی می شود، فرو

می نشینند، و حضور دائمی زن در کنار مرد در مدت عده، و یادآوری عواقب شوم طلاق، مخصوصاً در آنجا

که پای فرزندانی در کار است، و اظهار محبت هر یک نسبت به دیگری، زمینه ساز رجوع می گردد، و ابرهای تیره و تار دشمنی و کدورت را غالباً از آسمان زندگی آنها دور می سازد.

جالب این که: در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: الْمُطَلَّقَةُ تَكْتَحِلُ وَ تَخْتَضِبُ وَ تُطَيِّبُ وَ تَلْبَسُ مَا شَاءَتْ مِنَ الشَّيْبِ، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا لَعَلَّهَا أَنْ تَقَعَ فِي نَفْسِهِ فَيُرَاجِعَهَا:

«زن مطلقه در دوران عده اش می تواند آرایش کند، سرمه در چشم نماید، موهای خود را رنگین، و خود را معطر، و هر لباسی که مورد علاقه او است بپوشد، زیرا خداوند می فرماید: شاید خدا بعد از این ماجرا وضع تازه ای

فراهم سازد، و ممکن است از همین راه زن بار دیگر قلب مرد را تسخیر کرده و مرد رجوع کند»<sup>(۱)</sup>

همان گونه که گفتیم، تصمیم بر جدائی و طلاق، غالباً تحت تأثیر هیجان های زودگذر است، که با گذشت زمان و معاشرت مستمر مرد و زن در یک مدت نسبتاً طولانی (مدت عده) و اندیشه پایان کار، صحنه به کلی دگرگون می شود، و بسیاری از جدائی ها به آشتی منتهی می گردد اما به شرط این که دستورهای اسلامی فوق، یعنی ماندن زن در مدت عده در خانه همسر سابق، دقیقاً اجرا شود.

به خواست خدا بعداً خواهیم گفت که همه اینها مربوط به «طلاق رجعی» است.

\* \* \*

#### نکته ها:

##### ۱- «طلاق» منفور ترین حلال ها

بدون شک، قرارداد زوجیت از جمله قراردادهایی است که باید قابل جدائی باشد؛ چرا که گاه عللی پیش می آید

۱- تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۵۲، حدیث ۲۴.

که زندگی مشترک زن و مرد را با هم غیر ممکن، یا طاقت فرسا و مملو از مفاسد می کند، و اگر اصرار داشته

باشیم این قرارداد تا ابد بماند، سرچشمہ مشکلات زیادی می گردد، لذا اسلام با اصل طلاق موافقت کرده است، و

هم اکنون نتیجه ممنوع بودن کامل طلاق در جوامع مسیحی را، ملاحظه می کنیم که چگونه زنان و مردان زیادی

هستند که به حکم قانون تحریف یافته مذهب مسیح(علیه السلام) طلاق را ممنوع می شمرند و قانونا همسر

یکدیگرند، ولی در عمل جدا از یکدیگر زندگی کرده، و حتی هر کدام برای خود همسری غیر رسمی انتخاب

کرده اند!

بنابراین، اصل مسئله طلاق یک ضرورت است، اما ضرورتی که باید به حداقل ممکن تقلیل یابد، و تا آنجا که راهی

برای ادامه زوجیت است، کسی سراغ آن نرود.

به همین دلیل، در روایات اسلامی، شدیداً از طلاق مذمت گردیده، و به عنوان مبغوض ترین حلال ها، از آن یاد

شده است، چنان که در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) می خوانیم: **مَا مِنْ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَرَّوَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ**

**يَخْرُبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفُرْقَةِ يَعْنِي الطَّلاقَ:** «هیچ عملی منفورتر، نزد خداوند متعال از این نیست که اساس خانه ای

در اسلام با جدائی (یعنی طلاق) ویران گردد». <sup>(۱)</sup>

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: **مَا مِنْ شَيْءٌ مِمَّا أَخْلَهُ اللَّهُ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلاقِ:** «چیزی از

امور حلال، در پیشگاه خدا مبغوض تر از طلاق نیست». <sup>(۲)</sup>

باز در حدیث دیگری از رسول اکرم (صلی الله علیه وآلہ) آمده است که فرمود: **نَزَوَجُوا وَ لَا تُطْلَقُوا فَإِنَّ الطَّلاقَ يَهْتَزُ مِنْهُ**

- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۲۶۶، حدیث ۱ (جلد ۲۲، صفحه ۸، چاپ آل البيت)

- همان مدرک، حدیث ۵ (جلد ۲۲، صفحه ۸، چاپ آل البيت)

الْعَرْشُ! «اِزْدِوْجَاجْ كَنِيدْ و طلاق ندھید که طلاق عرش خدا را به لرزه درمی آورد»<sup>(۱)</sup>

چرا چنین نباشد، در حالی که طلاق مشکلات زیادی برای خانواده ها، زنان و مردان و مخصوصاً فرزندان به وجود

می آورد، که آن را عمدتاً در سه قسمت می توان خلاصه کرد:

### ۱- مشکلات عاطفی

بدون شک، مرد و زنی که سال ها یا ماه ها با یکدیگر زندگی کرده اند، سپس از هم جدا می شوند، از نظر عاطفی

جريحه دار خواهند شد، و در ازدواج آینده، خاطره ازدواج گذشته، دائمآ آنها را نگران می دارد، و حتی به همسر

آینده با یک نوع بدینی و سوء ظن می نگرند، آثار زیانبار این امر، بر کسی مخفی نیست، ولذا بسیار دیده شده

که این گونه زنان و مردان برای همیشه از ازدواج چشم می پوشند.

### ۲- مشکلات اجتماعی

بسیاری از زنان بعد از طلاق شанс زیادی برای ازدواج مجدد، آن هم به طور شایسته و دلخواه، ندارند، و از این

نظر گرفتار خسaran شدید می شوند، و حتی مردان نیز بعد از طلاق همسر خود، شанс ازدواج مطلوبشان به

مراتب کمتر خواهد بود، مخصوصاً اگر پای فرزندانی در میان باشد، لذا غالباً ناچار می شوند، تن به ازدواجی در

دهند که نظر واقعی آنها را تأمین نمی کند، و از این نظر، تا پایان عمر رنج می برنند.

### ۳- مشکلات فرزندان

از همه اینها مهم تر مشکلات فرزندان است، کمتر دیده شده نامادری ها همچون مادر، دلسوز و مهربان باشند، و

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، صفحه ۲۶۸، حدیث ۷ (جلد ۲۲، صفحه ۸، چاپ آل البیت

بتوانند خلاه عاطفی فرزندانی را که از آغوش پر مهر مادر بریده شده اند، پر کنند، همان گونه که اگر زن سابق

فرزند را با خود ببرد، در مورد ناپدری نیز این صادق است، البته هستند زنان و مردانی که نسبت به غیر فرزندان

خود، پر محبت و وفا دارند، ولی مسلماً تعداد آنها کم است، و به همین دلیل، فرزندان بعد از طلاق، گرفتار

بزرگترین زیان و خسaran می شوند، و شاید غالب آنها، سلامت روانی خود را تا آخر عمر از دست می دهند.

و این ضایعه ای است نه تنها برای هر خانواده، بلکه برای کل جامعه، چرا که چنین کودکانی که از مهر مادر یا پدر،

محروم می شوند، گاه به صورت افرادی خطرناک درمی آیند، که بدون توجه، تحت تأثیر روح انتقام جوئی قرار

گرفته و انتقام خود را از کل جامعه می گیرند.

اگر اسلام این همه درباره طلاق سخت گیری کرده، دلیلش همین آثار زیان بار آن در ابعاد مختلف است.

و نیز به همین دلیل، قرآن مجید صریحاً دستور می دهد: هر گاه اختلافی میان زن و مرد پیدا شود، بستگان دو

طرف در اصلاح آن دو بکوشند، و از طریق تشکیل «محکمه صلح خانوادگی» از کشیده شدن دو همسر به دادگاه

شرع، یا به مسئله طلاق و جدائی، مانع شوند.<sup>(۱)</sup>

و باز به همین دلیل، آنچه به خوبی‌بینی زن و مرد، و تحکیم پایه‌های علائق خانوادگی، کمک کند، از نظر اسلام

مطلوب، و آنچه آن را متزلزل سازد، مبغوض و منفور است.

\* \* \*

## ۲- انگیزه طلاق

طلاق مانند هر پدیده دیگر اجتماعی، دارای ریشه‌های مختلفی است که بدون بررسی دقیق و مقابله با آن،

۱- شرح «محکمه صلح» را در جلد سوم، صفحه ۳۷۵ به بعد، ذیل آیه ۳۵ سوره «نساء» داده ایم.

جلوگیری از بروز چنین حادثه ای مشکل است، و لذا قبل از هر چیز، باید به سراغ عوامل طلاق برویم و

ریشه های آن را در جامعه بخشکانیم، این عوامل بسیار زیاد است که امور زیر از مهم ترین آنها است:

الف - توقعات نامحدود زن یا مرد، از مهم ترین عوامل جدائی است، و اگر هر کدام دامنه توقع خویش را محدود

سازند، و از عالم رؤیاها و پندارها بیرون آیند، و طرف مقابل خود را به خوبی درک کنند، و در حدودی که ممکن

است توقع داشته باشند، جلوی بسیاری از طلاق ها گرفته خواهد شد.

ب - حاکم شدن روح تجمل پرستی و اسراف و تبذیر بر خانواده ها عامل مهم دیگری است که، مخصوصاً زنان را

در یک حالت نارضائی دائم نگه می دارد، و با انواع بهانه گیری ها راه طلاق و جدائی را صاف می کند.

ج - دخالت های بی جای اقوام و بستگان و آشنایان در زندگی خصوصی دو همسر، و مخصوصاً در اختلافات آنها،

عامل مهم دیگری محسوب می شود.

تجربه نشان داده است، اگر هنگام بروز اختلافات در میان دو همسر، آنها را به حال خود رها کنند و با جانبداری از

این یا از آن دامن به آتش این اختلاف نزنند، چیزی نمی گذرد که خاموش می شود، ولی دخالت کسان دو طرف

که غالباً با تعصب و محبت های ناروا همراه است، کار را روز به روز مشکل تر و پیچیده تر می سازد.

البته، این به آن معنا نیست که نزدیکان همیشه خود را از این اختلافات دور دارند، بلکه منظور این است: آنها را

در اختلافات جزئی به حال خود رها کنند، ولی هرگاه اختلاف به صورت کلی و ریشه دار درآمد، با توجه به

مصلحت طرفین، و اجتناب و پرهیز از هرگونه موضع گیری یک جانبه و تعصب آمیز دخالت کنند، و مقدمات

صلحشان را فراهم سازند.

د - بی اعتنایی زن و مرد به خواست یکدیگر، مخصوصاً آنچه به مسائل عاطفی و جنسی برمی گردد، مثلاً هر

مردی انتظار دارد که همسرش پاکیزه و جذاب باشد، همچنین هر زن نیز چنین انتظاری از شوهرش دارد، ولی این

از اموری است که غالباً حاضر به اظهار آن نیستند، اینجا است که بی اعتمانی طرف مقابل و نرسیدن به وضع ظاهر

خویش و ترک تزیین لازم، و ژولیده و کثیف بودن، همسر او را از ادامه چنین ازدواجی سیر می کند، مخصوصاً اگر

در محیط زندگانی آنها افرادی باشند که این امور را رعایت کنند و آنها بی اعتمنا از کنار این مسأله بگذرند.

لذا، در روایات اسلامی اهمیت زیادی به این معنی داده شده، چنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام)

می خوانیم: **لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُعَطَّلَ نَفْسَهَا: «سَزَاوَارَ نِيَسْتَ زَنَ زِينَتَ وَ آرَىشَ بَرَائِ شَوَّهَرَشَ رَأَ عَطَيلَ كَنْدَ».**<sup>(۱)</sup>

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: **وَلَقَدْ خَرَجَنَ نِسَاءٌ مِنَ الْعِفَافِ إِلَى الْفُجُورِ مَا**

**أَخْرَجَهُنَّ إِلَّا قِلَّةٌ تَهْيَئَ أَرْوَاجِهِنَّ**: «زنانی از جاده عفت خارج شدند و علتی جز این نداشت که مردان آنها به

خودشان نمی رسیدند».<sup>(۲)</sup>

هـ - عدم تناسب فرهنگ خانوادگی و روحیات زن و مرد با یکدیگر نیز از عوامل مهم طلاق است، و این مسأله ای

است که باید قبل از اختیار همسر دقیقاً مورد توجه قرار گیرد که، آن دو علاوه بر این که «کفو شرعی» یعنی

مسلمان باشند، «کفو عرفی» نیز باشند، یعنی تنها تناسب های لازم از جهات مختلف در میان آن دو رعایت شود،

در غیر این صورت باید از به هم خوردن چنین ازدواج هائی تعجب نکرد.

\* \* \*

### ۳- فلسفه نگهداشتن عده

بدون شک، «عده» دو فلسفه اساسی دارد، که در قرآن مجید و اخبار اسلامی به آن اشاره شده است:

نخست، مسأله حفظ نسل و مشخص شدن وضع زن از نظر بارداری و عدم بارداری.

و دیگر، وجود وسیله‌ای برای بازگشت به زندگی اول، و از بین بردن عوامل جدائی که در آیه فوق اشاره لطیفی به

آن شده بود، به خصوص این که اسلام روی این مسأله تأکید می‌کند که زنان در دوران عده باید در خانه مرد

بمانند، و طبعاً یک معاشرت دائمی چند ماهه خواهند داشت، که به آنها مجال می‌دهد، مسأله جدائی را دور از

هیجانات زودگذر، مجدداً مورد بررسی قرار دهند.

مخصوصاً در مورد «طلاق رجعی»<sup>(۱)</sup> که بازگشت به زوجیت، نیازی به هیچ گونه تشریفات ندارد، و هر کار و یا

سخنی که دلیل بر تمایل مرد به بازگشت باشد رجوع محسوب می‌شود، حتی اگر دست بر بدن زن یا شهوت و یا

بدون شهوت بگذارد، هر چند قصد رجوع هم نداشته باشد، رجوع محسوب می‌شود.

به این ترتیب، اگر این مدت، با شرائطی که در بالا گفتیم، بگذرد و آن دو با هم آشتبانند، معلوم می‌شود به

راستی آمادگی ادامه زندگی مشترک را ندارند، مصلحت در این است که از هم جدا شوند.

در این زمینه شرح دیگری در جلد دوم تفسیر «نمونه»، ذیل آیه ۲۲۸ سوره «بقره» داده ایم.

\* \* \*

---

- منظور از «طلاق رجعی» طلاقی است که برای اولین و یا دومین بار صورت می‌گیرد، و تصمیم بر جدائی از ناحیه مرد است به طوری که زن نه مهر خود را بدل می‌کند نه مال دیگر را!!

«۲» فَإِذَا بَلَغُنَ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ

ذِلِكُمْ يَوْعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا

«۳» وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بِالْغُرْبَةِ أَمْرُهُ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا

ترجمه :

۲- و چون که عده آنها سر آمد، آنها را به طرز شایسته ای نگه دارید یا به طرز شایسته ای از آنان جدا شوید و

دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید و شهادت را برای خدا بر پا دارید؛ این چیزی است که مؤمنان به خدا و روز

قيامت به آن اندرز داده می شوند. و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند.

۳- و او را از جائی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هر کس بر خدا توکل کند، کفايت امرش را می کند؛ خداوند

فرمان خود را به انجام می رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است!

تفسیر:

یا سازش یا جدائی خداپسندانه

در ادامه بحث های مربوط به «طلاق» که در آیات پیشین آمده، در نخستین آیه مورد بحث، به چند حکم دیگر

اشاره می کند:

نخست می فرماید: «هنگامی که مدت عده آنها سر آمد، باید آنها را به طرز شایسته ای - از طریق رجوع -

نگاهدارید، یا به طرز شایسته ای از آنها جدا شوید» (فَإِذَا بَلَغُنَ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ).

مراد از «بلغ اجل» (رسیدن به پایان مدت) این نیست که مدت عده به طور کامل پایان گیرد، بلکه منظور

رسیدن به اواخر مدت است، و گرنه، رجوع کردن بعد از پایان عده، جایز نیست، مگر این که نگهداری آنها از

طريق صيغه عقد جديد صورت گيرد، ولی اين معنى از مفهوم آيه بسيار بعيد به نظر مى رسد.

به هر حال، در اين آيه، يكى از مهم ترين و حساب شده ترين دستورهای مربوط به زندگی زناشوئی، مطرح شده،

و آن اين که: زن و مرد يا باید به طور شايسته با هم زندگی کنند، و يا به طور شايسته از هم جدا شوند.

همان گونه که زندگی مشترک باید روی اصول صحيح و طرز انسانی و شايسته باشد، جدائی نيز باید خالی از

هرگونه جار و جنجال، دعوا، نزاع و بدگونی و ناسزا و اجحاف و تضییع حقوق بوده باشد، اين مهم است همان گونه

که پيوندها با صلح و صفا انجام گيرد، جدائی ها نيز توأم با تفاهم باشد؛ چرا که ممکن است در آينده اين زن و

مرد بار ديگر به فکر تجدید زندگی مشترک شوند، ولی بد رفتاري های هنگام جدائی، چنان جوّ فکري آنها را تيره

و تار ساخته که راه بازگشت را به روی آنها می بندد، و به فرض بخواهند مجدداً با هم ازدواج کنند، زمينه فکري و

عاطفي مناسب ندارند.

از سوی ديگر، بالاخره هر دو مسلمانند و متعلق به يك جامعه، و جدائی توأم با مخاصمه و امور ناشايست، نه تنها

در خود آنها اثر می گذارد که در فamil دو طرف هم اثرات زيانباری دارد، و گاه زمينه همكاری های آنها را در

آينده به کلی بر باد می دهد.

راستی، چه خوب است که نه فقط در زندگی زناشوئی، که در هرگونه دوستی و برنامه مشترک، انسان تا آنجا که

می تواند به همكاری شايسته ادامه دهد و هرگاه نتوانست، به طرز شايسته جدا شود، که «جدائی شايسته» نيز

خود نوعی پیروزی و موفقیت برای طرفین است!

از آنچه که گفتیم معلوم شد که «امساک به معروف» و «جدائی به معروف» معنی وسیعی دارد که، هرگونه شرائط

واجب و مستحب و برنامه های اخلاقی را دربر می گیرد و مجموعه ای از آداب اسلامی و اخلاقی را در ذهن مجسم می کند.

سپس، به دومین حکم اشاره کرده، می افزايد: «هنگام طلاق و جدائی، دو مرد عادل از خودتان (از مسلمانان) را

شاهد بگیرید» (و أشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ).

تا اگر در آينده اختلافی روی دهد، هیچ یک از طرفین، نتوانند واقعیت ها را انکار کنند.

بعضی از مفسران، احتمال داده اند: شاهد گرفتن، هم در مورد طلاق است و هم در مورد رجوع، ولی از آنجا که

شاهد گرفتن به هنگام رجوع، بلکه به هنگام تزویج، قطعاً واجب نیست، بنابراین اگر فرضآآیه فوق، رجوع را هم

شامل شود، در این مورد یک دستور مستحب است.

و در سومین دستور، وظیفه شهود را چنین بیان می کند: «شهادت را برای خدا برپا دارید» (و أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ).

مبادا تمایل قلبی شما به یکی از دو طرف، مانع شهادت به حق باشد، باید جز خدا و اقامه حق، انگیزه دیگری در

آن راه نیابد، درست است که شهود باید عادل باشند، ولی با وجود عدالت نیز، صدور گناه محال نیست، به همین

دلیل، به آنها هشدار می دهد: مراقب خویش باشند، آگاهانه یا ناآگاهانه از مسیر حق منحرف نشوند.

ضمیماً تعبیر به: «ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ» دلیل بر این است که، دو شاهد باید «مسلمان»، «عادل» و «مرد» باشند.

و در پایان آیه به عنوان تأکید درباره تمام احکام گذشته می افزايد: «تنها کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت

دارند از این وعظ و اندرز نتیجه می گیرند» (ذلِكُمْ يُوعظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ).

بعضی «ذلِكُمْ» را تنها اشاره به مسئله توجه به خدا و رعایت عدالت از ناحیه شهود دانسته اند، ولی، ظاهر این

است: این تعبیر معنی وسیعی دارد و تمام احکام گذشته در مورد طلاق را در بر می گیرد.

به هر صورت، این تعبیر، دلیل بر اهمیت فوق العاده این احکام است، به گونه ای که اگر کسی آنها را رعایت نکند

و از آن وعظ و اندرز نگیرد، گوئی ایمان به خدا و روز قیامت ندارد.

و از آنجا که، گاهی مسائل مربوط به معيشت و زندگی آینده و یا گرفتاری های دیگر خانوادگی، سبب می شود دو

همسر به هنگام طلاق یا رجوع، و یا دو شاهد به هنگام شهادت دادن، از جاده حق و عدالت منحرف شوند، در

پایان آیه می فرماید: «هر کس از خدا بپرهیزد و ترک گناه کند خداوند برای او راه نجاتی قرار می دهد و

مشکلات زندگی او را حل می کند» (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا).

\* \* \*

«و را از جائی که گمان ندارد روزی می دهد» (وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ).

«و هر کس بر خداوند توکل کند و کار خود را به او واگذارد خدا کفایت امرش می کند» (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ

حَسْبُهُ).

«چرا که خداوند قادر مطلق، فرمانش در همه چیز نافذ است و هر کاری را اراده کند به انجام می رساند» (إِنَّ اللَّهَ

بِالْغُ أَمْرُهِ).

«ولی خداوند برای هر کار و هر چیز، اندازه و حسابی قرار داده است» (قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا).

به این ترتیب، به زنان، مردان و شهود هشدار می دهد، از مشکلات حق نهراستند، مجری عدالت باشند، و گشايش

کارهای بسته را از خدا بخواهند؛ چرا که خداوند تضمین کرده: مشکل پرهیزکاران را حل کند و آنها را از جائی که

خودشان هم انتظار ندارند روزی دهد.

خداآوند ضمانت کرده: هر کس توکل کند، در نمی ماند، و خداوند قادر بر انجام این ضمانت است.

درست است که این آیات در مورد طلاق و احکام مربوط به آن نازل شده، ولی، محتوای گسترده‌ای دارد که سایر

موارد را نیز شامل می‌شود و وعده امید بخشی است از سوی خداوند به همه پرهیزکاران و توکل کنندگان، که

سرانجام لطف الهی آنها را می‌گیرد، از پیچ و خم مشکلات عبور می‌دهد، و به افق تابناک سعادت رهنمون

می‌گردد، سختی‌های معیشت را برطرف می‌سازد، و ابرهای تیره و تار مشکلات را از آسمان زندگی آنها کنار

می‌زند.

جمله «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» اشاره لطیفی است به نظامی که حاکم بر تشریع و تکوین است، یعنی

دستورهایی که خداوند در مورد طلاق و غیرآن صادر فرموده، همه طبق حساب، اندازه گیری دقیق و حکیمانه‌ای

است، همچنین مشکلاتی که در طول زندگی انسان، چه در مسأله زناشوئی و چه در غیر آن رخ می‌دهد، هر کدام

اندازه، حساب و مصلحت و پایانی دارد، نباید به هنگام بروز این حوادث دستپاچه شوند، و زبان به شکوه

بگشایند، و یا برای حل مشکلات، به بی تقوائی‌ها تسلی جویند، باید با نیروی تقوا و خویشتن داری به جنگ آنها

بروند و حل نهائی را از خدا بخواهند.

\* \* \*

### نکته‌ها:

#### ۱- تقوا و نجات از مشکلات

آیات فوق از امیدبخش ترین آیات قرآن مجید است، که تلاوت آن دل را صفا و جان را نور و ضیا می‌بخشد،

پرده‌های یأس و نومیدی را می‌درد، شعاع‌های حیات بخش امید را به قلب می‌تاباند، و به تمام افراد پرهیزگار

با تقوا، وعده نجات و حل مشکلات می دهد.

در حدیثی از «ابوذر غفاری» نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود: **إِنِّي لَأَعْلَمُ آيَةً لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفَتْهُمْ؛ وَ**

**مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مَحْرَجاً... فَمَا زَالَ يَقُولُهَا وَ يُعِيدُهَا:**

«من آیه ای را می شناسم که اگر تمام انسان ها دست به دامن آن زند برای حل مشکلات آنها کافی است، پس

از آن آیه **«وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ...»**: را تلاوت فرمود و بارها آن را تکرار کرد». <sup>(۱)</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: **مِنْ شُبُهَاتِ الدُّنْيَا وَ مِنْ**

**غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَ شَدَائِدِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ:**

«خداؤند پرهیز کاران را از شباهات دنیا و حالات سخت مرگ و شدائید روز قیامت رهائی می بخشد»! <sup>(۲)</sup>

این تعبیر، دلیل بر این است که، گشایش امور برای اهل تقوا، منحصر به دنیا نیست، بلکه قیامت را نیز شامل

می شود.

و در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی الله علیه وآلہ) آمده است **مَنْ كُلَّ هَمٌ فَرَجَأً وَ مِنْ**

**كُلُّ ضِيقٍ مَحْرَجاً:**

«هر کس بسیار استغفار کند (و لوح دل را از زنگار گناه بشوید) خدا برای او از هر اندوهی گشایشی، و از هر

تنگنائی راه نجاتی قرار می دهد». <sup>(۳)</sup>

۱- «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۰۶

۲- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۴، ۳۵۶، حدیث

۳- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۵، ۳۵۷، حدیث

جمعی از مفسران گفته اند: نخستین آیه فوق، درباره «عوف بن مالک» نازل شده که از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بود، دشمنان اسلام فرزندش را اسیر کردند، او به حضر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) آمد و از این ماجرا و فقر و

تنگ دستی شکایت کرد، فرمود: تقوا را پیشه کن و شکیبا باش و بسیار ذکر «لا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» را بگو، او

این کار را انجام داد، ناگهان در حالی که در خانه اش نشسته بوده فرزندش از در، درآمد، معلوم شد: از یک لحظه

غفلت دشمن استفاده کرده فرار نموده، و حتی شتری از دشمن را نیز با خود آورده است. (اینجا بود که آیه فوق

نازل شد و از گشايش مشکل اين فرد با تقوا و روزى از جائی که انتظارش را نداشت خبر داد).<sup>(۱)</sup>

ذکر اين مطلب نيز لازم است که، هرگز مفهوم آيه، اين نيسیت که انسان تلاش و کوشش برای زندگی را به دست

فراموشی بسپارد، و بگويد در خانه می نشينم و تقوا پیشه می کنم و ذکر «لا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» می گویم، تا

از آنجا که گمان ندارم به من روزی می رسد، نه، هرگز مفهوم آيه چنین نیست، هدف، تقوا و پرهیزکاری توأم با

تلاش و کوشش است، اگر با اين حال درها به روی انسان بسته شد، خداوند گشودن آنها را تضمین فرموده است.

لذا در حدیثی می خوانیم: يکی از یاران امام صادق (علیه السلام) به نام «عمر بن مسلم» مدتی خدمتش نیامد، حضرت

جويای حال او شد، عرض کردند: او تجارت را ترك گفته، و رو به عبادت آورده، فرمود: واي بر او، أ ما عَلِمَ أَنَّ

تارِكَ الْطَّلَبِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ:

«آيا نمى داند کسی که تلاش و طلب روزی را ترك گويد، دعايش مستجاب نمي شود؟»

سپس افزود: جمعی از یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآلہ) وقتی آیه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ

۱- «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۰۶ – همین ماجرا در تفسیر «فخر رازی» و «روح البيان» با تفاوت هایی آمده است، بعضی از آنها تعداد شتران را یک صد

شتر نوشته اند.

لا يَحْتَسِبُ» نازل شد، درها را به روی خود بستند، و روی به عبادت آورده گفتند: «خداوند روزی ما را عهده دار

شده!«

این جریان به گوش پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) رسید، کسی را نزد آنها فرستاد که، چرا چنین کرده اید؟

گفتند: ای رسول خدا! چون خداوند روزی مارا تکفل کرده مامشغول عبادت شدیم، پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) فرمود:

إِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذِلِكَ لَمْ يُسْتَجِبْ لَهُ عَلَيْكُمْ بِالظَّلَبِ! «هر کس چنین کند دعايش مستجاب نمی شود، بر شما باد که

تلاش و طلب کنید». <sup>(۱)</sup>

\* \* \*

## ۲- روح توکل

منظور از توکل بر خدا، این است که، انسان تلاشگر، کار خود را به او واگذارد و حل مشکلات خویش را از او بخواهد، خدائی که از تمام نیازهای او آگاه است، خدائی که نسبت به او، رحیم و مهربان است، و خدائی که قدرت بر حل هر مشکلی دارد.

کسی که دارای روح توکل است، هرگز یأس و نومیدی را به خود راه نمی دهد، در برابر مشکلات احساس ضعف و زبونی نمی کند، در برابر حوادث سخت، مقاوم است، و همین فرهنگ و عقیده چنان قدرت روانی به او می دهد که، می تواند بر مشکلات پیروز شود.

و از سوی دیگر، امدادهای غیبی که به متوكلان نوید داده شده است، به یاری او می آیند، و او را شکست و ناتوانی رهائی می بخشنند.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآلہ) آمده است: از پیک وحی خدا، «جبرئیل»، پرسیدم: توکل چیست؟

گفت: **الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَ لَا يَنْفَعُ، وَ لَا يُعْطَى وَ لَا يَمْنَعُ، وَ اسْتِعْمَالُ الْيَأسِ مِنَ الْخَلْقِ، فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذِيلَكَ**

**لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَافْ سِوَى اللَّهِ، وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوْكُلُ:**

«حقیقت توکل این است که انسان بداند: مخلوق، نه زیان می رساند، و نه نفع، نه عطا می کند و نه منع، چشم

امید از خلق برداشتن (و به خالق دوختن) هنگامی که چنین شود، انسان جز برای خدا کار نمی کند، به غیر او

امید ندارد ، از غیر او نمی ترسد، و دل به کسی جز او نمی بندد، این روح توکل است». <sup>(۱)</sup>

«توکل» با این محتوای عمیق، شخصیت تازه ای به انسان می بخشد، و در تمام اعمال او اثر می گذارد، لذا در

حدیثی می خوانیم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) در شب معراج از پیشگاه خداوند سؤال کرد: پروردگار! ای اعمال

افضل: «چه عملی از همه اعمال برتر است».

خداوند متعال فرمود: **لَيْسَ شَيْءٌ عِنْدِي أَفْضَلُ مِنَ التَّوْكُلِ عَلَىَّ وَ الرُّضَا بِمَا قَسَمْتَ:**

«چیزی در نزد من افضل و برتر از توکل بر من، و خشنودی به آنچه قسمت کرده ام نیست». <sup>(۲)</sup>

بدیهی است، توکل به این معنی، همیشه توأم با جهاد و تلاش و کوشش است، نه تنبلی و فرار از مسئولیت ها.

شرح دیگری در این زمینه در جلد دهم، صفحه ۲۹۵ به بعد (ذیل آیه ۱۲ سوره «ابراهیم») آورده ایم.

\* \* \*

۱- «بحار الانوار»، جلد ۶۹، صفحه ۳۷۳، حدیث ۱۹

۲- «سفينة البحار»، جلد ۲، صفحه ۶۸۳، ماده «وکل»

«٤» وَ الْلَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيطِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبَتْمُ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةً أَشْهُرٍ وَ الْلَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَ أَوْلَاتُ الْأَحْمَالِ

أَجْلَهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا

«٥» ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُعَظِّمُ لَهُ أَجْرًا

«٦» أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَ لَا تُنْصَارُوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَ إِنْ كُنَّ أَوْلَاتٍ حَمْلٌ فَانْفَقُوا عَلَيْهِنَّ

حتّیٰ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أَجْوَهُنَّ وَ أَتَمْرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَ إِنْ تَعَسَّرُتُمْ فَسَتُرْضِعَ لَهُ أُخْرَى

«٧» لِيُنْفِقُ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ

بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا

ترجمه :

۴- و از زنان تان، آنان که از عادت ماهانه مأیوسند، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک کنید، عده آنان سه ماه

است و همچنین آنها که عادت ماهانه ندیده اند؛ و عده زنان باردار این است که بار خود را بر زمین بگذارند؛ و هر

کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند کار را بر او آسان می سازد!

۵- این فرمان خدادست که بر شما نازل کرده، و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند گناهانش را می بخشد و

پاداش او را بزرگ می دارد!

۶- آنها (زنان مطلقه) را در منزل خویش که در توانائی شمامست سکونت دهید؛ و به آنها زیان نرسانید تا کار را بر

آنان تنگ کنید (و مجبور به ترک منزل شوند)؛ و اگر باردار باشند، نفقه آنها را بپردازید تا وضع حمل کنند؛ و اگر

برای شما (فرزند را) شیر می دهند، پاداش آنها را بپردازید؛ و (درباره فرزندان، کار را) با مشاوره شایسته انجام

دھید؛ و اگر به توافق نرسیدید، زن دیگری شیر دادن آن بچه را بر عهده می گیرد.

۷- آنان که امکانات وسیعی دارند، باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آنها که تنگدست اند، از آنچه که خدا

به آنها داده انفاق نمایند؛ خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانائی که به او داده تکلیف نمی کند؛ خداوند به

زودی بعد از سختی ها آسانی قرار می دهد.

**تفسیر:**

### احکام زنان مطلقه و حقوق آنها

از جمله احکامی که از آیات گذشته استفاده شد، لزوم نگه داشتن عده، بعد از طلاق است، در آیه ۲۲۸ سوره

«بقره» حکم زنانی که عادت ماهیانه می بینند در مسأله عده روشن شد، که: باید سه بار پاکی را پشت سر

گذاشته عادت ماهانه ببینند، و هنگامی که برای بار سوم وارد عادت ماهانه شدند، عده آنها پایان یافته.

اما زنان دیگری هستند که به عللی، عادت ماهانه نمی بینند و یا باردارند، آیات فوق حکم این افراد را روشن

ساخته و بحث عده را تکمیل می کند.

نخست می فرماید: «آن گروه از زنانتان که از عادت ماهانه مأیوس شده اند، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری)

شك کنید عده آنان سه ماه است» (وَاللَّائِي يَئْسَنُ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَاءٍ كُمْ إِنِ ارْتَبَثْمَ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةً أَشْهُرٍ).

«و همچنین زنانی که عادت ماهانه ندیده اند، آنها نیز باید سه ماه تمام عده نگهدارند» (وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ).

سپس، به سومین گروه اشاره کرده می افزاید: «عده زنان باردار این است که بار خویش را بر زمین بگذارند» (وَ

أَوْلَاتُ الْأَحْمَالِ أَجْلَهُنَّ أَنْ يَضْعَنَ حَمْلَهُنَّ.

به این ترتیب، حکم سه گروه دیگر از زنان در آیه فوق مشخص شده است، دو گروه باید سه ماه عدّه نگه دارند، و

گروه سوم یعنی زنان باردار، با وضع حمل عدّه آنان پایان می‌گیرد، خواه یک ساعت بعد از طلاق وضع حمل کنند

یا مثلاً هشت ماه.

در این که منظور از جمله: **إِنِ ارْتَبَتْمُ**: «هرگاه شک و تردید کنید» چیست؟ سه احتمال ذکر شده است:

۱- منظور احتمال و شک در وجود «حمل» است، به این معنی که، اگر بعد از سن یأس (سن پنجاه سالگی در زنان

عادی و شصت سالگی در زنان قرشی) احتمال وجود حمل در زنی برود باید عدّه نگه دارد، این معنی هر چند

کمتر اتفاق می‌افتد، ولی گاه اتفاق افتاده است (توجه داشته باشید که واژه «ربیه» به معنی شک در حمل، در

روايات و کلمات فقهاء کراراً آمده است).<sup>(۱)</sup>

۲- منظور، زنانی است که به درستی نمی‌دانیم به سن یأس رسیده اند یا نه؟.

۳- منظور، شک و تردید در حکم این مسأله است، بنابراین، آیه می‌گوید: اگر حکم خدا را نمی‌دانید، حکم خدا

این است که چنین زنانی عدّه نگه دارند، ولی از همه این تفسیرها تفسیر اول مناسب تر است؛ زیرا ظاهر جمله «وَ

اللَّاتِي يَئِسْنَ...» این است که: این زنان به سن یأس رسیده اند، در ضمن، هر گاه زنانی بر اثر بیماری یا عوامل

دیگر، عادت ماهانه آنها قطع شود، مشمول همین حکم اند، یعنی باید سه ماه عدّه نگه دارند (این حکم را از

- به «جواهر»، جلد ۳۲، صفحه ۲۴۹ مراجعه شود و همچنین «وسائل الشیعه»، جلد ۱۵، باب ۴ از ابواب، عدد حدیث ۷

طريق قاعده اولويت و يا شمول لفظ آيه می توان استفاده کرد).<sup>(۱)</sup>

جمله: وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ: «زناني که عادت ماهانه نديده اند» ممکن است به اين معنى باشد که: به سن بلوغ

رسيده اند، اما عادت نمي بینند، در اين صورت، بدون شک باید سه ماه عده نگه دارند.

احتمال ديگري که در تفسير آيه داده اند اين است: کليه زنانی که عادت نديده اند، خواه به سن بلوغ رسيده

باشند يا نه باید سه ماه عده نگه دارند.

ولي، مشهور در ميان فقهاء ما اين است: هر گاه زن به سن بلوغ نرسيده باشد، بعد از طلاق عده ندارد، اما

مخالفيني نيز دارد که به بعضی از روایات در اين زمينه استدلال کرده اند، و ظاهر آيه فوق نيز با آنها موافق است

(شرح بيشرتر اين مسأله را نيز در کتب فقهی باید مطالعه کرد).<sup>(۲)</sup>

از شأن نزولي که برای جمله های اخیر ذکر شده نيز، تفسير فوق استفاده می شود و آن اين که «أُتَىٰ بْنَ كَعْبٍ» به

رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ عرض کرد: عده بعضی از زنان در قرآن نیامده است، از جمله زنان صغیره و زنان كبيره

(يائسه) و باردار، آيه فوق نازل شد و احکام آنها را بيان کرد.<sup>(۳)</sup>

در ضمن، عده، در صورتی است که احتمال حمل درباره او برود؛ زира عطف بر زنان يائسه شده، و مفهومش اين

است که حکم هر دو یکسان می باشد.<sup>(۴)</sup>

و بالاخره، در پایان آيه، مجدداً روی مسأله تقوا تکيه می کند و می فرماید: «هر کس تقواي الهی پيشه کند

۱- البته مشهور در ميان فقهاء اين است که: زن، هنگامي که به سن يأس برسد، مطلقاً عده ندارد، ولی در مقابل اين قول، تعداد کمی از قدمای اصحاب، معتقد به عده هستند، و بعضی از روایات نيز شاهد بر آن است، هر چند روایات ديگري با آن معارضه می کند، آنچه با ظاهر آيه فوق، موافق است، اين است که آنها در صورت احتمال حمل، عده دارند، شرح بيشرتر درباره اين موضوع را در کتب فقهی باید مطالعه کرد.

۲- به «جواهر الكلام»، جلد ۳۲، صفحه ۲۳۲ و کتب فقهی ديگر مراجعه فرمائید.

۳- «كتز العرفان»، جلد ۲، صفحه ۲۶۰.

۴- مرحوم «طبرسى» در «مجمع البيان» می گويد: تَقْدِيرُهُ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ إِنْ ارْتَبَثُمْ فَعِدَّتُهُنَّ أَيْضًا ثَلَاثَةً أَشْهُرًا.

خداوند کار را برا او آسان می سازد» (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا)

هم در این جهان و هم در جهان دیگر، مشکلات او را، چه در رابطه با مسائله جدائی و طلاق و احکام آن، و چه در

رابطه با مسائل دیگر، به لطفش حل می کند.

\* \* \*

در آیه بعد، باز برای تأکید بیشتر روی احکامی که در زمینه طلاق و عده در آیات قبل آمده، می افزاید: «این

فرمان خدا است که آن را بر شما نازل کرده است» (ذلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ).

«و هر کس تقوای الهی پیشه کند، و از مخالفت فرمان او بپرهیزد، خداوند گناهان او را می بخشد، و پاداش او را

بزرگ می سازد» (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُعْظِمُ لَهُ أَجْرًا).

بعضی از مفسران گفته اند: منظور از «سَيِّئَات» در اینجا «گناهان صغیره» است، و منظور از «تقوا» پرهیز از

«گناهان کبیره» است به این ترتیب، پرهیز از کبائر سبب بخشودگی صغاری می شود، شبیه آنچه در آیه ۳۱ سوره

«نساء» آمده است.

و لازمه این سخن، آن است که، مخالفت احکام گذشته در زمینه طلاق و عده، جزء گناهان کبیره محسوب

می شود.<sup>(۱)</sup>

البته، درست است که «سَيِّئَات» گاهی به معنی گناهان صغیره آمده است، ولی در بسیاری از آیات قرآن مجید،

«سَيِّئَات» به عموم گناهان اعم از صغیره و کبیره اطلاق شده است، مثلاً در آیه ۶۵ سوره «مائده» می خوانیم:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقُوا لَكَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ :

«اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ما تمام گناهان گذشته آنها را می بخسیم» (این معنی در آیات

دیگری نیز آمده است).

مسلم است که، ایمان و قبول اسلام، سبب بخشودگی همه گناهان پیشین می شود.

\* \* \*

سومین آیه مورد بحث، توضیح بیشتری درباره حقوق زن بعد از جدائی می دهد، هم از نظر «مسکن» و هم «نفقه»

و هم از جهات دیگر.

نخست درباره چگونگی مسکن زنان مطلقه می فرماید: «آنها را هر جا خودتان سکونت دارید و امکانات شما

ایجاب می کند، سکونت دهید» (أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ).

«وُجْد» (بر وزن حکم) به معنی توانائی و تمکن است، بعضی از مفسران تفسیرهای دیگری برای آن ذکر کرده اند،

که در نتیجه به همین معنی باز می گردد، «راغب» نیز در «مفردات» می گوید: تعبیر به «مِنْ وُجْدِكُمْ» مفهومش

این است که به مقدار توانائی و به اندازه غنای خود، مسکن مناسب برای زنان مطلقه در نظر بگیرید.

طبیعی است، آنجا که مسکن بر عهده شوهر است، بقیه نفقات نیز بر عهده او خواهد بود، دنباله آیه که درباره

«نفقه» زنان باردار سخن می گوید نیز شاهد این مدعای است.

آنگاه به حکم دیگری پرداخته، می گوید: «بِهِ آنَّهَا زِيَانَ نَرْسَانِيَدْ تَا كَارَ رَأَيْهَا تَنَّگَ كَنِيدْ وَ مَجْبُورٌ بِهِ نَقْلِ مَكَانٍ وَ

تَرَكَ نَفْقَهَ وَ شَمَاءَ شَوْنَدْ» (وَ لَا تُضَارُوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ).

مبادا کینه توزی ها، عداوت و نفرت، شما را از راه حق و عدالت منحرف سازد، و آنها را از حقوق مسلم خود، در

مسکن و نفقة محروم کنید، و آن چنان در فشار قرار گیرند که همه چیز را رها کرده، فرار کنند!.

در سومین حکم در مورد زنان باردار می گوید: «و اگر باردار باشند مخارج آنها را تا زمانی که وضع حمل کنند،

بدهید» (وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٌ فَأَنْفِقُوهَا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ).

زیرا مادام که وضع حمل نکرده اند در حال عده هستند، و نفقة و مسکن بر همسر واجب است.

و چهارمین حکم در مورد حقوق «زنان شیرده» می فرماید: «اگر حاضر شدند بعد از جدائی، فرزندان را شیر دهند

اجر و مزد آنها را بپردازید» (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ).

اجر تی متناسب با مقدار و زمان شیر دادن بر حسب عرف و عادت.

و از آنجا که بسیار می شود نوزادان و کودکان مال المصالحه اختلافات دو همسر بعد از جدائی می شوند، در

پنجمین حکم، یک دستور قاطع در این زمینه صادر کرده، می فرماید: «درباره سرنوشت فرزندان با مشاوره

یکدیگر و به طور شایسته تصمیم بگیرید» (وَأَتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ).

مبادا اختلافات دو همسر، ضربه بر منافع کودکان وارد سازد، از نظر جسمی و ظاهري گرفتار خسران شوند، و یا از

نظر عاطفی از محبت و شفقت لازم محروم بمانند، پدر و مادر موظفند خدا را در نظر گیرند، و منافع نوزاد بی دفاع

را فدای اختلافات و اغراض خویش نکنند.

جمله «وَأَتَمِرُوا» از ماده «ایتمار» گاه به معنی «پذیرا شدن دستور» و گاه به معنی «مشاوره» می آید، و در اینجا

معنی دوم مناسب تر است و تعبیر «بِمَعْرُوفٍ» تعبیر جامعی است که هرگونه مشاوره ای را که خیر و صلاح در آن

باشد، شامل می گردد.

و از آنجا که، گاهی بعد از طلاق توافق لازم میان دو همسر برای حفظ مصالح فرزند و مسأله شیر دادن حاصل

نمی شود، در ششمین حکم می فرماید: «وَإِنْ هُرَبَّ كَدَامَ بِرَدِيْغَرِي سُخْتَ گَرَفْتِيدَ وَبِهِ تَوَافَقَ نَرْسِيْدِيدَ، زَنَ دِيْغَرِي

می تواند شیر دادن آن بچه را بر عهده گیرد تا کشمکش‌ها ادامه نیابد» (وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتَرْضِعُ لَهُ أَخْرِي).

اشاره به این که: اگر اختلاف‌ها به طول انجامید خود را معطل نکنند، و کودک را به دیگری بسپارید، در درجه

اول، حق مادر بود که این فرزند را شیر دهد، اکنون که با سخت‌گیری و کشمکش این امر امکان پذیر نیست،

نباید منافع کودک را به دست فراموشی سپرد، باید آن را بر عهده دایه‌ای گذارد.

\* \* \*

آیه بعد، هفتمین و آخرین حکم را در این زمینه بیان کرده، می افزاید: «آنها که امکانات وسیعی دارند، از

امکانات خود انفاق کنند، و آنها که تنگدستند، از آنچه خدا به آنها داده انفاق نمایند، خداوند هیچ کس را جز به

اندازه آنچه به او داده، تکلیف نمی کند» (لِيُنْفِقْ دُوْ سَعَةً مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلِيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا).

آیا این دستور، یعنی انفاق به اندازه توانائی، مربوط به زنانی است که بعد از جدائی، شیر دادن کودکان را بر عهده

می گیرند، و یا مربوط به ایام عده است که در آیات قبل، به طور اجمال اشاره شده بود، و یا مربوط به هر دو

است؟.

معنی اخیر از همه مناسب تر است، هر چند جمعی از مفسران، آن را تنها مربوط به زنان شیرده دانسته اند، در

حالی که در آیات گذشته در این باره تعبیر به «اجر» شده، نه «نفقه و انفاق».

به هر حال، آنها که توانائی کافی دارند، باید مضایقه و سخت‌گیری نکنند، و آنها که تمکن مالی ندارند، بیش از

توانائی خود مأمور نیستند، و زنان نمی توانند ایرادی به آنها داشته باشند.

به این ترتیب، نه آنها که دارند بخل کنند، و نه آنها که ندارند مستحق ملامتند.

و در پایان آیه، برای این که تنگی معیشت، سبب خارج شدن از جاده حق و عدالت نگردد، و هیچ یک زبان به

شکایت نگشایند، می فرماید: «خداؤند به زودی بعد از سختی ها، آسانی و راحتی قرار می دهد» (سَيَجْعَلُ اللَّهُ

بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا).

یعنی غم مخورید، بیتابی نکنید، دنیا به یک حال نمی ماند، مبادا مشکلات مقطوعی و زودگذر، رشته صبر و

شکیباتی شما را پاره کند.

این تعبیر برای همیشه و مخصوصاً هنگام نزول این آیات که مسلمانان از نظر معیشت سخت در فشار بودند، نوید

و بشارتی است از آینده امیدبخش صابران، و اتفاقاً چیزی نگذشت که خداوند درهای رحمت و برکت خود را به

روی آنها گشود.

\* \* \*

نکته ها:

### ۱-احکام «طلاق رجعی»

گفتم «طلاق رجعی» آن است که: شوهر مادام که عده به سر نیامده، هر زمان بخواهد می تواند بازگردد و پیوند

زنashوئی را برقرار سازد، بی آن که نیاز به عقد تازه ای باشد، و جالب این که: رجوع با کمتر سخن و عملی که

نشانه بازگشت باشد، حاصل می گردد.

بعضی از احکامی که در آیات فوق آمده، مانند نفقة و مسكن، مخصوص عده طلاق رجعی است، و همچنین مسئله

عدم خروج زن از خانه همسرش در حال عده، و اما در «طلاق بائن» یعنی طلاقی که قابل رجوع نیست (مانند سومین طلاق) احکام فوق وجود ندارد.

تنها در مورد زن باردار، حق نفقة و مسکن تا زمان وضع حمل ثابت است.

تعبیر به: لا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أُمْرًا: «تو نمی دانی شاید خداوند وضع تازه ای به وجود آورد» نیز

اشاره به این است که همه یا قسمتی از احکام فوق، مربوط به طلاق رجعی است.<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

## ۲- خدا «تکلیف ما لا یطاق» نمی کند

نه تنها حکم عقل، بلکه حکم شرع نیز بر این معنی گواه است، که تکالیف انسان ها باید در حدود توانائی آنها

باشد، جمله: «لَا يَكُلُّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» که در ضمن آیات فوق آمده نیز، اشاره به همین معنی است.

ولی، در بعضی از روایات می خوانیم: منظور از «ما آتاهَا»، «ما أَعْلَمَهَا» است، یعنی خداوند هر کس را به مقداری

تکلیف می کند که به او «اعلام» کرده است، و لذا به این آیه در مباحث «اصل برائت» در «علم اصول» استدلال

کرده اند، که اگر انسان حکمی را نمی داند، مسئولیتی در برابر آن ندارد.

ولی، از آنجا که عدم آگاهی، گاهی سبب عدم توانائی می شود، ممکن است، منظور، جهله باشد که سرچشمه

عجز گردد.

بنابراین، آیه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشد، که هم عدم قدرت را شامل شود و هم جهل را، که موجب عدم

قدرت بر انجام کار می گردد.

۱- برای توضیح بیشتر به کتب فقهی از جمله «جواهر الكلام»، جلد ۳۲، صفحه ۱۲۱ به بعد مراجعه شود.

دقت و ظرافتی که در بیان احکام زنان مطلقه و حقوق آنها در آیات فوق به کار رفته، و حتی بسیاری از

ریزه کاری های این مسئله، در آیات قرآن، که در حقیقت قانون اساسی اسلام است، بازگو شده، دلیل روشنی

است به اهمیتی که اسلام برای نظام خانواده و حفظ حقوق زنان و فرزندان قائل است.

از طلاق، تا آنجا که ممکن است جلوگیری می کند، و ریشه های آن را می خشکاند، اما، هر گاه کار به بن بست

کشید و چاره ای جز طلاق و جدائی نبود، اجازه نمی دهد، حقوق فرزندان و یا زنان در این کشمکش پایمال گردد،

حتی طرح جدائی را طوری می ریزد که امکان بازگشت غالباً وجود داشته باشد.

دستوراتی همچون امساك به معروف و جدائی به معروف و نیز عدم زیان و ضرر و تضیيق و سخت گیری نسبت به

زنان، و همچنین مشاوره شایسته برای روشن ساختن سرنوشت کودکان، و مانند اینها که در آیات فوق آمده

است، همگی گواه بر این معنی است.

اما، متأسفانه عدم آگاهی بسیاری از مسلمانان از این امور، و یا عدم عمل به آن در عین آگاهی، سبب شده است

که در هنگام جدائی و طلاق، مشکلات زیادی برای خانواده ها و مخصوصاً فرزندان، به وجود آید، و این نیست جز

به خاطر این که مسلمانان از چشمeh فیض بخش قرآن دور ماندند.

مثالاً با این که قرآن با صراحة می گوید: زنان مطلقه نباید در دوران عده از خانه شوهر بیرون روند و شوهر حق

ندارد آنها را بیرون بفرستد، کاری که اگر انجام شود، امید بازگشت غالب زنان به زندگی زناشوئی بسیار زیاد

است، اما کمتر زن و مرد مسلمانی را پیدا می کنید که بعد از جدائی و طلاق، به این دستور اسلامی عمل کند، و

این راستی مایه تأسف است.

«۸» وَ كَائِنٌ مِنْ قَرِيئَهُ عَتَّتْ عَنْ أَمْرٍ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاها حِسَابًا شَدِيدًا وَ عَذَّبْنَاها عَذَابًا نُكْرًا

«۹» فَدَافَقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَ كَانَ عَاقِبَهُ أَمْرِهَا خُسْرًا

«۱۰» أَعَدَ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا

«۱۱» رَسُولًا يَتَّلُّوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللَّهِ مُبَيِّناتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ

بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا

ترجمه :

۸- چه بسیار شهرها و آبادی ها که اهل آن از فرمان خدا و رسولانش سرپیچی کردند و ما به شدت به حسابشان

رسیدیم و به مجازات کم نظیری گرفتار ساختیم!

۹- آنها آثار سوء کار خود را چشیدند؛ و عاقبت کارشان خسران بود!

۱۰- خداوند عذاب سختی برای آنها فراهم ساخته؛ پس از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید ای خردمندانی که

ایمان آورده اید! (زیرا) خداوند چیزی که مایه تذکر است بر شما نازل کرده؛

۱۱- رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند تا کسانی را که ایمان آورده و

کارهای شایسته انجام داده اند، از تاریکی ها به سوی نور خارج سازد. و هر کس به خدا ایمان آورده و اعمال صالح

انجام دهد، او را در باغ هائی از بهشت وارد سازد که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه در آن می مانند،

و خداوند روزی نیکوئی برای او قرار داده است!

## سرانجام دردناک سرکشان

شیوه قرآن این است که، در بسیاری از موارد، بعد از ذکر یک سلسله از دستورات عملی، اشاره به وضع امت های پیشین می کند، تا مسلمانان نتیجه «اطاعت» و «عصیان» را در سرگذشت آنها ببینند، و مسأله شکل حسّی به خود گیرد.

لذا، در این سوره نیز، بعد از ذکر وظائف مردان و زنان در موقع طلاق و جدائی، به سراغ همین معنی رفته، و به عاصیان و گردن کشان هشدار می دهد.

نخست می فرماید: «چه بسیار شهرها و آبادی ها که اهل آن در برابر فرمان پروردگار و رسولانش، طغیان و سرپیچی کردند، و ما حساب آنها را با دقت و شدت رسیدیم و آنها را به مجازات وحشتناک و عذاب کم نظیری گرفتار ساختیم»! (وَ كَائِنٌ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسَبَنَا هَا حِسَابًا شَدِيدًا وَ عَذَّبَنَا هَا عَذَابًا نُكْرًا).<sup>(۱)</sup> منظور از «قریه»، چنان که قبلًا نیز گفته ایم، محل اجتماع انسان ها اعم از شهر و روستا است، و در اینجا منظور اهل آنها می باشد.

«عَتَتْ» از ماده «عَتَّوْ» (بر وزن غلوّ) به معنی سرپیچی از اطاعت است.

---

۱- «کَائِنٌ» به عقیده مشهور علمای ادب، اسمی است مرکب از «كاف» تشبيه و «أَيٌّ» توأم با تنوین و چون تنوین داخل بنای این اسم شده، در وقف هم خوانده می شود، و در کتابت قرآن ها نیز نوشته شده است، و معنی آن همانند معنی «كَمْ» خبریه است، هر چند تفاوت مختصی با آن دارد، و نظر غیر مشهور بر این است که این یک اسم بسیط است و کاف و نون آن جزء کلمه می باشد.

و «نُكْر» (بر وزن شکر) به معنی کار مشکل و بی سابقه یا م سابقه می باشد.

«حِسَابًا شَدِيدًا» یا به معنی حساب دقیق و توأم با سخت گیری است، و یا به معنی مجازات شدید است، که نتیجه

حساب دقیق می باشد، و در هر حال، اشاره به عذاب این اقوام سرکش در این دنیا است، که گروهی با طوفان،

گروهی با زلزله های ویرانگر، گروهی با صاعقه و مانند آن، ریشه کن شدند، و شهرها و دیار ویران شده آنها به

صورت درس عبرتی برای آیندگان باقی ماند.

\* \* \*

لذا، در آیه بعد می افزاید: «آنها و بال کفر و گناه خود را چشیدند، و عاقبت امر آنها خسران و زیان بود» (فَذَاقُتْ

وَبَالَّأْمِرِهَا وَ كَانَ عَاقِبَةً أَمْرِهَا خُسْرًا).

چه زیانی از این بدتر که سرمایه های خداداد را از کف دادند، و در این بازار تجارت دنیا، نه تنها متابعی نخریدند،

بلکه سرانجام با عذاب الهی نابود شدند.

بعضی «حساب شدید» و «عذاب نکر» را در اینجا اشاره به «عذاب قیامت» دانسته اند، و فعل ماضی را به معنی

مستقبل گرفته اند، ولی، هیچ موجبی برای این کار نیست، به خصوص این که از عذاب قیامت، در آیه بعد، سخن

به میان خواهد آمد، و این خود گواه زنده ای است بر این که، عذاب در اینجا عذاب دنیا است.

\* \* \*

پس از آن، به عذاب اخروی آنها اشاره کرده، می فرماید: «خداوند عذاب شدیدی برای آنها آماده ساخته» (أَعَدَّ

اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا).

عذابی دردنگی، شدید، وحشت انگیز، خوار کننده، رسواگر، و همیشگی در دوزخ برای آنها از هم اکنون فراهم

است.

حال که چنین است «از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید ای صاحبان اندیشه و مغز، ای کسانی که ایمان آورده اید!»

(فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا).

فکر و اندیشه از یکسو، ایمان و آیات الهی از سوی دیگر، به شما هشدار می دهد که: سرنوشت اقوام متمرد و

طغیان گر را ببینید، و از آن عبرت بگیرید، مبادا در صف آنها واقع شوید، که خداوند هم در این جهان شما را به

مجازات هولناک و بی سابقه ای گرفتار می کند، و هم عذاب شدید آخرت در انتظار شما است.

سپس، مؤمنان اندیشمند را مخاطب ساخته می افزاید: «خداوند آن چیزی که مایه تذکر شما است بر شما نازل

کرده است» (قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا).

\* \* \*

«و رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت می کند تا کسانی را که ایمان آورده اند و

عمل صالح انجام داده اند از تاریکی ها به سوی نور، هدایت کند» (رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّناتٍ لِيُخْرِجَ

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ).

در این که منظور از «ذکر» چیست؟ و مراد از «رسول» کیست؟ در میان مفسران گفتگو است.

جمعی «ذکر» را به معنی «قرآن» می دانند، در حالی که جمع دیگری به «رسول خدا»<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> تفسیر

کرده اند؛ چرا که مایه تذکر و یادآوری مردم است.

مطابق این تفسیر «رسولاً» که بعد از آن آمده، شخص پیامبر است (و کلام محنوفی ندارد) ولی منظور از «نازل

کردن» در اینجا اعطای وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امت، از سوی خدا است.

اما، اگر «ذکر» را به معنی قرآن مجید بگیریم، «رسولاً» نمی تواند بدل از آن باشد، و در این جمله محدودی است و در تقدیر چنین است: **أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا وَ أَرْسَلَ رَسُولًا**: «خداوند مایه تذکری برای شما نازل کرد، و رسولی فرستاد.».

بعضی «رسول» را به معنی «جبرئیل» تفسیر کرده اند، و در این صورت نزول او نزول حقیقی خواهد بود؛ چرا که از آسمان نازل می شد، ولی این تفسیر با جمله: **يَتَلَوُ عَلَيْكُمْ آياتِ اللَّهِ**: «آیات خدا را بر شما می خواند» سازگار نیست، زیرا «جبرئیل» مستقیماً آیات الهی را بر مؤمنان نمی خواند.

کوتاه سخن این که: هر یک از این تفسیرها، «مزیت» و «مشکلی» دارد، ولی روی هم رفته تفسیر اول (ذکر به معنی قرآن و رسول به معنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از همه بهتر است؛ زیرا در آیات بسیار زیادی، کلمه «ذکر» بر قرآن اطلاق شده، مخصوصاً آنجا که با کلمه «ازال» همراه باشد، به گونه ای که هر گاه «نزول ذکر» گفته شود، قرآن تداعی می کند.

در آیه ۴۴ سوره «نحل» می خوانیم: **وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ**: «ما ذکر را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه بر آنها نازل شده است را تبیین کنی.»

و در آیه ۶ سوره «حجر» آمده است: **وَ قَالُوا يَا أُولَئِكَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ**: «دشمنان گفتند: ای کسی که ذکر بر تو نازل شده تو دیوانه ای!»

و اگر در بعضی از روایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) آمده: منظور از «ذکر» رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و «اهل الذکر» مائیم، ممکن است اشاره به بطون آیه باشد؛ زیرا می دانیم «اهل الذکر» که در آیه: **فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ**

گُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ: «از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمی دانید»<sup>(۱)</sup> آمده به معنی خصوص اهل بیت (علیهم السلام) نیست، بلکه

شأن نزول آن علمای اهل کتاب است، ولی با توجه به این که «ذکر» معنی وسیعی دارد که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

را نیز شامل می شود، این یکی از مصداق های آن محسوب می شود.<sup>(۲)</sup>

به هر حال، هدف نهائی از ارسال این رسول و انزال این کتاب آسمانی، این است که با تلاوت آیات الهی آنها را از

ظلمت های کفر، جهل، گناه و فساد اخلاق بیرون آورده، به سوی نور ایمان، توحید، و تقوا، رهنمون گردد، و در

حقیقت، تمام اهداف بعثت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و نزول قرآن در همین یک جمله خلاصه شده، «خارج کردن از

ظلمت ها به نور»، و قابل توجه این که «ظلمات» به صیغه جمع و «نور» به صیغه مفرد ذکر شده، زیرا شرک و کفر

و فساد، عامل پراکندگی و چندگانگی است، در حالی که ایمان و توحید و تقوا، عامل وحدت و یگانگی می باشد.

و در پایان آیه، به اجر و پاداش کسانی که ایمان و عمل صالح دارند اشاره کرده، می افزاید: «کسی که به خدا

ایمان آورد ، و عمل صالح انجام دهد، و این راه را تداوم بخشد، خداوند او را در باغ هائی از بهشت داخل می کند

که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه و برای همیشه در آن خواهد ماند، و خداوند روزی نیکوئی برای او

قرار داده است: (وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبْدًا قَدْ أَحْسَنَ

اللَّهُ لَهُ رِزْقًا).

تعبیر به «یؤمِن» و «یعْمَل» به صورت فعل مضارع، اشاره به این است که ایمان و عمل صالح آنها، محدود به زمان

خاصی نیست، بلکه استمرار و تداوم دارد.(۱)

و تعبیر به «حال‌دین» دلیل بر جاودانگی بهشت است، بنابراین، ذکر کلمه «أبداً» بعد از آن تأکیدی برای «خلود»

محسوب می‌شود.

تعبیر «رزقاً» به صورت «نکره»، اشاره به عظمت و اهمیت روزی‌های نیکوئی است که خداوند برای این جمعیت

فراهم می‌سازد، و مفهوم وسیعی دارد، که هر گونه موهبت الهی را در آخرت و حتی در دنیا نیز دربر می‌گیرد،

چرا که نتیجه ایمان و تقوا، تنها مربوط به آخرت نیست، افراد مؤمن و پرهیزگار در این دنیا نیز، زندگی پاک تر،

آرام تر و لذتبخش تری دارند.

\* \* \*

---

۱- باید توجه داشت ضمیرهایی که در آیه به کار رفته بعضی (حال‌دین) به صورت جمع و بعضی به صورت مفرد است، و این به خاطر آن است که آنجا هم که به صورت مفرد است به معنی جنس و جمع است.

«۱۲» اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ

اللَّهُ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

ترجمه :

۱۲- خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آنها را؛ فرمان او در میان آنها

پیوسته فرود می آید تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست و این که علم او به همه چیز احاطه دارد!

تفسیر:

هدف از آفرینش عالم معرفت است

این آیه که آخرین آیه سوره «طلاق» است، اشاره پرمعنی روشنی به عظمت قدرت خداوند در آفرینش آسمان ها

و زمین، و نیز هدف نهائی این آفرینش دارد، و بحث هائی را که در آیات گذشته پیرامون وعده ثواب عظیم به

مؤمنان پرهیزگار، و همچنین وعده هائی که به گشودن گره مشکلات آنها داده، تکمیل می کند، بدیهی است،

خداوندی که قدرت بر این آفرینش عظیم دارد، توانائی بر انجام آن وعده ها در این جهان و جهان دیگر نیز دارد.

نخست می فرماید: «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید» (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ).

«و از زمین نیز همانند آن» (وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ).

یعنی همان گونه که آسمان ها «هفتگانه» اند زمین ها نیز هفتگانه می باشند، و این تنها آیه ای از قرآن مجید

است که اشاره به زمین های هفتگانه می کند.

اکنون ببینیم منظور از این آسمان های هفتگانه و زمین های مشابه آن چیست؟ در این زمینه در جلد اول، ذیل

آیه ۲۹ سوره «بقره» و در جلد بیستم، ذیل آیه ۱۲ سوره «فصلت»، بحث های مشرووحی داشتیم، لذا در اینجا به

اشاره فشرده ای قناعت می کنیم، و آن این که:

ممکن است، منظور از عدد هفت، همان کثرت باشد؛ زیرا این تعبیر در قرآن مجید و غیر آن، گاه به معنی کثرت

آمده است، مثلاً می گوئیم: اگر هفت دریا را هم بیاوری کافی نیست.

بنابراین، منظور از هفت آسمان و هفت زمین، تعداد عظیم و کثیر کواكب آسمانی و کراتی مشابه زمین است.

اما، اگر عدد هفت را برای «تعداد» و شماره بدانیم، مفهوم آن وجود هفت آسمان می شود، و با توجه به آیه ۶

سوره «صافات» که می گوید: **إِنَّا رَبَّنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ**: «ما آسمان نزدیک (آسمان اول) را با کواكب و

ستارگان زینت بخشیدیم» روشن می شود که، آنچه ما می بینیم و علم و دانش بشر به آن احاطه دارد، همه

مربوط به آسمان اول است، و ماورای این ثوابت و سیارات، شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس علم ما

بیرون است.

این، در مورد آسمان های هفتگانه، و اما در مورد زمین های هفتگانه ممکن است اشاره به طبقات مختلف کره

زمین باشد، زیرا امروز ثابت شده که زمین از قشرهای گوناگونی تشکیل یافته.

و یا اشاره به اقلیم های هفتگانه روی زمین؛ چرا که هم در گذشته و هم امروز، کره زمین را به هفت «منطقه»

تقسیم می کردند (البته طرز تقسیم در گذشته و امروز متفاوت است، امروز زمین به دو منطقه منجمد شمالی و

جنوبی و دو منطقه معتدل و دو منطقه حاره و یک منطقه استوائی تقسیم می شود، اما در گذشته اقلیم های

هفتگانه به شکل دیگری تقسیم می شد).

و ممکن است در اینجا نیز عدد هفت که از تعبیر «مِثْلَهُنَّ» استفاده می شود، برای «تکثیر» و اشاره به زمین های

متعددی باشد که در عالم هستی وجود دارد.

تا آنجا که بعضی از دانشمندان فلکی می گویند: کراتی که مشابه کره زمین، بر گرد خورشیدها در این عالم بزرگ

گردش می کند، حداقل سیصد میلیون کره است!<sup>(۱)-(۲)</sup>

هر چند، با اطلاعات کمی که ما از ماورای منظومه شمسی داریم، به دست دادن عدد در این زمینه کار مشکلی

است، ولی به هر حال، دانشمندان دیگر فلکی نیز تأکید می کنند که در کهکشانی که منظومه شمسی جزء آن

است، میلیون ها میلیون کره وجود دارد که در شرایطی مشابه کره زمین قرار گرفته، و مرکز حیات و زندگی

می باشد.

البته، ممکن است پیشرفت علم و دانش بشر در آینده، اطلاعات بیشتری درباره تفسیر این گونه آیات در اختیار

ما بگذارد.

آنگاه، به مسأله تدبیر این عالم بزرگ به وسیله فرمان خداوند اشاره کرده می افزاید: «امر و فرمان او در میان آنها

پیوسته نازل می شود» (يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بِيَنْهَنَّ).

۱- تفسیر «مراغی»، جلد ۲۸، صفحه ۱۵۱

در حدیثی که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده نیز می خوانیم: لِهِنَّهُ النَّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنُ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ: «این ستارگانی که در آسمان است شهرهای همچون شهرهای روی زمین دارند» (تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۱۵).

۲- احتمال چهارمی نیز در تفسیر این آیه وجود دارد که از آنچه در بالا آمد گستردۀ تراست و آن این که: اطراف کره زمین از هر سو نگاه کنی ستاره ها و کهکشان ها نمایان است، بنابراین همان گونه که در بالای سر ما ستارگان آسمان فراوانند، در زیر پای ما (یعنی) آن طرف کره زمین نیز اگر باستیم بالای سر ما ستارگان فراوان و کهکشان های بسیار قرار دارد، بر این اساس آسمان به معنی بالای سر ما و زمین به معنی زیر پای ما می باشد و در هر طرف عوالم هفتگانه (عوالم بسیار) وجود دارد: قسمتی نسبت به ما آسمان است و قسمتی نسبت به ما زمین.

پیدا است منظور از «أمر» در اینجا همان فرمان تکوینی خداوند در مورد تدبیر این عالم بزرگ و آسمان‌ها و

زمین‌های هفتگانه است؛ چرا که او پیوسته با فرمان مخصوص خود، آنها را در مسیر منظمی هدایت و رهبری می‌کند.

در حقیقت این آیه، شبیه آیه ۵ سوره «سجده» که می‌فرماید: يُدْبِرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ: «او تدبیر امور از آسمان به زمین می‌کند».

به هر حال، اگر تدبیر او لحظه‌ای از این عالم برداشته شود، نظام همگی در هم می‌ریزد، و راه فنا پیش می‌گیرند.

و در پایان، به هدف این آفرینش عظیم اشاره کرده، می‌گوید: «اینها همه به خاطر آن است که شما بدانید خداوند بر هر چیزی توانا است و علم و آگاهی او به همه چیز احاطه دارد» (لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحْاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا).

چه تعبیر جالبی که هدف این آفرینش عظیم را، آگاهی انسان از صفات خدا از علم و قدرت او می‌شمرد، که آگاهی از این دو صفت برای تربیت انسان کافی است.

انسان، باید بداند او بر تمام اسرار وجودش احاطه دارد، و از همه اعمالش باخبر است، و نیز بداند وعده هایش در زمینه معاد و رستاخیز، در زمینه پاداش و کیفر، و در زمینه وعده پیروزی مؤمنان تخلف ناپذیر است.

آری، خدائی که چنین «علم» و «قدرتی» دارد و نظام عالم هستی را اداره می‌کند، اگر احکامی در زمینه زندگی انسان‌ها، در رابطه با طلاق و حقوق زنان قرار داده، همگی روی حساب دقیق و متقن است.

در زمینه «هدف آفرینش» بحث مشروحی ذیل آیه ۵۶ «ذاریات»، جلد ۲۲ تفسیر «نمونه» داشته ایم.

قابل توجه این که: در آیات مختلف قرآن، اشاراتی به هدف آفرینش انسان یا مجموع این جهان شده، که در بدو

امر ممکن است مختلف به نظر برسد، ولی با دقت می بینیم همه به یک حقیقت بازمی گردند:

۱- در آیه ۵۶ «ذاریات»، هدف آفرینش انسان و جن را «عبادت» می شمرد (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ).

۲- در آیه ۷ سوره «هود»، هدف آفرینش آسمان‌ها و زمین را آزمون بشر معرفی می کند (وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً).

۳- در آیه ۱۱۹ «هود»، هدف را رحمت الهی می شمرد (وَ لِذِلِكَ خَلَقَهُمْ).

۴- و بالاخره در آیه مورد بحث، هدف را علم و آگاهی از صفات خدا دانسته است (لِتَعْلَمُوا...).

کمی دقت در این آیات، نشان می دهد، بعضی مقدمه برای بعضی دیگر است، آگاهی و معرفت، مقدمه ای است

برای بندگی و عبادت ، و آن نیز مقدمه ای است برای آزمون و تربیت بشر، و آن هم مقدمه ای است برای

بهره گیری از رحمت خدا (دقیقت کنید).

\* \* \*

خداآوند! اکنون که ما را به هدف آفرینش بزرگت آشنا فرمودی، در وصول به این هدف بزرگ ما را یاری کن!  
پروردگار! علم و قدرت بی پایان و رحمت نیز بی انتهای است، ما را از این رحمت بی انتها بهره ای عنایت فرما!  
بارالها! قرآن و پیامبر را برای بیرون بردن مؤمنان از ظلمات به نور نازل کردی ما را از ظلمت گناه و هوای نفس  
بیرون بر، و قلب ما را به نور ایمان و تقوا روشن نما!

آمِینَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره طلاق

## سوره مبارکه تحریم

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۱۲ آیه است.

### محتوای سوره تحریم

این سوره عمدتاً از چهار بخش تشکیل شده است:

بخش اول: که از آیه یک تا پنج ادامه دارد، مربوط به ماجرای پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) با بعضی از همسرانش می باشد،

تحریم فرمود، و آیات فوق نازل شد و همسران پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) را مورد ملامت قرار داد، که شرح آن در شأن

نزول، به خواستخدا خواهد آمد.

بخش دوم: که از آیه ۶ تا ۸ ادامه دارد، خطابی است کلی به همه مؤمنان در مورد مراقبت در امر تعلیم و تربیت

خانواده، و لزوم توبه از گناهان.

بخش سوم: که تنها یک آیه است، خطاب به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) در مورد جهاد با کفار و منافقین است.

بخش چهارم: آخرین بخش سوره و شامل آیات ۱۰ تا ۱۲ می باشد، خداوند برای تبیین بخش های قبل، شرح حال

دو نفر از زنان صالح (مریم و همسر فرعون) و دو نفر از زنان ناصالح (همسر نوح و همسر لوط) را بیان کرده است و

در واقع به زنان مسلمین و به خصوص همسران پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) هشدار می دهد که خود را با گروه اول

هماهنگ کنند نه دوم.

\* \* \*

## فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از رسول خدا<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> چنین نقل شده، «هر کس این سوره را بخواند: أَعْطَاهُ اللَّهُ تَوْبَةً نَصُوحًا»:

خداؤند توفیق توبه خالص به او می دهد». <sup>(۱)</sup>

و در حدیثی از امام صادق<sup>(علیہ السلام)</sup> می خوانیم: «هر کس سوره طلاق و تحریم را در نماز فریضه بخواند، خداوند او

را در قیامت از ترس و اندوه پناه می دهد، و از آتش دوزخ رهائی می بخشد، و او را به خاطر تلاوت این سوره و

مداومت بر آن، وارد بهشت می کند، زیرا این دو سوره ، از آن پیغمبر<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> است». <sup>(۲)</sup>

\* \* \*

۱- «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۱۱

۲- «ثواب الاعمال»، طبق نقل تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۶۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«۱» يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَخْلَى اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْواجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

«۲» قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةً أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَأُكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

«۳» وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيَّ إِلَى بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأْتُهُ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضِ فَلَمَّا

نَبَأْهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأْكَ هَذَا قَالَ نَبَأْنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ

«۴» إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهِرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ

بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ

«۵» عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَقْكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْواجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ وَ

أَنْكَارًا

ترجمه :

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱- ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی؟! و

خداوند آمرزند و رحیم است.

۲- خداوند راه گشودن سوگندها یتان را روشن ساخته؛ و خداوند مولای شماست و او دانا و حکیم است.

۳- (به خاطر بیاورید) هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که

وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر

خودداری نمود؛ هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: «چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟!؟»

فرمود: «خداؤند عالم و آگاه مرا باخبر ساخت!»

۴- اگر از کار خود توبه کنید (به نفع شماست زیرا) دل هایتان از حق منحرف گشته؛ و اگر بر ضد او دست به

دست هم دهید، (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و

فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند.

۵- امید است اگر او شما را طلاق دهد، پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی

مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده، زنانی غیر باکره و باکره!

## شأن نزول:

در شأن نزول آیات فوق، روایات زیادی در کتب تفسیر، حدیث و تاریخ شیعه و اهل سنت نقل شده است، که ما از

میان آنها آنچه مشهور تر و مناسب تر به نظر می رسد انتخاب کرده ایم و آن این که:

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) گاه که نزد «زینب بنت جحش» (یکی از همسرانش) می رفت «زینب» او را نگاه می داشت و

از عسلی که تهیه کرده بود خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) می آورد، این سخن به گوش «عاویش» رسید، بر او گران

آمد، می گوید: من با «حفصه» (یکی دیگر از همسران پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) قرار گذاشتیم هروقت پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

نزد یکی از ما آمد، فوراً بگوئیم آیا صمغ «مفاییر» خورده ای؟! («مفاییر» صمغی بود که یکی از درختان «حجاز»

به نام «عرفط» (بر وزن هرمز) تراوش می کرد و بوی نامناسبی داشت) و پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) مقید بود که هرگز

بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود، بلکه به عکس، اصرار داشت همیشه خوشبو و معطر باشد!

به این ترتیب، روزی پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) نزد «حفصه» آمد، او این سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) گفت، حضرت

فرمود: من «مغافیر» نخورده ام، بلکه عسلی نزد «زینب بنت جحش» نوشیدم، و من سوگند یاد می کنم که دیگر

از آن عسل ننوشم (نکند زنبور آن عسل، روی گیاه نامناسبی و احتمالاً «مغافیر» نشسته باشد) ولی، این سخن را

به کسی مگو (مبادا به گوش مردم برسد، و بگویند: چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود تحریم کرده؟ و یا از کار

پیامبر در این مورد و یا مشابه آن تبعیت کنند، و یا به گوش «زینب» برسد و دل شکسته شود).

اما او سرانجام این راز را افشا کرد، و بعداً معلوم شد، اصل این قضیه توطئه‌ای بوده است، پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

سخت ناراحت شد، آیات فوق نازل گشت و ماجرا را چنان پایان داد که، دیگر این گونه کارها در درون خانه

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) تکرار نشود.<sup>(۱)</sup>

در بعضی از روایات نیز آمده است: پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بعد از این ماجرا یک ماه از همسران خود کناره گیری

کرد<sup>(۲)</sup> و حتی شایعه تصمیم آن حضرت (صلی الله علیه وآلہ) نسبت به طلاق آنها منتشر شد، به طوری که سخت به

وحشت افتادند<sup>(۳)</sup> و از کار خود پشیمان شدند.

\* \* \*

۱ - اصل این حدیث را «بخاری» در جلد ۶، از صحیح خود، صفحه ۱۹۴ نقل کرده، و توضیحاتی که در پرانتز ذکر کردیم از کتب دیگر استفاده می شود

۲ - تفسیر «قرطبی» و تفسیرهای دیگر، ذیل آیات مورد بحث

۳ - تفسیر «فی ظلال»، جلد ۸، صفحه ۱۶۳

تفسیر:

سرزنش شدید نسبت به بعضی از همسران پیامبر (صلی الله و علیه و آله)

بدون شک، مرد بزرگی همچون پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، تنها به خودش تعلق ندارد، که به تمام جامعه اسلامی

و عالم بشریت متعلق است، بنابراین، اگر در داخل خانه او توطئه هائی بر ضد وی، هر چند به ظاهر کوچک و

ناچیز، انجام گیرد نباید به سادگی از کنار آن گذشت، حیثیت او نباید نعوذ بالله بازیچه دست این و آن گردد، و

اگر چنین برنامه ای پیش آید، باید با قاطعیت با آن برخورد کرد.

آیات فوق، در حقیقت قاطعیتی است از سوی خداوند بزرگ در برابر چنین حادثه ای، و برای حفظ حیثیت

پیامبرش.

نخست، روی سخن را به خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده می گوید: «ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال

کرده، به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود تحریم می کنی؟! (یا أُيَّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي

مَرْضَاتَ أَرْوَاجِكَ).

معلوم است این تحریم، تحریم شرعی نبود، بلکه به طوری که از آیات بعد استفاده می شود، سوگندی از ناحیه

پیامبر (صلی الله علیه و آله) یاد شده بود، و می دانیم: قسم خوردن بر ترک بعضی از مباحثات، گناهی ندارد.

بنابراین، جمله: لِمَ تُحَرِّمُ: «چرا بر خود تحریم می کنی؟» به عنوان عتاب و سرزنش نیست، بلکه نوعی دلسوزی و

شفقت است.

درست مثل این که ما به کسی که زحمت زیاد برای تحصیل درآمد می کشد و خود از آن بهره چندانی نمی گیرد،

می گوئیم: چرا این قدر به خود زحمت می دهی، و از نتیجه این زحمت بهره نمی گیری؟.

و در پایان آیه می افزاید: «خداوند غفور و رحیم است» (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ).

این عفو و رحمت، نسبت به همسرانی است که، موجبات آن حادثه را فراهم کردند، که اگر راستی توبه کنند،

مشمول آن خواهند بود، یا اشاره به این است که، اولی این بود پیامبر (صلی الله علیہ وآلہ وسّع نعمتہ) چنین سوگندی یاد نمی کرد،

کاری که احتمالاً موجب جرأت و جسارت بعضی از همسران حضرت (صلی الله علیہ وآلہ وسّع نعمتہ) می شد.

\* \* \*

در آیه بعد، اضافه می کند: «خداوند راه گشودن سوگندها یتان را (در این گونه موارد) روشن ساخته است» (قدْ

فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحْلِلَةً أَيْمَانِكُمْ).<sup>(۱)</sup>: به این ترتیب که کفاره قسم را بدھید و خود را آزاد سازید.

باید توجه داشت، اگر سوگند در موردی باشد که ترک کاری رجحان دارد، باید به سوگند عمل کرد، شکستن آن

گناه است، و کفاره دارد.

اما اگر در مواردی باشد که ترک آن عمل، مرجوح باشد، (مانند آیه مورد بحث) در این صورت شکستن آن جایز

است، ولی برای حفظ احترام قسم، بهتر است کفاره نیز داده شود.<sup>(۲)</sup>

آنگاه، می افزاید: «خداوند مولای شما و حافظ و یاور شما است و او علیم و حکیم است» (وَاللَّهُ مَوْلَا كُمْ وَ هُوَ

الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ).

لذا، راه نجات از این گونه سوگندها را برای شما هموار ساخته، و طبق علم و حکمتش، مشکل را برای شما گشوده

۱- «راغب» در «مفہدات» می گوید: در هر مورد «فرض» با «غلی» همراه باشد، به معنی «وجود» است، و هر جا با «لام» باشد، به معنی «عدم ممتویت» بنابراین، در آیه مورد بحث فرض به معنی وجود نیست، بلکه به معنی اجازه است.

۲- «تحلل» ( مصدر باب تفعیل) به معنی حلال کردن است و یا به تعبیر دیگر کاری که گره قسم را بگشايد یعنی «کفاره».

۳- «کفاره قسم» به طوری که از آیه ۸۹ سوره «مائده» استفاده می شود عبارت است از اطعام ده مسکین، یا پوشاندن لباس بر ده نفر، یا آزاد کردن یک بندۀ و کسی که هیچ کدام از اینها را نداشته باشد، سه روزه می گیرد (به جلد پنجم تفسیر «نمونه»، صفحه ۶۱ مراجعه کنید).

است.

از روایات استفاده می شود: پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بعد از نزول این آیه، برده ای آزاد کرده و آنچه را بر خود از طریق

قسم حرام کرده بود، حلال نمود.

\* \* \*

آیه بعد، شرح بیشتری پیرامون این ماجرا داده، می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)

یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی او را زداری نکرد و به دیگران خبر داد، و خداوند پیامبرش

را از این افشاری سر آگاه ساخت، او قسمتی از آن را برای همسرش بازگو کرد و از قسمت دیگری خودداری نمود»

(وَإِذْ أُسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَرْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأْتُ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَغْرَضَ عَنْ بَعْضٍ).

این چه رازی بود که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) به بعضی از همسران خود گفت، که او را زداری نکرد؟، مطابق آنچه در

شأن نزول گفتیم این راز مشتمل بر دو مطلب بود: یکی نوشیدن عسل نزد همسرش «زینب بنت جحش».

و دیگر، تحریم نوشیدن آن بر خود در آینده.

و منظور از همسر غیر را زدارش در این آیه، «حفصه» بود، که او این سخن را شنید و برای «عايشه» بازگو کرد.

پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) چون از طریق وحی، از این افشاری راز، آگاه شده بود، قسمتی از آن را به «حفصه» فرمود، و

برای آن که او زیاد شرمنده و خجل نشود، از ذکر قسمت دیگر خودداری کرد (ممکن است قسمت اول، اصل

نوشیدن عسل باشد و قسمت دوم تحریم آن بر خویشتن).

به هر حال، «هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) این افشاری سر را به او (حفصه) خبر داد او گفت: چه کسی تو را از

این موضوع آگاه کرد» (فلما نبأها به قالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا).

«گفت: خداوند دانا و آگاه مرا با خبر ساخت» (قالَ نَبَأْنِي الْعَلِيمُ الْخَيْرُ).

از مجموع این آیه، بر می آید، بعضی از همسران پیامبر<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> نه تنها او را با سخنان خود ناراحت

می کردند، بلکه مسأله رازداری، که از مهم ترین شرائط یک همسر باوفا است نیز، در آنها نبود، اما به عکس،

رفتار پیامبر<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> با آنها با تمام این اوصاف، چنان بزرگوارانه بود، که حتی حاضر نشد تمام رازی که افشا

کرده بود را به رخ او بکشد، تنها به قسمتی از آن اشاره کرد، و لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی<sup>(علیہ السلام)</sup> آمده

است: مَا اسْتَقْصَى كَرِيمٌ قَطُّ، لِإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ عَرَفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ:

«افراد کریم و بزرگوار، هرگز در مقام احقيق حق شخصی خویش، تا آخرین مرحله، پیش نمی روند، زیرا خداوند

در اینجا در مورد پیامبر<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> می فرماید: او قسمتی را خبر داد و از قسمتی خودداری کرد.<sup>(۱)</sup>

\* \* \*

پس از آن، روی سخن را به این دو همسر که در توطئه بالا دست داشتند کرده، می گوید: «اگر شما از کار خود

تویه کنید، و دست از آزار پیامبر<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> بردارید به سود شما است، زیرا دل های شما با این عمل از حق

منحرف گشته، و به گناه آلوده شده» (إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا).

منظور از این دو نفر، به اتفاق مفسران شیعه و اهل سنت، «حفصه» و «عایشه» است که به ترتیب دختران «عمر»

و «ابویکر» بودند.

«صَغَتْ» از ماده « صغو» (بر وزن عفو) به معنی متمایل شدن به چیزی است لذا می گویند: صَغَتِ النُّجُومُ: «یعنی

ستارگان، متمایل به سوی مغرب شدند»، به همین جهت، واژه «اصقاء»، به معنی گوش فرا دادن به سخن دیگری

آمده است.

و منظور از «صَغَّتْ قُلُوبُكُمَا» در آیه مورد بحث، انحراف دل های آنها از حق، به سوی گناه بوده است.<sup>(۱)</sup>

سپس، اضافه می کند: «اگر شما دو نفر بر ضد او دست به دست هم دهید کاری از پیش نخواهید برد؛ چرا که

خداآوند مولی و یاور او است، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان نیز بعد از آنها پشتیبان او هستند»

(وَ إِنْ تَظَاهِرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَاهِيرٌ).

این تعبیر، نشان می دهد: تا چه حد این ماجرا در قلب پاک پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> و روح عظیم او تأثیر منفی

گذاشته، تا آنجا که، خداوند به دفاع از او پرداخته و با این که قدرت خودش از هر نظر کافی است، حمایت

«جبرئیل»، مؤمنان صالح و فرشتگان دیگر را نیز اعلام می دارد.

قابل توجه این که: در «صحیح بخاری» از «ابن عباس» نقل شده که: «از عمر پرسیدم: آن دو نفر از همسران

پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> که بر ضد او دست به دست هم داده بودند چه کسانی بودند؟

«عمر» گفت: «حفصه» و «عایشه» بودند، سپس افزود: به خدا سوگند! ما در عصر جاهلیت، برای زنان چیزی قائل

نبودیم، تا این که خداوند آیاتی را درباره آنان نازل کرد، و حقوقی برای آنان قرار داد، (و آنها جسور شدند).<sup>(۲)</sup>

۱- طبق تفسیری که در بالا ذکر کردیم و بسیاری از مفسران آن را برگزیده اند، آیه، محدودی دارد و در تقدیر چنین است: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ كَانَتْ خَيْرًا لَكُمَا» (یا «إِنْ تَتُوبَا يَتُبْ عَلَيْكُمَا»- اعراب القرآن، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۳) (یا تقدیر دیگری شبیه به این معنی).

ولی بعضی احتمال داده اند آیه محدودی نداشته باشد و جمله «صَغَّتْ قُلُوبُكُمَا» جزای شرط باشد (با این قید که مفهوم جمله تمایل به سوی حق باشد، نه باطل).

اما این احتمال بسیار بعید است؛ زیرا شرط به صورت فعل مضارع است و جزاء به صورت فعل ماضی، و این به عقیده اکثر نحویین جایز نیست، ضمناً ذکر «قُلُوبُكُمَا» به صیغه جمع، نه تثنیه، به خاطر آن است که دو تثنیه در کنار هم از نظر فصاحت ناخواهایند است و لذا به صورت جمع ذکر شده و معنی آن تثنیه است.

۲- «صحیح بخاری»، جلد ۶، صفحه ۱۹۵، ذیل سوره «تحریم».

در تفسیر «در المنشور» نیز همین معنی، ضمن حديث مفصلی از «ابن عباس» نقل شده، در آن حدیث آمده است

«عمر» می‌گوید: بعد از این ماجرا آگاه شدم که پیامبر<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> از تمام همسرانش کناره گیری کرده، و در

محلی به نام «مشربه ام ابراهیم» اقامت گزیده، خدمتش رسیده عرض کرد: ای رسول خدا! آیا همسرانت را طلاق

گفتی؟ فرمود: نه.

گفتم: اللہ اکبر، ما جمعیت «قریش» پیوسته بر زنانمان مسلط بودیم، اما هنگامی که به «مدینه» آمدیم، جمعی را

دیدیم که زنانشان بر آنان مسلط اند، زنان ما نیز از آنها یاد گرفتند! روزی دیدم همسرم با من مشاجره می‌کند،

من این عمل او را عجیب و زشت شمردم.

گفت: چرا تعجب می‌کنی؟ به خدا همسران پیامبر<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> هم با پیامبر<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> چنین می‌کنند! حتی

گاه از او قهر می‌نمایند، و من به دخترم «حفصه» سفارش کرد: هرگز چنین کاری را نکند.

و گفتم: اگر همسایه ات (منظور «عایشه» است) چنین می‌کند، تو نکن؛ زیرا شرائط او با تو متفاوت است.<sup>۱</sup>

درباره «صالح المؤمنین» بحثی داریم که به خواست خدا در نکات خواهد آمد.

\* \* \*

در آخرین آیه مورد بحث، خداوند روی سخن را به تمام زنان پیامبر<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> کرده، با لحنی که خالی از تهدید

نیست می‌فرماید: «هر گاه او شما را طلاق گوید، امید می‌رود پروردگار به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار

دهد همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه کار، عبادت کننده و مطیع فرمان خدا، زنانی غیر باکره و باکره»

عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقْكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْواجًا حَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَاتِنَاتٍ تَأْبِياتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ تَيَّبَّاتٍ وَأَنْكَارًا).

۱- «در المنشور»، جلد ۶، صفحه ۲۴۳ (با تلخیص).

به این ترتیب، به آنها هشدار می دهد: تصور نکنند: پیامبر هرگز آنها را طلاق نخواهد داد، و نیز تصور نکنند: اگر آنها را طلاق دهد، همسرانی بهتر جانشین آنها نمی شوند، دست از توطئه و مشاجره و آزار بردارند، و گرنه، از افتخار همسری پیامبر برای همیشه محروم می شوند. و زنانی بهتر و با فضیلت تر جای آنها را خواهند گرفت!.

\* \* \*

## نکته ها:

### ۱- اوصاف همسر شایسته

در اینجا قرآن شش وصف، برای همسران خوب شمرده است، که می تواند الگوئی برای همه مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد.

نخست «اسلام» و بعد «ایمان»، یعنی اعتقادی که در اعمق قلب انسان نفوذ کند، و آنگاه حالت «قنوت» یعنی تواضع و اطاعت از همسر و بعد از آن «توبه»، یعنی اگر کار خلافی از او سر زند در اشتباه خود اصرار نورزد، و از در عذرخواهی درآید.

و پس از آن «عبادت» خداوند، عبادتی که روح و جان او را بسازد، و پاک و پاکیزه کند، و سپس «اطاعت فرمان خدا» و پرهیز از هرگونه گناه.

قابل توجه این که «سائحات» جمع «سائح» را بسیاری از مفسران به معنی «صائم» و روزه دار تفسیر کرده اند. ولی به طوری که «راغب» در «مفردات» می گوید: روزه بر دو گونه است: «روزه حقيقی» که به معنی ترك غذا و آمیزش است، و «روزه حكمی» که به معنی نگهداری اعضای بدن از گناهان است، و منظور از روزه در اینجا معنی دوم است (این گفته «راغب» با توجه به مناسبت مقام جالب به نظر می رسد، ولی باید دانست «سائح» را به معنی

کسی که در طریق اطاعت خدا سیر می کند نیز تفسیر کرده اند).<sup>(۱)</sup>

این نیز قابل توجه است که: قرآن روی باکره و غیر باکره بودن زن تکیه نکرده، و برای آن اهمیتی قائل نشده؛ زیرا

در مقابل اوصاف معنوی که ذکر شد، این مسئله اهمیت چندانی ندارد.

\* \* \*

## ۲- منظور از « صالح المؤمنین » کیست؟

بدون شک، « صالح المؤمنین » معنی وسیعی دارد که همه مؤمنان صالح، با تقوا و کامل الایمان را شامل می شود،

هر چند « صالح » در اینجا مفرد است، و نه جمع، ولی چون معنی جنسی دارد، از آن عمومیت استفاده می شود.<sup>(۲)</sup>

اما، در این که مصدق اتم و اکمل آن در اینجا کیست؟ از روایات متعددی استفاده می شود که، منظور « امیر

مؤمنان علی »<sup>(علیه السلام)</sup> است.

در حدیثی از امام باقر<sup>(علیه السلام)</sup> می خوانیم:

لَقَدْ عَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ<sup>(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)</sup> عَلِيًّا<sup>(علیه السلام)</sup> أَصْحَابَهُ مَرَّتَيْنِ: أَمَا مَرَّةً فَحَيْثُ قَالَ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَّمِي مَوْلَاهُ» وَ

أَمَا الثَّانِيَةُ فَحَيْثُ نَزَّلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ...» أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ<sup>(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)</sup>

بِيَدِ عَلَى<sup>(علیه السلام)</sup> فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ!!

رسول خدا دو بار علی<sup>(علیه السلام)</sup> را (با صراحة) به یارانش معرفی کرده یک بار آنجا که فرمود: (در غدیر خم): مَنْ

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَّمِي مَوْلَاهُ: «هر کس من مولای او هستم علی مولای او است»، و اما بار دوم هنگامی که آیه: إِنَّ اللَّهَ هُوَ

۱- «سایح» از ماده «سیاحت» در اصل به جهانگردانی می گفتند که بدون زاد و توشه راه می افتادند، و با کمک های مردم زندگی می کردند، و از آنجا که روزه دار از غذا امساك می کند تا وقت افطار فرا رسید، و از این نظر شبیه سیاحت کنندگان است، این واژه به شخص «صائم» اطلاق شده است.

۲- بعضی « صالح » را در اینجا جمع دانسته گفته اند: نظر به این که واو « صالحوا » به هنگام اضافه حذف می شود در رسم الخط قرآن نیز نیامده است، ولی، این معنی بعید به نظر می رسد.

مَوْلَاهُ... : نازل شد، رسول خدا دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: ای مردم این صالح المؤمنین است!«.<sup>(۱)</sup>

این معنی را بسیاری از علمای اهل سنت نیز در کتاب های خود نقل کرده اند از جمله علامه «ثعلبی» و علامه

«گنجی» در «کفاية الطالب» و «ابو حیان اندلسی» و «سبط ابن جوزی» و غیر آنها.<sup>(۲)</sup>

جمعی از مفسران از جمله: «سیوطی» در «در المنشور» ذیل آیه مورد بحث و «قرطبی» در تفسیر معروف خود و

همچنین «آلوسی» در «روح المعانی» در تفسیر همین آیه این روایت را نقل کرده اند.

نویسنده «روح البيان» بعد از نقل این روایت از «مجاهد» می گوید: مؤید این حدیث، حدیث معروف «منزلت»

است، که پیامبر (صلی الله عليه وآله) به علی (علیه السلام) فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»، زیرا عنوان «صالحین»

در آیات قرآن برای انبیاء آمده است، از جمله در آیه «وَكُلًاً جَعَلْنَا صَالِحِينَ»<sup>(۳)</sup> و در آیه «وَالْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ»<sup>(۴)</sup>

می باشد (که در اولی عنوان «صالح»، به جمعی از انبیاء، و در دومی به حضرت یوسف اطلاق شده است) هنگامی

که علی (علیه السلام) به منزله «هارون» باشد، او نیز مصدق صالح است (دقیقت کنید).

کوتاه سخن این که: احادیث در این زمینه فراوان است، مفسر معروف محدث «بحرانی» در تفسیر «برهان» بعد از

ذکر روایتی در این زمینه، از «محمد بن عباس»<sup>(۵)</sup> نقل می کند، او ۵۲ حدیث در این زمینه از طرق شیعه و اهل

سنت جمع آوری کرده، سپس خود او به نقل قسمتی از آن می پردازد.<sup>(۶)</sup>

\* \* \*

۱- تفسیر «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۱۶

۲- برای توضیح بیشتر به جلد ۳، «حقائق الحق»، صفحه ۳۱۱ مراجعه فرمائید.

۳- انبیاء، آیه ۷۲

۴- یوسف، آیه ۱۰۱

۵- به نظر می رسد که «محمد بن عباس» در اینجا همان «ابو عبدالله» معروف به «ابن الحجام» است، نویسنده کتاب «ما نزل من القرآن من اهل بیت» که جمعی از علماء گفته اند: کتابی است که همچون آن تاکنون تألیف نیافته (جامع الرواء، جلد ۲، صفحه ۱۳۴).

۶- تفسیر «برهان»، جلد ۴، صفحه ۳۵۳، ذیل حدیث ۲

### ۳- نارضائی پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> از بعضی همسران خود

در طول تاریخ، بسیارند بزرگانی که همسرانی در شأن خود نداشتند، و از عدم اجتماع شرائط لازم در آنها رنج

می بردند، که در قرآن مجید نیز نمونه هائی از آنها در میان انبیای بزرگ ذکر شده است.

آیات فوق، نشان می دهد، پیامبر اسلام<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> نسبت به بعضی از همسرانش چنین بود، آنها به خاطر

رقابت هائی که با یکدیگر داشتند:

گاه روح پاک حضرتش را جریحه دار می کردند.

و گاه به اعتراض نسبت به او و یا افشاء سرّش می پرداختند، تا آنجا که خداوند، به سرزنش آنان و دفاع از

پیامرش پرداخته، و مؤکدترین بیان را در این زمینه فرموده، و حتی آنها را تهدید به طلاق می کند، و چنان که

دیدیم، بعد از ماجرای آیات فوق، پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> حدود یک ماه از همسرانش قهر کرد، شاید خود را اصلاح

کنند!

اصولاً، تاریخ زندگی آن حضرت<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> به خوبی نشان می دهد: بعضی از همسران پیامبر

تنها معرفت لازم را نسبت به مقام نبوت نداشتند، که، گاه او را همچون یک فرد عادی مورد بازخواست، و حتی

خدای نکرده، مورد اهانت قرار می دادند! بنابراین، اصرار بر این معنا که همه آنها افرادی شایسته و کاملی

بوده اند، بی دلیل به نظر می رسد، آن هم با توجه به صراحة آیات فوق.

تاریخ اسلام، نسبت به زنان بعد از پیامبر<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup> مخصوصاً داستان جنگ «جمل» نیز نشان داد که، این

معنی نه تنها در عصر آن حضرت<sup>(صلی الله علیه و آله)</sup>، که بعد از او نسبت به جانشینانش نیز تکرار شده است، که اینجا

جای شرح همه این مسائل نیست.

اصولاً، تعبیر آیات فوق که می گوید: «هر گاه پیامبر شما را طلاق دهد، خداوند زنانی از شما بهتر که واجد صفات

ششگانه مذکور در آیه باشند به او می دهد» بیانگر این واقعیت است که، لاقل بعضی از همسران حضرت واجد

این شرایط نبودند.

مراجعه به آیات سوره «احزاب» درباره زنان پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) نیز نظر فوق را تأیید می کند.

\* \* \*

#### ۴- افشاری سرّ

«رازداری» نه تنها از صفات مؤمنان حقیقی است، که هر انسان با شخصیتی باید رازدار باشد، این معنی در مورد

دوستان نزدیک و همسر اهمیت بیشتری دارد، در آیات فوق، خواندیم، چگونه خداوند بعضی از همسران پیامبر

(صلی الله علیه وآلہ) را به خاطر ترك رازداری، شدیداً ملامت و سرزنش می کند.

علی (علیه السلام) در حدیثی می فرماید: جَمِيعُ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السُّرّ وَ مُصَادَقَةِ الْأَخْيَارِ، وَ جَمِيعُ الشَّرِّ فِي

الْإِذْاعَةِ وَ مُؤَاخَاهِ الْأَشْرَارِ:

«تمام خیر دنیا و آخرت در این دو چیز نهفته شده: کتمان سرّ و دوستی با نیکان و تمام شرّ در این دو چیز نهفته

شده: افشاری اسرار و دوستی با اشرار». <sup>(۱)</sup>

\* \* \*

#### ۵- نباید حلال خدا را بر خود حرام کرد

اموری که از سوی خداوند حلال یا حرام شده، همه طبق مصالح دقیقی بوده، و به همین دلیل، جای آن ندارد که

۱- «سفینۃ البخار»، جلد ۲، صفحه ۴۶۹، ماده «کتم».

انسان حلالی را بر خود حرام، و یا حرامی را بر خود حلال نماید، حتی اگر سوگندی در این زمینه یاد کند – چنان

که در آیات فوق آمده است – آن قسم را می توان شکست.

آری، اگر مباحی که سوگند بر ترک آن خورده، عمل مکروهی بوده باشد، یا از جهتی ترک آن اولی باشد، در این

صورت باید به قسم پای بند بود.

\* \* \*

«٦» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوَا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيْكُمْ نَارًا وَقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ

ما أَمْرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمِرُونَ

«٧» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا إِلَيْهِمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

«٨» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَكْفُرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا

نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ترجمه :

۶- ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ هاست نگه

دارید؛ آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و

آنچه را فرمان داده شده اند (به طور کامل) اجرا می نمایند!

۷- ای کسانی که کافر شده اید! امروز عذرخواهی نکنید، چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید!

۸- ای کسانی که ایمان آورده اید! به سوی خدا توبه کنید، توبه ای خالص؛ امید است (با این کار) پروردگار تان

گناهانتان را ببخشد و شما را در باغ هائی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است وارد کند، در آن روزی

که خداوند پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردهند خوار نمی کند؛ این در حالی است که نورشان پیشاپیش آنان و

از سوی راستشان در حرکت است، و می گویند: «پروردگار! نور ما را کامل کن و ما را ببخش که تو بر هر چیز

توانائی!»

خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید!

به دنبال اخطار و سرزنش نسبت به بعضی از همسران پیامبر (صلی الله علیه وآلہ)، خداوند در آیات مورد بحث، روی سخن

را به همه مؤمنان کرده، دستوراتی درباره تعلیم و تربیت همسر و فرزندان و خانواده به آنها می دهد، نخست

می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها هستند نگاه

دارید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوَا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيْكُمْ نَارًا وَقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ).

نگهداری خویشتن به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوای خانواده به تعلیم،

تربیت، امر به معروف، نهی از منکر و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هرگونه آلودگی، در فضای خانه و

خانواده است.

این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج، و سپس، نخستین لحظه تولد

فرزند آغاز گردد، و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقیق تعقیب شود.

به تعبیر دیگر، حق زن و فرزند تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آنها حاصل نمی شود، مهم تر از آن،

تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است.

قابل توجه این که: تعبیر به «قوا» (نگاه دارید) اشاره به این است که، اگر آنها را به حال خود رها کنید، خواه

ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می روند، شما هستید که باید آنها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید.

«وقود» (بر وزن کبود) چنان که قبلاً نیز اشاره کرده ایم، به معنی «آتشگیره» یعنی ماده قابل اشتعال، مانند

«هیزم» است (نه به معنی «آتش زنه» مثل «کبریت»، چرا که عرب آن را «زناد» می گوید).

به این ترتیب، آتش دوزخ مانند آتش های این جهان نیست، شعله های آن از درون وجود خود انسان ها زبانه

می کشد! و از درون سنگ ها! نه فقط سنگ های گوگردی که بعضی از مفسران به آن اشاره کرده اند، بلکه، همه

انواع سنگ ها، چون لفظ آیه مطلق است، و امروز می دانیم: هر قطعه از سنگ ها مرکب از میلیاردها میلیارد دانه

اتم است، که اگر نیروی ذخیره درون آنها آزاد شود، چنان آتشی برپا می کند که انسان را خیره می کند.

بعضی از مفسران «حجارة» را در اینجا به بت هائی تفسیر کرده اند که از سنگ ساخته می شد، و مورد پرستش

مشرکان بود.

آنگاه می افزاید: «فرشتگانی بر این آتش گمارده شده که خشن و سخت گیرند هرگز معصیت فرمان خدا

نمی کنند، و هر دستوری به آنها دهد بدون چون و چرا اجرا می کنند» (عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا

أَمْرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمِرُونَ).

به این ترتیب، نه راه گریزی وجود دارد، و نه گریه، التماس، جزع و فرع مؤثر است.

روشن است، هر مأموری برای کاری گمارده شود، باید با روحیاتی متناسب آن ساخته شده باشد، و مأموران عذاب

طبعاً باید خشن باشند؛ چرا که جهنم کانون رحمت نیست، کانون خشم و غصب الهی است، اما در عین حال، این

مأموران هرگز از مرز عدالت خارج نمی شوند، فرمان خدا را بی کم و کاست اجرا می کنند.

جمعی از مفسران در اینجا سؤالی مطرح کرده اند و آن این که:

تعبیر به «عدم عصیان» در آیه فوق، با مسأله «عدم وجود تکلیف» در قیامت چگونه سازگار است؟

در پاسخ باید توجه داشت: اطاعت و ترک عصیان فرشتگان، یک نوع اطاعت تکوینی است، نه تشریعی، و اطاعت

تکوینی همیشه وجود دارد، و به تعبیر دیگر، آنها آن چنان ساخته شده اند که فرمان های الهی را با کمال میل و

رغبت و عشق، در عین اختیار اجرا می کنند.

\* \* \*

در آیه بعد، کفار را مخاطب ساخته و وضع آنها را در آن روز بازگو می کند، و می فرماید: «ای کسانی که کافر

شده اید! امروز عذرخواهی نکنید؛ چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید» (یا *أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوْا*)

*الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ*).

قرار گرفتن این آیه بعد از آیه گذشته، که مخاطب در آن مؤمنان بودند، اشاره به این واقعیت است که، اگر به وضع

زن و فرزند و خانواده خود نرسید، ممکن است کار شما به جائی رسد که در قیامت مخاطب به این خطاب شوید.

تعبیر *«إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»* بار دیگر این حقیقت را تأیید می کند که، جزای گنهکاران در قیامت، خود

اعمال آنها است، که در برابر آنان ظاهر می شود، و با آنها خواهد بود، تعبیر آیه گذشته که آتش جهنم از درون

وجود خود انسان ها زبانه می کشد نیز، مؤید همین معنی است.

این نکته نیز قابل توجه است که: عدم قبول اعتذار در آنجا، به خاطر این است که عذرخواهی نوعی توبه است، و

توبه تنها در این جهان امکان پذیر است، نه در جهان دیگر و نه بعد از ورود در جهنم.

\* \* \*

سومین آیه و آخرین آیه این قسمت، در حقیقت راه نجات از آتش دوزخ را نشان می دهد، می گوید: «ای کسانی

که ایمان آورده اید! به سوی خدا بازگردید و توبه کنید، توبه خالصی» (یا *أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً*)

نصوحاً).

آری، نخستین گام، برای نجات، توبه از گناه است، توبه ای که از هر نظر خالص باشد، توبه ای که محرک آن فرمان

خدا و ترس از گناه، نه وحشت از آثار اجتماعی و دنیوی آن، بوده باشد، توبه ای که برای همیشه انسان را از

معصیت جدا کند و بازگشته در آن رخ ندهد.

می دانیم: حقیقت «توبه» همان ندامت و پشیمانی از گناه است، که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است، و اگر

کاری بوده که قابل جبران است، در صدد جبران برآید، و گفتن استغفار نیز بیانگر همین معنی است، و به این

ترتیب، ارکان توبه را می توان در پنج چیز خلاصه کرد: «ترک گناه – ندامت – تصمیم بر ترک در آینده – جبران

گذشته – استغفار».

«نصوح» از ماده «نصح» (بر وزن صلح) در اصل، به معنی خیرخواهی خالصانه است، و لذا به عسل خالص «ناصح»

گفته می شود، و از آنجا که خیرخواهی واقعی باید توأم با محکم کاری باشد، واژه «نصح» گاه به این معنی نیز

آمده است، به همین جهت، به نمای محکم «ناصح» (بر وزن کتاب) و به خیاط «ناصح» گفته می شود، و این هر دو

معنی یعنی «خالص بودن» و «محکم بودن» در توبه «نصوح» باید جمع باشد.<sup>(۱)</sup>

در این که: «توبه نصوح» چیست؟ تفسیرهای زیادی برای آن ذکر کرده اند، تا آنجا که بعضی شماره تفسیرهای آن

را بالغ بر بیست و سه تفسیر دانسته اند،<sup>(۲)</sup> ولی همه این تفسیرها تقریباً به یک حقیقت بازمی گردد، یا شاخ و

برگ ها و شرائط مختلف توبه است.

۱- بعضی تصور می کنند «نصوح» نام شخص خاصی بوده است و در این زمینه داستان مفصلی به عنوان توبه نصوح نقل کرده اند، ولی باید توجه داشت نصوح اسم کسی نیست، بلکه معنی وصفی دارد، هر چند داستان معروف ممکن است صحت داشته باشد.

۲- تفسیر «قرطبي»، جلد ۱۰، صفحه ۶۷۶

از جمله این که: «توبه نصوح» آن است که واجد چهار شرط باشد: پشیمانی قلبی، استغفار زبانی، ترک گناه، و

تصمیم بر ترک در آینده.

بعضی دیگر گفته اند: «توبه نصوح» آن است که واجد سه شرط باشد: ترس از این که پذیرفته نشود، امید به این

که پذیرفته شود، و ادامه اطاعت خدا.

یا این که: «توبه نصوح» آن است که: گناه خود را همواره در مقابل چشم خود ببینی و از آن شرمنده باشی!

یا این که: «توبه نصوح» آن است که: مظالم را به صاحبانش بازگرداند، و از مظلومین حلیت بطلبد، و بر اطاعت خدا

اصرار ورزد.

یا این که: «توبه نصوح» آن است که: در آن سه شرط باشد: کم سخن گفتن، کم خوردن، و کم خوابیدن.

یا این که: «توبه نصوح» آن است که: توأم با چشمی گریان، و قلبی بیزار از گناه باشد... و مانند اینها، که همگی

شاخ و برگ یک واقعیت است، و این توبه خالص و کامل است.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآلہ) می خوانیم: هنگامی که «معاذ بن جبل» از توبه نصوح سؤال کرد،

در پاسخ فرمود: *أَنْ يَتُوبَ التَّائِبُ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ فِي ذَنَبٍ كَمَا لَا يَعُودُ اللَّبَنُ إِلَى الضَّرَعِ*؛ «آن است که شخص توبه کننده،

: به هیچ وجه بازگشت به گناه نکند، آن چنان که شیر به پستان هرگز باز نمی گردد»!<sup>(۱)</sup>

این تعبیر لطیف، بیانگر این واقعیت است که: «توبه نصوح» چنان انقلابی در انسان ایجاد می کند که، راه بازگشت

به گذشته را به کلی بر او می بندد.

همان گونه که بازگشت شیر به پستان غیر ممکن است.

این معنی که در روایات دیگر نیز وارد شده، در حقیقت، درجه عالی «توبه نصوح» را بیان می کند، و گرنه، در

مراحل پائین تر ممکن است بازگشته باشد که بعد از تکرار توبه، سرانجام منتهی به ترک دائمی شود.

سپس، به آثار این «توبه نصوح» اشاره کرده، می افزايد: «امید است با اين کار پروردگار شما گناهانتان را ببخشد

و بپوشاند» (عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ).

«و شما را در باغ هائي از بهشت وارد کند که نهرها از زير درختانش جاري است» (وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ).

«اين کار در روزی خواهد بود که خداوند پیامبر و کسانی را که با او ايمان آورده خوار و موهون نمی کند» (يَوْمَ

لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيًّا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ).

«اين در حالی است که نور (ایمان و عمل صالح) آنها از پیشایش و از سوی راستشان در حرکت است» و عرصه

محشر را روشن می سازد، و راه آنها را به سوی بهشت می گشайд» (نُورُهُمْ يَسْعُى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ).

در اينجاست که آنها رو به درگاه خداوند آورده، «می گويند: پروردگار!! نور ما را كامل کن، و ما را ببخش که بر هر

کار قادری» (يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِنْ لَنَا نُورًا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

در حقیقت اين «توبه نصوح»، پنج ثمره بزرگ دارد:

نخست، بخشودگی سیئات و گناهان.

دوم، ورود در بهشت پر نعمت الهی.

سوم، عدم رسوائی در آن روز که پرده ها کنار می رود، و حقایق آشکار می گردد، و دروغگویان تبهکار، خوار و

رسوا می شوند، آری، در آن روز پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان، آبرومند خواهند بود، چرا که آنچه گفتند به

واقعیت می پیوندد.

چهارم این که: نور ایمان و عمل آنها از پیشاپیش و سمت راست آنها حرکت می کند، و مسیر آنها را به سوی

بهشت روشن می سازد (بعضی از مفسران نوری را که پیشاپیش حرکت می کند «نور عمل» دانسته اند، در این

زمینه تفسیر دیگری نیز ذیل آیه ۱۲ سوره «حدید» در جلد ۲۳ تفسیر «نمونه» داشتیم).

پنجم این که: توجهشان به خدا بیشتر می گردد، لذا رو به سوی درگاه خدا می آورند و از او تقاضای تکمیل نور و

آمرزش کامل گناه خویش می کنند.

\* \* \*

#### نکته ها:

#### ۱- تعلیم و تربیت خانواده

دستور امر به معروف و نهی از منکر، یک دستور عام است، که همه مسلمین نسبت به یکدیگر دارند، ولی از آیات

فوق، و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده، به خوبی استفاده می شود که:

انسان در مقابل همسر و فرزند خویش، مسئولیت سنگین تری دارد، و موظف است تا آنجا که می تواند، در تعلیم

و تربیت آنها بکوشد، آنها را از گناه بازدارد و به نیکی ها دعوت نماید، نه این که تنها به تغذیه جسم آنها قناعت

کند.

در حقیقت، اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می شود که «خانواده» نام دارد، و هرگاه این واحدهای

کوچک، که رسیدگی به آن آسان تر است اصلاح گردد، کل جامعه اصلاح می شود، و این مسئولیت در درجه اول بر دوش پدران و مادران است.

مخصوصاً در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده ها بسیار قوی و خطرناک است، برای خنثی کردن آنها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی، باید برنامه ریزی اساسی تر و دقیق تر انجام گیرد.

نه تنها آتش های قیامت، که آتش های دنیا نیز از درون وجود انسان ها سرچشمه می گیرد، و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتش ها حفظ کند.

در حدیثی می خوانیم: «هنگامی که آیه فوق نازل شد، کسی از یاران پیامبر<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم؟ حضرت<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> فرمود:

تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمْرَ اللَّهُ، وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاهُمُ اللَّهُ، إِنْ أطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ، وَإِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ فَضَيْتَهُمْ

«آنها را امر به معروف و نهی از منکر می کنی، اگر از تو پذیرفتند آنها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای، و اگر نپذیرفتند وظیفه خود را انجام داده ای».<sup>(۱)</sup>

و در حدیث جامع و جالب دیگری، از رسول خدا<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> آمده است:

أَلَا كُلُّكُمْ راعٍ، وَكُلُّكُمْ مَسْؤُلٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، فَالْمَرْءُ عَلَى النَّاسِ راعٍ، وَهُوَ مَسْؤُلٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ راعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، وَهُوَ مَسْؤُلٌ عَنْهُمْ، فَالْمَرْءُ رَاعِيَةٌ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ بَعْلِهَا وَوَلَدِهِ، وَهِيَ مَسْؤُلَةٌ عَنْهُمْ، أَلَا فَكُلُّكُمْ راعٍ، وَكُلُّكُمْ مَسْؤُلٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ:

«بدانید! همه شما نگهبانید، و همه در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آنها هستید، مسئولید، امیر و رئیس حکومت

اسلامی نگهبان مردم است و در برابر آنها مسئول است، مرد، نگهبان خانواده خویش است و در مقابل آنها

مسئول، زن نیز، نگهبان خانواده شوهر و فرزندان است و در برابر آنها مسئول می باشد، بدانید! همه شما

نگهبانید و همه شما در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آنها هستید مسئولید»!<sup>(۱)</sup>

این بحث دامنه دار را با حدیثی از امیر مؤمنان علی<sup>(علیه السلام)</sup> پایان می دهیم، امام<sup>(علیه السلام)</sup> در تفسیر آیه فوق

فرمود: عَلِمُوا أَنفُسَكُمْ وَ أَهْلِيْكُمُ الْخَيْرَ، وَ أَدْبُوْهُمْ: «منظور این است که خود و خانواده خویش را نیکی بیاموزید و

آنها را ادب کنید». <sup>(۲)</sup>

\* \* \*

## ۲- «توبه»، دری به سوی رحمت خدا

بسیار می شود که از انسان – مخصوصاً در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی الله – لغزش هائی سرمی زند، اگر

درهای بازگشت به روی او بسته شود، مأیوس می گردد، و برای همیشه از راه می ماند، و لذا در مکتب تربیتی

اسلام، توبه به عنوان یک اصل تربیتی با اهمیت فوق العاده ای مطرح است، و از تمام گنهکاران دعوت می کند

که، برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این در، وارد شوند.

امام علی بن الحسین<sup>(عليهما السلام)</sup> در مناجات «تأبین» به پیشگاه خدا چنین عرضه می دارد:

إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتُهُ التَّوْبَةَ، فَقُلْتَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا، فَمَا عَذْرٌ مَنْ أُغْفَلَ

۱- «مجموعه ورآم»، جلد اول، صفحه ۶

۲- «در المنشور»، جلد ۶، صفحه ۲۴۴

## دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ:

«خدای من! تو کسی هستی که دری به سوی عفو، به روی بندگانت گشوده ای، و نامش را توبه نهاده ای، و

فرموده ای: بازگردید به سوی خدا و توبه کنید، توبه خالصی، اکنون، عذر کسانی که از ورود از این در، بعد از

گشايش آن، غافل شوند چيست؟!<sup>(۱)</sup>

به قدری در مسائله توبه، در روایات تأکید شده، که در حدیثی از امام باقر<sup>(علیه السلام)</sup> می خوانیم: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُ

فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدٍ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَ زَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظَلْمَاءَ، فَوَجَدَهَا: «خداوند از توبه بنده اشن بیش از کسی که

مركب و توشه خود را در بیابان در یک شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد، شاد می گردد»!<sup>(۲)</sup>

این تعبیرات آمیخته با بزرگواری، همه برای تشویق به این امر مهم حیاتی است.

ولی، باید توجه داشت: توبه تنها لقلقه زبان، و گفتن «استغفر اللہ» نیست، بلکه شرایط و ارکانی دارد که در تفسیر

توبه نصوح در آیات فوق به آن اشاره شد، هرگاه توبه با این شرایط انجام گیرد، آن چنان اثر می گذارد که، گناه و

آثار گناه را به کلی از روح و جان انسان محو می کند، لذا در حدیثی از امام باقر<sup>(علیه السلام)</sup> می خوانیم:

الْتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، وَ الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَ هُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِءِ!

«کسی که از گناه توبه کند، همچون کسی است که اصلاً گناه نکرده، و کسی که به گناه خود ادامه دهد، در حالی

که استغفار می کند، مانند کسی است که مسخره می کند»!<sup>(۳)</sup>

۱- مناجات های پانزده گانه، مناجات اول، (بحار الانوار، جلد ۹۴، صفحه ۱۴۲)

۲- «أصول کافی»، جلد ۲، باب «التوبه»، حدیث ۸

۳- «أصول کافی»، جلد ۲، باب «التوبه»، حدیث ۱۰

درباره توبه بحث های مشروح دیگری (در جلد سوم، صفحه ۳۱۲ به بعد) ذیل آیه ۱۷ سوره «نساء» و (جلد ۱۹،

صفحه ۴۹۸ به بعد) ذیل آیه ۵۳ «زمر» داشته ایم.

\* \* \*

«٩» يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدُ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَغْلُظُ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ

«١٠» ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتْ نُوحَ وَامْرَأَتْ لُوطَ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ

يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ

«١١» وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَاتَلَ رَبَّ ابْنِ لَهُ عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجَّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ

عَمَلِيهِ وَنَجَّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

«١٢» وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوْحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكَانَتْ مِنَ

الْقَانِتِينَ

ترجمه :

۹- ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنان سخت بگیر! جایگاهشان جهنم است، و بد فرجامی است!

۱۰- خداوند برای کسانی که کافر شده اند، به همسر لوط مثال زده است، آن دو تحت سرپرستی دو

بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان نداشت، و

به آنها گفته شد: «وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند!»

۱۱- و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثال زده است، در آن هنگام که گفت: «پروردگار!! خانه ای برای من

نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمنگران رهائی بخش!»

۱۲- و همچنین به مریم دختر عمران که دامان خود را پاک نگه داشت، و ما از روح خود در او دمیدیم؛ او کلمات

پروردگار و کتاب هایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود!

## الگوهایی از زنان مؤمن و کافر

از آنجا که منافقان از افشاری اسرار درونی خانه پیامبر<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> و بروز مشاجرات و اختلاف هائی در میان

همسران او، که در آیات قبل به آن اشاره شده، قطعاً خوشحال بودند، بلکه، به شایعات در این زمینه دامن می‌زدند، شاید به همین مناسبت، در نخستین آیه مورد بحث، دستور شدت عمل درباره آنها داده، می‌فرماید:

«ای پیامبر با کفار و منافقان پیکار و جهاد کن و بر آنها سخت بگیر جایگاهشان جهنم و بد جایگاهی است»

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ)

این جهاد در مورد کفار، ممکن است به صورت مسلحانه یا غیر مسلحانه بوده باشد، ولی در مورد منافقان، بدون

شك جهاد مسلحانه نیست؛ زیرا در هیچ تاریخی نقل نشده که پیامبر<sup>(صلی الله علیہ وآلہ)</sup> با منافقان پیکار مسلحانه

کرده باشد، لذا در حدیثی، از امام صادق<sup>(علیه السلام)</sup> می‌خوانیم: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يُقَاتِلْ مُنَافِقًا قَطُّ إِنَّمَا كَانَ يَتَأَلَّفُهُمْ:

«رسول خدا هرگز با منافقی جنگ نکرد، بلکه پیوسته در تألیف قلوب آنها می‌کوشید». <sup>(۱)</sup>

بنابراین، مراد از جهاد با آنها، همان توبیخ، سرزنش، تهدید و انذار و رسوا ساختن آنها، و یا در بعضی از موارد،

تألیف قلوب آنها است، چه این که «جهاد» معنی وسیع و گسترده‌ای دارد، و هرگونه تلاش و کوشش را شامل

می‌شود، تعبیر به: وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ: «بر آنها سخت بگیر و خشونت کن» نیز اشاره به خشونت در سخن، افشاگری و تهدید و مانند آن است.

این وضع خاص در مقابل منافقان، با این که آنها خطرناکترین دشمن اسلام بودند، به خاطر این بود که، آنها ظاهراً

دم از اسلام می زدند، و با مسلمانان کاملاً آمیزش داشتند، لذا ممکن نبود همچون یک کافر با آنها رفتار کرد.

البته، این در صورتی بود که آنها دست به اسلحه نبرند و اگر این کار را می کردند، مسلماً با آنها مقابله به مثل

می شد؛ زیرا در این صورت عنوان «محارب» به خود می گرفتند.

گرچه، این مسئله در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) واقع نشد، ولی بعد از او مخصوصاً در عصر امیر مؤمنان (علیه السلام)

روی داد، و او با منافقان مسلح به نبرد برخاست.

بعضی گفته اند منظور از «جهاد با منافقان» در آیه فوق، اجرای حدود شرعی در مورد آنهاست؛ زیرا اکثر کسانی

که حدّ بر آنها جاری می شد از منافقان بودند، ولی، هیچ دلیلی برای این تفسیر، و بر این ادعا که حدود شرعی در

آن عصر غالباً بر آنها واقع شده، در دست نیست.

قابل توجه این که: آیه فوق، عیناً و بدون هیچ کم و زیاد، در سوره «توبه» آیه ۷۳ نیز آمده است.

\* \* \*

آنگاه، بار دیگر به ماجراه همسران پیامبر (صلی الله علیه وآلہ) بازمی گردد، و برای این که درس عملی زنده ای به آنها

بدهد، به ذکر سرنوشت فشرده دو نفر از زنان بی تقوا، که در خانه دو پیامبر بزرگ خدا بودند، و سرنوشت دو زن

مؤمن و ایثارگر، که یکی از آنها در خانه یکی از جبارترین مردان تاریخ بود می پردازد.

نخست می فرماید: «خداوند مثلی برای کافران زده است، مثلی به همسر نوح و همسر لوط» (ضرب اللہ مثلاً

لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ).<sup>(۱)</sup>

«آنها تحت سرپرستی دو بندۀ از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند» (کائنا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا).

«اما ارتباط آنها با این دو پیامبر بزرگ، سودی به حالشان در برابر عذاب الهی نداشت، و به آنها گفته شد که وارد در آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند» (فَلَمْ يُغْنِي عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَ قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ).

و به این ترتیب، به دو همسر پیامبر اسلام<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> که در ماجرای افشای اسرار و آزار آن حضرت<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> دخالت داشتند هشدار می دهد: گمان نکنند همسری پیامبر<sup>(صلی الله علیه وآلہ)</sup> به تنهائی می تواند مانع کیفر آنها باشد، همان گونه که رابطه همسران نوح و لوط، به خاطر خیانت، از خاندان نبوت و وحی قطع شد، و گرفتار عذاب

الهی شدند.

و در ضمن، هشداری است به همه مؤمنان در تمام قشرها، که پیوندهای خود را با اولیاء الله در صورت گناه و عصیان، مانع عذاب الهی نپندرند.

در بعضی از کلمات مفسران آمده است: اسم همسر حضرت نوح «والله» و اسم همسر حضرت لوط «والعه» بوده است.<sup>(۲)</sup> و بعضی عکس این را نوشته اند، یعنی نام همسر نوح را «والعه» و همسر لوط را «والله» یا «واهله» گفته اند.<sup>(۳)</sup>

به هر حال، این دو زن به این دو پیامبر بزرگ خیانت کردند، البته خیانت آنها هرگز انحراف از جاده عفت نبود؛

۱- «ضَرَبَ» در اینجا دو مفعول گرفته «أَمْرَاتٌ نُوح» مفعول اول است که مؤخر شده و «مَثَلًا» مفعول دوم. این احتمال نیز داده شده است که «ضَرَبَ» یک مفعول داشته باشد و آن «مَثَلًا» است، و «أَمْرَاتٌ نُوح» بدل آن می باشد (البيان فی غریب القرآن، جلد ۲، صفحه ۴۹۹).

۲- «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۶۸۰.

۳- «روح المعانی»، جلد ۲۸، صفحه ۱۴۲ (بعضی نیز نام همسر نوح را «واغله» یا «والغه» گفته اند).

زیرا هرگز همسر هیچ پیامبری، آلوده به بی عفتی نشده است، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

صریحاً آمده است: **ما بَعَتْ إِمْرَأًهُ نَبِيًّا قَطُّ**: «همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل منافی عفت نشد».<sup>(۱)</sup>

خیانت همسر «لوط» این بود که، با دشمنان آن پیامبر (علیه السلام) همکاری می کرد، و اسرار خانه او را به دشمن

می سپرد، و همسر «نوح» نیز چنین بود.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «خیانت» و «نفاق» یک حقیقت است، جز این که «خیانت» در مقابل «عهد و

امانت» گفته می شود، و «نفاق» در «مسائل دینی».

تناسب این داستان، با داستان افشاء اسرار خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز ایجاب می کند که، منظور از خیانت

همین باشد.

به هر حال، آیه فوق، امیدهای کاذب افرادی را که گمان می کنند تنها ارتباط با شخص بزرگی همچون پیامبر (صلی الله علیه و آله)

الله علیه و آله، می تواند مایه نجات آنها گردد (هر چند در عمل آلوده باشند) قطع می کند، تا هیچ کس از این نظر،

برای خود مصونیتی قائل نشود، لذا، در پایان آیه می گوید: «به آنها گفته می شود با سایر دوزخیان وارد جهنم

شوید» یعنی میان شما و دیگران از این نظر هیچ امتیازی نیست!.

\* \* \*

پس از آن، دو مثال برای افراد با ایمان ذکر کرده، می گوید: «خداآوند مثلی برای مؤمنان ذکر کرده: همسر فرعون

را، در آن زمان که به پیشگاه خدا عرضه داشت: پروردگار من! خانه ای برایم در جوار قربت در بهشت بنا کن، و

مرا از فرعون و کارها یش رهائی بخش، و مرا از این قوم ظالم نجات ده» (وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ

: فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجَّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجَّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

معروف این است: نام همسر فرعون «آسیه» و نام پدرش «مزاحم» بوده است، گفته اند: هنگامی که معجزه

موسى (علیه السلام) را در مقابل ساحران مشاهده کرد، اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد، و از همان لحظه، به

موسى (علیه السلام) ایمان آورد، او پیوسته ایمان خود را مکتوم می داشت، ولی ایمان و عشق به خدا چیزی نیست که

بتوان آن را همیشه کتمان کرد، هنگامی که فرعون از ایمان او با خبر شد، بارها او را نهی کرد، و اصرار داشت

دست از دامن آئین موسی (علیه السلام) بردارد، و خدای او را رها کند، ولی این زن با استقامت، هرگز تسلیم خواسته

فرعون نشد.

سرانجام، فرعون دستور داد، دست و پاها یش را با میخ ها بسته، در زیر آفتاب سوزان قرار دهند، و سنگ عظیمی

بر سینه او بیفکنند، هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذارند، دعا یش این بود: «پروردگارا! برای من

خانه ای در بهشت، در جوار خودت بنای کن و مرا از فرعون و اعمالش رهائی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده!»

خداؤند نیز، دعای این زن مؤمن پاکباز فداکار را اجابت فرمود، و او را در ردیف بهترین زنان جهان، مانند «مریم»

قرار داد. چنان که در همین آیات در ردیف او قرار گرفته است.

در روایتی از رسول خدا (صلی الله عليه وآلہ) می خوانیم أَفْضَلُ نِسَاءٍ أَهْلِ الْجَنَّةِ خَدِيجَةُ بِنْتِ حُوَيْلَدُ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتِ

مُحَمَّدٍ (صلی الله عليه وآلہ)، وَ مَرْيَمُ بِنْتِ عِمْرَانَ، وَ آسِيَةُ بِنْتِ مُزَاحِمٍ، إِمْرَأَةُ فِرْعَوْنَ!؛ «برترین زنان اهل بهشت (چهار

نفرند) خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد (صلی الله عليه وآلہ)، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم همسر

فرعون».<sup>(۱)</sup>

جالب این که: همسر فرعون، با این سخن، کاخ عظیم فرعون را تحقیر می کند، و آن را در برابر خانه ای در جوار

رحمت خدا به هیچ می شمرد، و به این وسیله، به آنها که او را نصیحت می کردند که: این همه امکانات

چشمگیری که از طریق «ملکه مصر بودن» در اختیار تو است، با ایمان به مرد شبانی همچون موسی (علیه السلام) از

دست نده! پاسخ می گوید.

و با جمله «وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ» بیزاری خود را، هم از خود فرعون و هم از مظالم و جنایتش، اعلام

می دارد.

و با جمله «وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» ناهم رنگی خود را با محیط آلوده و بیگانگی خویش را از جنایات آنها بر ملا

می کند، و چقدر حساب شده است این جمله های سه گانه ای که این زن با معرفت و ایثارگر، در واپسین

لحظه های عمرش بیان کردا جمله هائی که می تواند برای همه زنان و مردان مؤمن جهان الهام بخش باشد،

جمله هائی که بجهانه های واہی را از دست تمام کسانی که فشار محیط، یا همسر را، مجوزی برای ترک اطاعت خدا

و تقوا می شمرند، می گیرد.

مسلماً، زرق و برق و جلال و جبروتی برتر از دستگاه فرعونی وجود نداشت، همان طور که فشار و شکنجه ای

فراتر از شکنجه های فرعون جنایت کار نبود، ولی، نه آن زرق و برق، و نه این فشار و شکنجه، آن زن مؤمن را به

زانو در نیاورد، و همچنان به راه خود در مسیر رضای خدا ادامه داد، تا جان خویش را در راه معشوق حقیقی فدا

کرد.

قابل توجه این که: تقاضا می کند خداوند خانه ای در بهشت، و در نزد خودش، برای او بنا کند، که در بهشت بودن، جنبه جسمانی آن است، و نزد خدا بودن، جنبه روحانی آن، و او هر دو را در یک عبارت کوتاه، جمع کرده است.

\* \* \*

سپس، به دومین زن با شخصیت، که الگوئی برای افراد با ایمان محسوب می شود اشاره کرده، می فرماید: «و نیز خداوند مثلی زده است مریم دختر عمران را که دامان خود را پاک نگاه داشت» (وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا).<sup>(۱)</sup>

«و ما از روح خود در او دمیدیم» (فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا).

و او به فرمان خدا بدون داشتن همسر، فرزندی آورد که پیامبر اولو العزم پروردگار شد.

و می افزاید: «او سخنان پروردگار و کتاب هایش را تصدیق کرد، و به همه آنها ایمان آورد» (وَ صَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتُبِهِ).

«او از مطیعان فرمان خدا بود» (وَ كَانَتْ مِنَ الْفَانِتِينَ).

از نظر ایمان، در سر حد اعلی قرار داشت، و به تمام کتب آسمانی و اوامر الهی مؤمن، و از نظر عمل، پیوسته مطیع اوامر الهی بود، بنده ای بود جان و دل بر کف، و چشم بر امر و گوش بر فرمان داشت.

تفاوت «کلمات» و «کتب» ممکن است از این نظر باشد که: تعبیر به «کتب» اشاره به تمام کتاب های آسمانی است که بر پیامبران نازل شده و تعبیر به «کلمات» ناظر به وحی هائی است که صورت کتاب آسمانی نداشته است.

۱- درباره این که منظور از تعبیر «فرج» چیست؟ شرح مبسوطی در جلد ۱۳ تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۹۴، ذیل آیه ۹۱ سوره «انبیاء» داشتیم

«مریم» آن چنان نسبت به این کلمات و کتب مؤمن بود که، قرآن در آیه ۷۵ سوره «مائده» به عنوان «صدیقه»

(بسیار تصدیق کننده) از او یاد کرده است.

در آیات مختلف قرآن، مطالب زیادی درباره شخصیت این زن با ایمان و مقام والای او دیده می شود، که قسمت

مهمنی از آن در همان سوره ای است که به نام او نامیده شده (جمعی نیز «صدیقه» را به معنی بسیار راستگو

توصیف کرده اند).

به هر حال، قرآن با این تعبیرات، دامان «مریم» را از سخنان ناروائی که جمعی از یهودیان آلوده و جناحتکار،

درباره او می گفتند، و شخصیت، و حتی پاک دامنی او را زیر سؤال می بردن، پاک می شمرد، و مشت محکمی بر

دهان بدگویان می کوبد.

تعبیر به: فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا: «از روح خود در او دمیدیم» چنان که قبلًا نیز اشاره کرده ایم، منظور از آن یک

روح با عظمت و متعالی است، یا به تعبیر دیگر، اضافه «روح» به «خداؤند»، «اضافه تشریفیه» است، که برای بیان

عظمت چیزی می آید، مانند اضافه «خانه» به «خدا» در تعبیر «بیت الله» و گرنه، خداوند نه روح دارد، و نه خانه و

بیت.

عجب این که: بعضی از مفسران، حدیثی درباره زنان با شخصیت و والامقام در نزد خداوند نقل کرده اند که:

«عایشه» را برترین آنها شمرده اند! چه خوب بود این حدیث را در تفسیر سوره «تحریم» ذکر نمی کردند؛ چرا که

این سوره با صدای رسا، پیامی بر خلاف این حدیث ساختگی می دهد، و چنان که دیدیم، بسیاری از مفسران اهل

سنن و مورخان تصریح کرده اند: آن دو زن که آیات این سوره آنها را شدیداً ملامت می کند و مایه خشم خدا و

رسولش شدند، «حفصه» و «عايشه» بودند، و اين معنى، صریحاً در «صحیح بخاری» نیز آمده است.<sup>(۱)</sup>

ما از تمام کسانی که آزاد می‌اندیشند، می‌خواهیم بار دیگر آیات این سوره را مرور کنند، و سپس ارزش چنین احادیثی را روشن سازند.

\* \* \*

خداؤندا! ما را از حب و بعض های بی دلیل، و تعصّب آمیز حفظ فرما، و چنان کن که در برابر آیات قرآن مجیدت با

تمام وجود تسلیم و خاضع باشیم!

پروردگار! مباد آن روزی که پیامبر بزرگت از اعمال ما ناخشنود، و از روش زندگی ما ناراضی گردد!

بارالها! به ما چنان استقامتی مرحمت کن که فشارها و شکنجه های فراعنه زمان، در سراسر جهان در روح و ایمان

ما کمترین اثر نگذارد!

آمِینَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره تحریم